



خاورمیانه، ایران پسا ترامپ

گفتگوی کمونیست با آذر مدرسی دبیر کمیته مرکزی

کمونست: در آخرین ماههای ریاست جمهوری ترامپ ما شاهد تحرک جدیدی از طرف دولت امریکا در خاورمیانه بودیم. تحرکی که از آن تحت عنوان "بازگرداندن ثبات و صلح به خاورمیانه" نام برده میشود. صلح میان امارات و بحرین با اسرائیل (پیمان ابراهیم)، به رسمیت شناختن اسرائیل توسط مراکش، سودان و ... آشتی بلوک عربستان با قطر و ... تحرکی که زیر انتخابات ریاست جمهوری امریکا و بخصوص حمله طرفداران ترامپ به ساختمان کنگره امریکا گم شد.

از نظر شما ترامپ با این تحرک و یا سیاست چه اهدافی را تعقیب میکند و دوما این سیاست را تا چه حد در تقابل و یا ادامه سیاست تاکتونی امریکا در خاورمیانه میدانید؟

صفحه ۴



"سناریوهای تبلیغاتی جمهوری اسلامی"

گفتگوی رادیو نینا با مظفر محمدی

وریا نقشبندی: جمهوری اسلامی همزمان با دستگیریهایی وسیع در کردستان و به بهانه ی سالگرد انقلاب بهمن یک "مستند" و یک سریال طولانی تولید کرده و به نمایش گذاشته است. قبل از هرچیزی کمی در باره سابقه این موضوع تعریف کنید

مظفر محمدی: تبلیغات و پروپاگاندا جمهوری اسلامی از طریق سینما و تلویزیون و مستند سازی و غیره جزئی از فرهنگ فاسد، دروغگو و در واقع ضد فرهنگ برای تحت تاثیر قرار دادن افکار عمومی است. رسوایی صدا و سیمای جمهوری اسلامی را همه می شناسند. مدیای سراسری و محلی رژیم، نهادهای وابسته و در خدمت اطلاعات سپاه و خضعلات مبلغین مذهبی اند. دستگاه های تبلیغاتی رژیم و تولیداتشان از فیلم و نمایشنامه و سریال و مستند و غیره مثل حوزه های علمیه و نماز جمعه ها، بلندگوی وارونه کردن حقایق اند. و این به داده اکثریت جامعه ما تبدیل شده است. لشکری از مبلغین و فیلم سازها و مستند سازها و خبرنگار بازجوهایی جیره خوار به این صنعت و انقلاب فرهنگی که در واقع فاضلاب فرهنگی است، خدمت می کنند.

صفحه ۶

دانشگاه و معضل چپ ناسیونالیست

صفحه ۸

سروش مهرجو

شهر مریوان را چگونه اداره کردیم؟

تحولات بعد از انقلاب ۱۳۵۷

صفحه ۱۱

محمد راستی

در این شماره می خوانید:

سرانجام اختلافات کومه له جدید / محمد فتاحی (صفحه ۱۸)

جایگاه کرونا در مناسبات حاکم / گفتگو تلویزیون رهایی زن با ثریا شهابی (صفحه ۱۹)

تظاهراتهای امروز کردستان، چه باید کرد؟ / گفتگوی رادیو "پیشه نگ" با خسرو سایه / (صفحه ۲۲)

خشونت علیه زنان / شهلا رضایی (صفحه ۲۵)

کارگران به جنم کردستان عراق خوش آمدید! / علی علیخانی (صفحه ۲۷)

مبارزات درخشان هفت تپه / حملات و ترور شخصیت ها / خصوصی یا دولتی! / بختیار پیرخضری (صفحه ۲۸)

ذره بین: چگونه بیماری کوید حقیقت را درباره دنیای ما برملا ساخت / جانانان فریدلند از روزنامه گاردین

(ترجمه سعید محمدی) / (صفحه ۳۰)

اطلاعیه ها:

کشتی نظام در میان طوفان معیشت! / (صفحه ۳۱)

هراسی بزرگ و نمایشی مضحک (درحاشیه سریالهای تلویزیونی صدا و سیما) / (صفحه ۳۲)

قیام بهمن ۵۷ شکست خورد! زنده باد انقلاب سوم در ایران! / (صفحه ۳۲)

تحولات امروز ایران از نگاه انقلاب ۵۷



خالد حاج محمدی

مقدمه: ۴۲ سال از انقلاب ۵۷ میگذرد، انقلابی که توده مردم محروم در انجام آن نقش اساسی داشتند و در شکست آن هم بیشترین لطمات را خوردند. انقلابی که بعد از گذشت ۴۲ سال هنوز سایه اش بر فضای سیاسی جامعه ایران ملموس است. نگاه به تحولات آن دوره برای ما کمونیستها در دوره کنونی و در فضای پرتلاطم امروز ایران، ارزش و جایگاه ویژه ای دارد. درسها و تجربیات انقلاب ۵۷، تاثیرات آن بر تاریخ سیاسی ایران و منطقه، نقش آن در روانشناسی جامعه و تاثیر آن بر موقعیت امروز جنبش کارگری و کمونیستی و استفاده از آن تجربه در خدمت انقلاب آتی مد نظر ما نکاتی هستند که در این نوشته و بر متن اوضاع کنونی به آن می پردازیم. تلاش میکنم به تاثیرات آن انقلاب بر تحولات امروز جامعه و تجربیات آن در خدمت پیشروی جنبش کارگری و کمونیستی در امروز نگاهی بیندازم.

ایران بعد از انقلاب ۵۷

ایران بعد از انقلاب ۵۷ مطلقا با ایران قبل از آن انقلاب از هر زوایه ای تفاوتی فاحشی دارد. بحث بر سر تحولات اقتصادی، انفورماتیک و ارتباطات و ... نیست که نه تنها ایران بعلاوه سیمای جهان را در این چهار ده تغییر داده اند. مستقل از سرنوشتی که مردم انقلاب کرده دچار آن شدند، اما انقلاب ۵۷ بر کل فضای سیاسی ایران و حتی منطقه اثرات عمیق و ماندگاری بر جای گذاشت. انقلاب ۵۷ و سیری که از سر گذرانیدیم، جدالها و صف بندی های آن دوره و بعد از آن، نقش دولتهای جهان و رسانه ها در بقدرت رساندن ارتجاع اسلامی و شکست انقلاب، حقایق و توهمات صف خود ما انقلابیون آن دوره و موقعیت طبقه کارگر ایران، کمبودهای جدی طبقه ما و مردم آزادیخواه در دل انقلاب ۵۷ و دهها مسئله بزرگ و کوچک دیگر، همگی امروز قابل مرور و قابل توجه جهت ایجاد آمادگی برای انقلاب آتی ایران است. انقلاب ۵۷ ایران طبقه کارگر و بورژوازی ایران را بالغ کرد. هم ما کارگران و کمونیستهای این طبقه و هم بورژوازی ایران بطور همه جانبه ای تغییر کرده ایم و از آن انقلاب آموخته ایم. طبقه کارگر

کمونیست را

بخوانید، کمونیست

را بدست کارگران

و فعالین کارگری

پرسائید.

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

تحولات امروز ایران ...

و بورژوازی ایران از تجربه آن انقلاب درس گرفته اند، از نظر فکری و سیاسی بالغ شده اند، بی توهم و روشن و با تجربه گشته اند. بسیاری از فرضیات غلطی که در انقلاب ۵۷ سایه بر فضای سیاسی جامعه انداخته بود، امروز برای کمونیستهای طبقه کارگر پدیده های پیش پا افتاده و بی مسمایی بیش نیستند. انقلاب ۵۷ بر روانشناسی مردم ایران تأثیرات عمیق گذاشت، همچنانکه انقلاب فرانسه بر مردم این کشور تأثیرات عمیق، تاریخی و ماندگار گذاشت.

در دهه اول حاکمیت جمهوری اسلامی طبقه کارگر ایران بشدت لطمه خورد. علاوه بر نسل کشی و پاکسازی و دستگیری و اعدام یک نسل از کمونیستها و قلع و قمع جریانات چپ آن زمان، جنگ ایران و عراق از سال ۵۹ و به مدت ۸ سال، هم از نظر سیاسی و هم از نظر اجتماعی، انسانی و حتی روحی و روانی لطمات بسیار بزرگی به طبقه کارگر و به مردم ایران زد. طیف وسیعی از کارگران به میدان جنگ برده و کشته شدند، جمهوری اسلامی امکان یافت بزرگترین نسل کشی، پاکسازی از انقلابیون و تعرض تاریخی به معیشت طبقه کارگر، به زنان، به فرهنگ و فضای جامعه ایران را پیش ببرد. شروع جنگ با عراق بزرگترین کمک به جمهوری اسلامی برای شکست انقلاب ۵۷ بود چیزی که خود روسای جمهوری اسلامی آنرا برکت الهی نامیدند و بدون این ماجرا به آن زودبها توفیق ارتجاع اسلامی بر مردم ایران ممکن نبود. اما امروز این دوره تماما به گذشته تعلق دارد.

جامعه ایران طی چهار دهه گذشته در سکون به سر نبرده است. ما چهار دهه جدال در همه عرصه های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حتی نظامی علیه بورژوازی ایران و جمهوری اسلامی را پشت سر داریم. **نسل امروزی که فعالین اصلی در اعتراضات این دوره هستند، آن دوره را ندیده اند، کشتار های جمعی از زندانیان سیاسی دهه ۶۰ را تجربه نکرده اند، فضای سیاسی حاکم بر جامعه در سالهای ۶۰ و ۶۱ به بعد و جنایات و نسل کشی آن دوره، پاکسازی دانشگاهها و مراکز تحصیلی و مراکز کارگری، قمه چرخانی حزب الله در خیابانها و عربده کشی علیه زنان و هر اثری از تمدن و فرهنگ پیشرو بشری را ندیده اند. این نسل به جمهوری اسلامی بدهکاری ندارد، توقع این نسل از زندگی با نسل انقلاب ۵۷ قابل قیاس نیست و جامعه یک تحول نسلی را از سر گذارنده است، که نمیتواند قبول کند به جرم تولد در ایران و زیر بختک جمهوری اسلامی کمتر از جوان آلمانی، فرانسوی و... حق و حقوق داشته باشد.**

بعلاوه تجربه آن انقلاب و انقلاب مشروطه، انقلابیگری و امکان به زیر کشیدن بالا توسط پایین را در رگ و خون آن جامعه دمیده است.
چهل سال توحش و بربریت در ایران، نتوانسته توسل به انقلاب کردن به عنوان راه نجات از فقر و محرومیت را از ذهن و عمل مردم پاک کند. هر تحولی اتفاق می افتد امید به انقلاب و فضای انقلابی، امید به قیام و امکان تکرار آن در ابعاد توده ای به عنوان راه حل پایین جامعه علیه حکام در فضای سیاست ایران بالا می آید.

علاوه بر این امروز موقعیت طبقه کارگر ایران با سال ۵۷ از هیچ زوایه ای قابل مقایسه نیست. وزن طبقه کارگر در اقتصاد سرمایه دارانه ایران بسیار عظیم تر از سال ۵۷ است. پرولتاریای صنعتی ایران با رشد سرمایه و تکنیک و صنعت بزرگ و قدرتمند شده است. از نظر نسلی در بخش اعظم مراکز اصلی صنعتی، تولیدی و حتی خدماتی، چندین نسل از کارگران و پدران و مادرانشان، کار کرده اند و جدال برای بهبود در ابعدا بزرگ و کوچک را تجربه کرده اند. بی خود نیست کارگر هفت تپه میگوید هفت تپه مال ما است. چون برای خودش حساب میکند چند نسل از آنها از روز شکل گیری این مرکز تولیدی تا امروز کار کرده اند. حساب میکند پدر بزرگ و مادربزرگهای آنها در هفت تپه قبل از دنیا آمدن اسد بیگی ۳۴ ساله در این مرکز کارگر بوده اند و امروز کسی که چند سال قبل این مرکز را بدست گرفته است سرنوشت پنج هزار کارگر و خانواده های آنها را در دست دارد و هر بلایی را سر آنها آورده است و این را قبول نمیکند. جنبش سیاسی و رادیکال این طبقه، کمونیسم، هم امروز شفاف تر و روشن تر شده و از کمونیسم خلقی انقلاب ۵۷ نه فقط عبور کرده که فاصله ای عمیق و طبقاتی گرفته است.

ما در این چهل سال شاهد هزاران اعتراض و اعتصاب کارگری بوده ایم. جامعه و طبقه کارگر ایران مستقل از هر فراز و نشیبی که در جدال این چهار دهه با جمهوری اسلامی و بورژوازی ایران داشته است، تسلیم نشده است، مستاصل نشده است و اتفاقا امروز از هر رهگذری در ایران سوال شود میگوید جمهوری اسلامی باید برود و میتواند برود و باید با انقلاب برود. لذا ایران بعد از ۵۷ مطلقا متفاوت است.

انقلاب و تاثیر آن بر رابطه حاکمیت و مردم

انقلاب ۵۷ آخرین انقلاب توده ای عظیم اجتماعی قرن بیستم بود. حضور وسیع توده های محروم در این انقلاب، مقابله توده ای با دستگاه سرکوب یکی از قویی ترین دولتهای منطقه، به زانو در آوردن آن، قیام ۲۲ بهمن و تسخیر پادگانهای حکومتی که بعنوان ”ژاندارم منطقه“ عمل میکرد، رابطه پائین و بالا را نه فقط در آندوره انقلابی و نه فقط در دوره مقابله با ضد انقلاب حاکم و در دفاع از دستاوردهای خود، که برای همیشه تغییر داد.
چهل سال اختناق اسلامی و سرکوب و ترور نتوانست این رابطه را تغییر دهد، نتوانست مانع انتقال این اعتماد به خود، این عطش برای تغییر، برای بدست گرفتن سرنوشت خود به نسلهای بعد از انقلاب شود.

علیرغم چهل سال حاکمیت یکی از سیاه ترین و مخوف ترین حکومتهای دو قرن اخیر، مردم ایران دیوار سانسور و ترس از حاکمیت را پاره کرده اند. قوانین اسلامی و مقدسات آنرا به سخره میگیرند. پایین بالا را نمیخواهد و این نخواستن را نه در کنج خانه و مجالس خصوصی، بلکه علنا و با بانگ رسا بیان میکند. جامعه در فکر راه نجات از طریق دخالت توده ای خود است به شرطی که اوضاع بدتر نشود. جامعه دنبال آلترناتیو است به شرطی که اطمینان حاصل کند که وقت جنگ آخر است. این هم درسی است که مردم و طبقه کارگر از انقلاب ۵۷ گرفته اند. این را بالا، حاکمیت، میداند و از آن ترس دارد. فقر و محاصره اقتصادی بر جامعه و بر طبقه کارگر و اقشار پایین فشار سنگینی گذاشته است. اما همه اینها باعث تسلیم جامعه نشده است. رابطه پایین و بالا تماما عوض شده و همین حقیقت حاکمیت را دست به عصا کرده است و توان سرکوب و تاثیر آن دیگر نمیتواند کسی را مرعوب کند و حتی میترسند سرکوب زیاد پایین را تحریک و بشوراند.

این اوضاع با اتفاقات این دوره، شورش و طغیانهای توده ای از جمله یمه ۹۶ و آبانماه ۹۸ مردم را به این نتیجه رسانده است که جمهوری اسلامی رفتنی است. این را از تجربه قیام میدانند و از تجربه روزمره خود با استبداد حاکم میدانند و از عوض شدن زبان و توقع خود در مقابل حاکمین و همزمان زبان و رفتار آنها با خود میفهمند.

خود جمهوری اسلامی موقعیت گذشته خود را ندارد، موقعیت منطقه ای او دچار مشکلات و محدودیت شده است و موقعیت داخلی بشدت برایشان نگران کننده است. بالای جمهوری اسلامی هر چند علیه طبقه کارگر و پایین جامعه همیشه کنار هم ایستاده اند، اما بشدت دچار تشنت است. بی دورنمایی حاکمیت، بی جوابی آنها به مشکلات عدیده جامعه از اقتصادی تا سیاسی و اعتراض مردم، آینده را حتی برای بالای حکومت ناروشن و تاریک کرده است و این را پایین جامعه میداند.

مردم و طبقه کارگر انقلاب کرده ایران، با دقت لحظات این بحران حکومتی را زیر ذره بین گرفته و همزمان خود را برای انقلاب دیگری آماده میکنند.

تحولات اخیر با پرچم عدالتخواهی کارگری

در چنین اوضاعی که اشاره شد، دهه اخیر شاهد تغییرات جدی در فضای سیاسی ایران بوده ایم. چند سال گذشته شاهد اعتراضات وسیع کارگری بوده ایم که در تاریخ سیاسی ایران مگر در دوره های معینی از بحران انقلابی، اتفاق نیفتاده است. اینکه تاریخ ایران در هر دو حاکمیت اعتصاب و اعتراض کارگری زیادی به خود دیده است، واقعی است اما خصلت ضد استثماری این دوره و بر جسته بودن تمایز آن از جنبشهای سیاسی بورژوایی، حق طلبی و مدعی بودن رهبران و فعالین این جنبش، سر بر آوردن دوباره شورا و مجامع عمومی، اتکا به خرد جمعی کارگران و ادعای کنترل کارگری، ظاهر شدن رهبران کارگری در قامت صاحب نظران و رهبران جامعه و خطاب قرار دادن طبقه کارگر و جامعه، پدیده ارزشمند و بسیار پیشرو در جنبش کارگری است. عروج یک عدالتخواهی کارگر در چند سال گذشته و چرخش چشمها و گوشها در فضای سیاسی ایران به طرف این طبقه، سمپاتی نسبتا وسیع جامعه و مشخصا اقشار پایین به این پدیده، تحولی نه تنها در جنبش کارگری که در کل فضای سیاست ایران به نفع این طبقه و جنبش سوسیالیستی آن است.

در قیام ۵۷ دوره ای شوراها و تشکل های کارگری، بعنوان ارگانهای اعمال اراده توده ای، شکل گرفتند اما این شوراها توسط ضد انقلاب به قدرت رسیده سرکوب و بخشی از فعالین آن زندانی، ترور و یا اعدام شدند. اما سنت این جنبش، ریشه عمیق این تجربه در جنبش کارگری به حیات خود ادامه داد و پس از چهل سال دوباره سربلند کرده و با اعتماد به نفس کارگر ”اداره شورایی«‏ را آلترناتیو خود در مقابل حاکمیت اعلام میکند.

خودگاهی طبقه کارگر امروز و عدم توهم آن به جنبشهای بورژوایی با دوره انقلاب ۵۷ قابل قیاس نیست. اعتصاب کارگران

کمونیست ۲۵۲

نفت در سال ۵۷ کمر حکومت پهلوی را شکست و کارگر نفت در جامعه به عنوان رهبر سرسخت انقلاب اسم برده می شد. اگر در سال ۵۷-۵۸ جریانات اسلامی توانستند از طریق نماینده خود بازرگان اعتصاب کارگران نفت، این مهمترین بخش طبقه کارگر، را محدود ومهار و ... کنند، این دوره کارگر هفت تپه، علیرغم اینکه از نظر نقش آن در اقتصاد کشور با نفت ۵۷ قابل مقایسه نیست، اما سه سال تمام است به خاری در چشم بورژوازی ایران و دولت و ارگانهی مختلف آن تبدیل شده است و قابل تسلیم نیست. نسل ”جوان“ طبقه کارگر روی شانه های تجربه تقابلهای چهل ساله ایستاده و جدال خود را پیش میبرد.

این حقایق در دوره ای است که اکنون فضای جامعه بشدت حول معیشت، حول کارگر و بورژوا، حول برابری و استثمار قطبی است. خواهید دید که ضد کارگری ترین جریانات و شخصتهای مرتجع آن جامعه مجبور شده اند به نام کارگر و با لباس کارگر با زبان کارگر دوستی حرف بزنند و ابتدا به کارگر و حق کارگر قسم بخورند تا سر کارگر را ببرند. سال ۵۷ فضای عمومی جامعه حول شاه و مردم قطبی بود. قطب ”مردم«‏ از خمینی تا گارگر نفت و چپ و راست اپوزیسیون سلطنت را در برداشت. دو طرف این ماجرا یکی حکومت پهلوی و دستگاه سرکوب آن بود و اپوزیسیون طیفی رنگین کمان از مردم محروم تا احزاب چپ و راست بورژوایی و تا جریان اسلامی و بخشی از بورژوازی ایران را در برداشت. صف ”همه با هم“ دوره ۵۷ که حول ”رفتن شاه“ متحد بود و طبقه کارگر و کمونیستهای آن برای بعد از رفتن شاه یا سرنگونی حکومت پهلوی برنامه نداشتند، امروز تماما و از همان ابتدا به دره ای عمیق که میانشان وجود دارد واقف اند! آنها برای پیروزی انقلاب و جنبش خود نه فقط در مقابل بورژوازی حاکم که در مقابل بورژوازی در اپوزیسیون نیروی خود را آماده میکنند. امروز بخش بزرگی از فعالین کارگری، انقلابیون این طبقه از کارخانه تا دانشگاه و جنبش زنان، تا فضای فکری و روشنفکری ایران، بر این حقیقت تاکید دارند که سرنگونی به تنهایی کافی نیست و تنها قدم اول است. همه میگویند باید برای بعد از سر نگونی آماده بود. همه میگویند سیر سرنگونی و دخالت سازمانیافته طبقه کارگر با صف مستقل خود، با پرچم و سیاست مستقل و افق روشن، تضمین کننده سهم این طبقه بعد از سرنگونی است و این مهمترین فاکتور غایبی بود که در انقلاب ۵۷ نداشتیم.

محوریت رفاه و برابری در اعتراضات این دوره طبقه کارگر، تلاش های اولیه برای وصل شدن و حمایت از همدیگر، بالا آمدن شخصیتهای واقعی و سخنگویان رادیکال این طبقه، اعلام ضدیت با نفس استثمار کارگر در هر شکلی و اعلام نفرت از نظام کاپیتالیستی از هر نوع آن، مدعی بودن و آلترناتیو شورایی و... همگی حساب بخش بزرگی از جنبشهای بورژوایی در اپوزیسیون را کف دستشان گذاشته است. این حقیقت است که امروز رضا پهلوی و شخصیتهای ناسیونالیست و ضد کارگر را نه تنها در حاکمیت که در اپوزیسیون هم نگران کرده است. به همین دلیل سناریوی اینها برای تکرار تجربه ”انقلاب همه با هم«‏ از همان ابتدا شکست خورد.

به این اعتبار تجربه همه با هم و انقلاب همگانی را در این دوره نخواهیم داشت. جریانات و کسانی که روضه «همه با هم متحد شویم» را برای کارگر و زحمتکش ایران میخوانند، در اساس هدفشان فریب کارگر است. اینها نه فقط منافع مشترکی با طبقه کارگر و اقشار محروم ندارند، که بخشی از جنبشهای بورژوایی ایرانند که رفتن جمهوری اسلامی و ماندگاری ارگانها و پایه های نظام کاپیتالیستی استراتژی آنها است. این جریانات شاخه ها و جریانات چپ و راست جنبشهای بورژوایی و ضد کارگری اند که از همین امروز از عمق یافتن انقلابیگری کارگری هراسانند. پرچمهایی که اینها در دست دارند و به عاریت گرفته اند، چیزی در مورد واقعیت درونی و اهداف واقعی آنها نمیگوید.

جامعه ایران با تجارب گذشته و درسهایی که از انقلابات قبلی گرفته است، از همین امروز دنبال راه و جواب مناسب خود برای بعد از جمهوری اسلامی است. جنبش کارگری و خصوصا سوسیالیست های طبقه کارگر به این امر واقفند که یک بار دیگر با طناب ”همه با هم متحد شویم و فعلا جمهوری اسلامی برود«‏ به هیچ چاهی نمیرد و این را یک بار در ۵۷ جامعه آزمایش کرد.

کمونیسم طبقه کارگر و تحولات آتی ایران

دول غربی و ارتجاع جهانی در دل انقلاب ۵۷ و زمانی که به این نتیجه رسیدند نگهداری حکومت پهلوی ممکن نیست، از ترس تعمیق انقلاب و رشد چپ، پشت خمینی رفتند. جریان اسلامی با حمایت آنها، با جلب حمایت سران ارتش و درخواست رفتن شاه به مصر توسط غرب، به قدرت رسیدند. قیام بهمن برخلاف تمایل خمینی و جریان اسلامی که فرمان آرامش را داده بودند اتفاق افتاد و ابتدا آنرا توطئه نامیدند و تلاش کردند دستگاه سرکوب و همه ارگانها از ارتش تا ساواک و... را دست نخورده تحویل گیرند و

تحولات امروز ایران ...

سیر انقلاب را سد و متوقف کنند. اما در انقلاب آتی گوادلوپی دیگر در کار نیست. مستقل از امید واهی اپوزیسیون راست و احزاب و گروه‌های مختلف ناسیونالیستی برای کنار گذاشتن جمهوری اسلامی با حمایت غرب و در پروسه ای از بالای سر مردم ایران، این گزینه در میان مردم ایران و خصوصا در میان طبقه کارگر حامی ندارد و مورد نفرت است.

در انقلاب ۵۷ هنوز بخشی از جامعه ایران به غرب و مشخصا آمریکا با نگاه مثبت نگاه میکردند. حقوق بشر و دموکراسی و آمریکا به عنوان مرکز آن، جایگاهی داشت. این توهمات نه تنها در دل انقلاب ۵۷ و نقش مخرب این دولتها در حمایت از جمهوری اسلامی در مقابل انقلاب مردم، در تحولات چهار دهه گذشته رنگ باخته است. کشتار و جنایات این دولتها در کشورهای مختلف و خصوصا تبدیل چند کشور به ویتنام دوره جنگ و موج جنایت و کشتار و آوارگی و ویرانی در عراق، افغانستان، سوریه، لیبی و...، پدیده هایی مانند یوگسلاوی، رواندا و دهها نمونه دیگر، نزد مردم ایران چیزی جز توحش از نقش این دولتها باقی نگذاشته است. بعلاوه دول غربی و سیستم آنها با پارلمان و دموکراسی پارلمانی آنها امروز در خود غرب به بن بست رسیده و توسط مردم و خصوصا توسط کارگران و اقتشار پایین جامعه چلنج میشوند. لذا طبقه کارگر ایران در این دوره به راه حل دخالتهای امپریالیستی نه تنها تمایلی نداشته است که خود را برای مقابله با چنین دخالتهایی چه امروز و چه پس از پیروزی انقلاب کارگری آماده میکند.

فضای جامعه عموما و فضای طبقه کارگر ایران برای راه حل‌های امپریالیستی و جریانات راست پرو غرب و یا جریانات ناسیونالیستی و فرقه های قوم پرست و مذهبی مطلقا آماده نیست. این به معنای منتفی شدن دخالت آنها در سیر سرنگونی جمهوری اسلامی و رفع خطر این دولتها و این جریانات نیست. اما گوادلوپی دیگر در کار نیست و فضای کنونی امکان هر نوع دست بدست شدن قدرت از بالا را منتفی کرده است.

اما و مستقل از سیر شکل گیری جمهوری اسلامی و قدرت گیری آن در آن انقلاب، تجربه ۵۷ و همه انقلابات دنیا از جمله و در همین دوره معاصر تحولات کشورهای عربی و شمال افریقا (بهار عربی) نشان داد که طبقه کارگر باید برای ورود به انقلاب و تحولات انقلابی آماده باشد. شرکت در انقلاب تا دخالت آگاهانه، سازمانیافته و با پرچم و صف مستقل دو پدیده کاملا متفاوت هستند. یکی از معضلات جدی ای که شکست انقلاب ۵۷ و قدرت گیری جمهوری اسلامی را ممکن کرد، عدم آمادگی طبقه کارگر و عدم آمادگی کمونیستهای این طبقه بود. این معضل میتواند هنوز هم پاشنه آشیل طبقه کارگر در تحولات آتی باشد.

قبل تر به تحولات مثبتی که در طبقه کارگر اتفاق افتاده است اشاره کردیم. اما اینها هنوز بیان آمادگی و دخالت مستقل در انقلاب و پیروزمندی در آن نیست. اینها زمینه های بسیار مثبت برای این دخالت است. دخالت طبقه کارگر در تحولات جدی سیاسی، در انقلاب و تضمین پیروزی بدوا در گرو اتحاد بالای کارگری و بعلاوه متکی بودن و یا برخوردار ی این طبقه از حزب سیاسی خود است. این کمبود پشت طبقه کارگر و انقلابیون این طبقه در ۵۷ را به زمین زد.

تمام تحولات دویست سال گذشته دنیا، تمام انقلابات توده ای از هر نوع آن، از انقلابی تا ارتجاعی آن، بر دوش مردم پایین جامعه و خصوصا کارگران پیش رفته است. کارگران، در غیاب حزب سیاسی خود، همواره از روی توهم یا امید به بهبود در آن تحولات شرکت کرده اند و به سکوی پرش جنبش های بورژوایی و ارتجاعی تبدیل و خود اولین قربانیان به قدرت رسیدن آنها بوده اند. در بخش اعظم این انقلابات کارگران در نداشتن حزب سیاسی خود، در نداشتن پرچم سیاسی و افق و آرمان مستقل خود، هیزم آتشی شده اند که گرمایی برای خود این طبقه نداشته است.

موقعیت کمونیسم در جنبش کارگری نیز دستخوش تغییرات مثبت شده است. طبقه کارگر ایران تاریخا به کمونیسم به چشم مثبت نگاه کرده است. کمونیسم در ایران پدیده ای موجود و قابل اندازه گیر بوده است. گرایش کمونیستی در طبقه کارگر امروز در سیاست ایران، در جنبش کارگری و در تقابلهای این طبقه ملموس و برجسته است. بسیاری از شعاعها، پرچمها و امیالی که توسط کارگران پیشرو و در اعتراضات این دوره کارگری نمایان شده اند، بطور اساسی به این جریان و این گرایش مربوط است. از نه گفتن به آلترناتیو های بورژوایی، نه گفتن به نفاق قومی، ملی و مذهبی، تاکید بر هم سرنوشتی کارگری، نه گفتن به انواع جنگ نیابتی و احزاب و گروه‌های مواجب بگیر، نه گفتن به جناح بندی های درون حاکمت، بلند کردن پرچم شورا و مجامع عمومی کارگری، پرچم اتحاد کارگری در ابعاد غیر محلی و خود را در موقعیت رهبر کل جامعه قرار دادن رهبران کارگری، اعلام اینکه کارخانه و محل تولیدی مال ماست و اموال ماست و ... همگی اعلام حضور سوسیالیستهای طبقه کارگر و بیان موقعیت قابل

اتسکای گرایش کمونیستی این طبقه است. نکته مهم دیگر اینکه به هر میزان این گرایش در این دوره توانسته است، خودی نشان بدهد، در جامعه با سمپاتی وسیع مواجه شده است. این گرایش حرف دل دهها میلیون کارگر و اقتشار پایین جامعه را میزند و سخنگوی آنها است و در قلب آنها جای میگیرد و قوت قلب و امید داده است.

اما تحزب یافتگی این گرایش و تبدیل آن به شبکه ای وسیع و با نفوذ در جنبش کارگر که کل این جنبش را در بعد سراسری یک کاسه و صاحب رهبران و سخنگویان خود کند و به هم متصل کند، پدیده ای است که با آن فاصله داریم. پیشروی جنبش کارگری، و نزدیک شدن به سرنگونی جمهوری اسلامی با پرچم این طبقه، سرنگونی که بیشترین امکان و قدرت را برای طبقه کارگر جهت انقلاب کارگری مهیا کند، مطلقا در گرو ایفای نقش این طبقه در این تحولات با اتکا به سازمانیافتگی توده ای این طبقه و بعلاوه سازمان یافتن حزبی این گرایش است. به هر میزان گرایش سوسیالیستی طبقه کارگر در اشکال مختلف از شبکه های موجود تا کمیته ها و جمع های تحزب یافته و نهایتا جمع شدن و متحد شدن شخصیتهای اصلی آن در حزب کمونیستی خود، سازمان پیدا کنند، به این میزان ما به قیام توده ای به رهبری طبقه کارگر و برای پایین کشیدن جمهوری اسلامی و به انقلاب کارگری نزدیک شده ایم.

کمونیسم در ایران یک پشتوانه جدی تئوریک، سیاسی، سازمانی و حزبی در دست دارد. تاریخ چهار دهه اخیر ایران و عروج یک کمونیسم کارگری، مارکسی و انقلابی که نقش برجسته ای در تاریخ کمونیسم در ایران داشته است و سایه آن بر کل چپ ایران مستقل از جایگاه امروزی آنها سنگینی کرده و آنها را تغییر داده است، یک حقیقت انکار ناپذیر است. حزب ما بخشی از این تاریخ و امتداد این کمونیسم و میراث است. ما بخشی جدی و تحزب یافته این رگه معین در سیاست ایران هستیم و در این راه و برای تحزب یافتگی گرایش خود در جنبش کارگری نهایت تلاش را خواهیم کرد و این را وظیفه تخطی ناپذیر خود میدانیم.

زمینه برای این قدم بزرگ از هر دوره ای بیشتر موجود است. شبح این کمونیسم، گرایش کمونیستی طبقه کارگر، سایه مارکس و حکمت و انقلابیگری کمونیستی بر فراز جامعه ایران در گشت و گذار است و این را امروز بیش از هر دوره ای میتوان دید. فضای قطبی در سیاست ایران و محوریت پیدا کردن کارگر و سوسیالیسم کارگری به عنوان یک پای جدی این جنگ، برجسته شدن طبقه کارگر در مقابل بورژوازی به عنوان دو طرف مقابله، نیاز به بدست گرفتن و متکی شدن به این کمونیسم، به دستاوردهای آن و تقویت سیاسی و سازمانی و حزبی آن را دو چندان کرده است. این توپ امروز در میدان ما در میدان این کمونیسم و گرایش کمونیستی طبقه کارگر قرار دارد.

طبقه کارگر و کمونیسم این طبقه مطلقا از این نظر هم با دوره قیام قابل مقایسه نیست.با عروج کارگر صنعتی در انقلاب ۵۷ و در این چهل سال در سیاست ایران کمونیسمی عروج کرد که مستقیم اعتراض ضد سرمایه داری این طبقه در سیاست ایران و منطقه را نمایندگی کرد. کمونیسمی که با همه مشکلات این دوره و معضلاتی که در مقابل طبقه کارگر و مردم محروم قرار داشت، صف متمایز این طبقه را در فضای سیاسی جامعه نمایندگی کرد. کمونیسمی که با سر بلند و اعتماد بنفس در مقابل جنبشهای بورژوایی ایستاد و بعلاوه در نقد و حاشیه ای کردن انواع کمونیسم روسی، چینی، سه جهانی، چریکی و...، که همگی اعتراض بخشهای مختلف از روشنفکران ناراضی طبقات بالایی جامعه بودند نقش منحصر به فرد ایفا کرد. حزب ما نماینده بی اما و اگر این جریان و این کمونیسم است. تاریخ همه جدالهای این کمونیسم در طول چهل سال گذشته، پشتوانه بزرگی برای جنبش کمونیستی و کارگری ایران در این دوره است. حزب حکمتیست (خط رسمی) به عنوان بخش تحزب یافته جنبش کمونیستی کارگری ایران تلاش کرده است که در امتداد و به عنوان صاحب و مدافع این تاریخ همواره طبقه کارگر ایران و کمونیسم را در سیاست ایران نمایندگی کند. دامنه کمونیستهای ایران مطلقا و مطلقا به حزب حکمتیست (خط رسمی) محدود نیست. انواع محافل و جمعهای کمونیستی از مراکز کارگری تا در فضای فکری و سیاسی جامعه ایران موجودند. تبدیل و یک کاسه شدن این محافل با حزب ما قدمی است که باید برداشت. این حزب برای چنین تحولی کار میکند و نیاز مبارزه و جواب به تحولات آتی به این تحول و این اتفاق نیاز حیاتی دارد.

پیروزی در این دوره

مسئله امکان پیروزی طبقه کارگر و کمونیستها در این دوره احتیاج به بحث بیشتر و همه جانبه تری دارد. من سعی کردم به درجه ای که بر روی ما کمونیستهای این طبقه باز است و بعلاوه ضرورت سازمانیافتگی خود و قدمهایی که باید برداشت اشاره کنم. اما اینجا چند نکته را به عنوان موخره این بحث در این زمینه بیان کنم.

جامعه ایران با مختصاتی که اینجا به گوشه هایی از آن اشاره

کردم، بیش از هر کشوری در دنیا در حال حاضر آبتن تحولات جدی سیاسی و حتی انقلابی است. اما تاریخ مبارزه طبقاتی جبر تاریخی نیست که در انتهای آن بلاخره نویت ما برسد. تاریخ جوامع بشری تاریخ مبارزه طبقاتی است و در این حرفی نیست و اما ما تاریخ را میسازیم و تحولات تاریخی از نوعی که ما میخواهیم بستگی به تصمیم و اراده ما و نقشی است که در تاریخ خود ایفا میکنیم. امروز در جامعه ایران و بعد از ۴۲ سال از قیام ۵۷، ایده کمونیستی، راه حل کمونیستی، جواب و آلترناتیو کمونیستی بیش از هر چیز دیگر برد دارد. برد دارد و سمپاتی جلب میکند و جامعه حول آن میتواند قطبی شود و صف بندی رادیکال شکل بگیرد. اما موتور این تحرک و تبدیل این زمینه به نیروی مادی دیگر به تصمیم کمونیستهای طبقه کارگر بستگی دارد. تاریخ و تحولات تاریخی با وجود زمینه مادی مساعد برای رشد و سازمانیافتگی ما و نیرو و طبقه ما، بدون تصمیم و دخالت نقشه مند و آگاهانه ما، به هر جهتی میتواند برود. این را هزار بار در سراسر دنیا و در تجربه جنبش خود دیده ایم. وضع کنونی یک زمینه مساعد و یک فرصت مناسب است و ما میتوانیم این دوره را به نفع کارگر و کمونیسم رقم بزنیم. ما میتوانیم و شانس داریم اگر روی پای جنبش خود، با صف مستقل و پرچم سیاسی روشن خود، با شکل دادن به نیروی خود وارد این دوره شویم. اما این مایی که من میگویم بسیار بزرگتر از حزب حکمتیست است.

این ما همه کمونیستهایی را در برمیگیرد که افق انقلاب کارگری پرچم و امیال آنها در این تحولات است و تصمیم دارند در این دوره تاریخی و برای پیروزی انقلاب کارگری روی زمین سفت تلاش کنند. این ما کل جریان و جنبش ما و هزاران کادر و فعال فعلا موجود آن است، که باید این پیروزی را ممکن کنیم. حزب حکمتیست در این جهت قطعا وظایف سنگینی بر دوش دارد و ما به آن واقفیم. اما دنیا منتظر ما نخواهد شد و هیچ کسی فرش قرمز برای ما پهن نخواهد کرد. دریچه ای بر روی ما باز شده و فرصتی داریم و میتوانیم مهر کارگر و کمونیسم را بر تحولات این دوره بکوبیم و به موانع و مشکلات خود و راهی که در مقابل ما ست آگاهییم. ما دست فعالین این راه و همه کسانی که قلبشان برای رهایی و برای برابری و سوسیالیسم میزند میفشاریم. این قدم را نتوانستیم در انقلاب ۵۷ برداریم و زمین خوردیم و امروز میتوانیم و باید برداریم و پیروز شویم. این حقیقت بزرگ ممکن است. گل همینجا است، همینجا برقص!

۵ فوریه ۲۰۲۱

اولین اصلی که کارگر باید در رد و قبول یک قانون کار در نظر بگیرد اینست که من بعنوان یک عنصر آزاد در این جامعه در سرنوشت خودم، در محیط کار خودم، در تعیین اینکه نیروی کارم را دارم در ازاء چه میفروشم و در چه شرایطی قرار است کار کنم و غیره، چقدر سهم و نقش دارم . اولین شاخص اینست که کارگر بعنوان یک عنصر آزاد و یک شهروند صاحب اختیار ظاهر بشود.

منصور حکمت

خاورمیانه، ایران ...

آثر مدرسی: سیاست ایجاد یک بلوک سیاسی، اقتصادی و نظامی در خاورمیانه حول اسرائیل، پس از شکست طرح "معامله قرن" روی میز ترامپ-کوشنر آمد. سیاست و طرحی که از حاشیه ای کردن مسئله فلسطین و رسمیت دادن به اشغال مناطق فلسطین توسط اسرائیل فراتر می‌رود و اهداف متعددی را در منطقه تعقیب میکند.

اگر به یاد داشته باشید قبل از این تحرک ما شاهد طرح "معامله قرن" ترامپ-کوشنر بودیم. معامله ای که قرار بود طی آن حقوق مردم فلسطین را با پول بخرند و در ازاء کمکهای مالی و سرمایه گذاری های تجاری و به اشغال مناطق بیشتری، منجمله بخش‌هایی دیگر از فلسطین شامل نیمی از کرانهٔ باختری و بخشی از بیت‌المقدس شرقی، توسط اسرائیل رسمیت داده شود. این شرط به رسمیت شناختن دولت مستقل فلسطین در مناطق باقیمانده و اساسا در نوار غزه بود. طی این سیاست قرار بود با باج دادن به دول عربی، تحت عنوان "هزینه اجرای طرح"، به رسمیت شناختن اسرائیل توسط آنان را تسهیل کند و زمینه را برای برقراری رابطه سیاسی دوستانه میان این کشور ها و اسرائیل فراهم کند و اسرائیل را از انزوا بیرون بیاورد.

این طرح با مخالفت شدید نیروهای فلسطینی روبرو شد. علاوه بر آن ضدیت این طرح با حداقلی از حقوق شناخته شده مردم فلسطین، با توافقات بین المللی و سیاست "مقبول" و تعریف شده در جهان مبنی بر محکوم کردن اشغالگری های بیشتر و مداوم دولت اسرائیل در تناقض بود که نتوانست حمایت سایر دول غربی را به خود جلب کند و عملا دست دول عربی را در باجگیری و معامله روشن و آشکار و بی پرده بر سر حق مردم فلسطین بست.

شرط موفقیت "معامله قرن"، دوستی میان کشورهای عربی با اسرائیل، به رسمیت شناختن اسرائیل و حاشیه ای کردن بحران و معضل فلسطین در خاورمیانه بود که همزمان با علنی شدن آن شکست خورد.

پس از شکست این طرح ما شاهد تحرکاتی بودیم که شما به بخشی از آن اشاره کردید. ابتدا پیمان صلح میان امارات و بحرین با اسرائیل تحت عنوان "پیمان ابراهیم" را داشتیم که در اساس در بوق و کرنا کردن روابط پنهان موجود میان این سه کشور را در بسته‌بندی جدیدی و با عنوان پرطمطراق «صلح» بود. البته امریکا در ازاء علنی کردن این روابط به امارات و بحرین امتیازات جدی داد. مثلا امارات را به پیشرفته ترین تسلیحات نظامی، که در منطقه فقط اسرائیل از آن برخوردار است، مسلح کرد. «قرار داد اقتصادی ابراهیم» هم قرار است تجارت سالانه اسرائیل و امارات در چند سال آینده به حدود چهار میلیارد دلار در سال برساند و این دوستی سیاسی را به قدرتی اقتصادی در منطقه تبدیل کند. پس از «صلح امارات و اسرائیل» سودان هم با بخشیده شدن همه قرضهای خود از طرف امریکا، به جرگه کشورهای دوست اسرائیل پیوست. مراکش نیز در ازاء به رسمیت شناخته شدن حاکمیت اش بر صحرای غربی توسط امریکا و «پایان یافتن» کشمکش ۴۵ ساله این کشور بر سر حق حاکمیت اش بر صحرای غربی، برقراری رابطه سیاسی مجدد با اسرائیل را اعلام کرد. علاوه بر آن در آخرین نشست کشورهای خلیج رابطه قطر و قطب عربستان سعودی پس از سه سال تنش، تحریم و بحران دوباره عادی اعلام شد و از این نظر ظاهرا یکی دیگر از معضلات نزدیکی و دوستی کشورهای عربی با هم نیز رفع شد. بالاخره آخرین اقدام ترامپ در راستای این سیاست عضویت اسرائیل در ناتوی عربی بود. ترامپ اسرائیل را تحت فرماندهی مرکزی آمریکا در خاورمیانه و جنوب غرب آسیا درآورد و به این ترتیب اسرائیل وارد این ائتلاف نظامی با منافع مشترک با کشورهای عربی شد.

به این ترتیب امروز ما در خاورمیانه با شکلگیری یک بلوک سیاسی-اقتصادی و نظامی روبرو هستیم که اساسا حول اسرائیل و در تقابل با ایران شکل گرفته است. اینکه این بلوک یا ائتلاف چقدر پایدار است و تا چه حد میتواند ادامه پیدا کند هنوز مورد سوال است اما این بلوک امروز شکل گرفته و طراحان و اعضا این بلوک از آن بعنوان «ضامن صلح در خاورمیانه» اسم میبرند. صلحی که تا دیروز همین دول عربی آنرا بدون به رسمیت شناختن حق مردم فلسطین و تشکیل دولت مستقل فلسطین غیر ممکن اعلام میکردند.

ترامپ اهداف متعددی را درشکل دادن به این بلوک تعقیب میکند.

تا جاییکه به بحران فلسطین برمیگردد، ترامپ عملا با امتیازات سیاسی، اقتصادی و نظامی به دول عربی معضل فلسطین و مسئله تشکیل دولت مستقل فلسطین را حاشیه ای کرد و در مقابل حق السکوت به این دولتها همان تظاهر به دفاع از مردم فلسطین و تشکیل دولت مستقل فلسطین و اعتراض به دولت اسرائیل و سیاستهای اشغالگرانه آنرا هم از دستور این دولتها خارج کرد. ظاهرا درسی که تیم ترامپ-کوشنر از شکست طرح «معامله قرن»

گرفتند این بود که باید مستقیم سراغ دول عربی رفت و معضل فلسطین، سازمانهای فلسطینی و مردم فلسطین را دور زد. سیاستی که اوبراین مشاور امنیت ملی ترامپ آنرا اینطور اعلام میکند اینکه «سیاست ترامپ برای تسهیل عادی‌سازی رابطه کشورهای عربی با اسرائیل، دور زدن معضل فلسطین و سازمانهای فلسطینی بود» و «ما نمی‌توانستیم به فلسطینیان اجازه دهیم که مانعی در برابر یک صلح گسترده‌تر در خاورمیانه شوند.»!
”صلح گسترده در خاورمیانه“ بدون حل مهمترین معضل خاورمیانه، فلسطین، به یمن تحمیل مصائب و بیحقوقی های بیشتر به مردم فلسطین، بیرون آوردن اسرائیل از انزوای سیاسی در خاورمیانه و به رسمیت شناختن این دولت در ”جهان عرب“ است! این دور زدن بدون تبدیل اسرائیل به قدرتی منطقه ای، مستقل از امریکا و حمایتهای آن، ممکن نبود. استراتژی قدیمی ”دیوار آهنی“ بین دولت اسرائیل و دول عربی مبنی بر اینکه اسرائیل باید چنان در منطقه قدرتمند شود که در نهایت دول عربی متوجه شوند که تنها انتخاب آنها به رسمیت شناسی اسرائیل است. استراتژی که امروز کیسینجر به زبان دیگری آنرا اعلام میکند و میگوید ”دول عربی یاد گرفتند که نمیتوانند در تشنج و کشمکش دائم با اسرائیل و بخشی از غرب به سر ببرند و تصمیم گرفتند منافع ملی شان را بر منافع ایدئولوژیک و قدیمی ارجحیت دهند».

انتقال پایتخت اسرائیل به اورشلیم و به رسمیت شناختن بلندی های جولان بعنوان بخشی از خاک اسرائیل، علیرغم اعتراض دول اروپایی و سازمان ملل، مقدمات رسمیت دادن به قدرت اسرائیل در منطقه و بالابردن مطلوبیت نزدیکی به این قدرت برای دول منطقه بود.

ایزوله و منزوی کردن ایران یکی دیگر از اهداف این طرح است. سیاستی که ترامپ با بیرون آمدن از برجام و سیاست «فشار حداکثری» آنرا به درجه زیادی پیش برد. امروز موقعیت جمهوری اسلامی در منطقه با سال ۲۰۱۵ و دوره اوباما و برجام بسیار تغییر کرده است. جمهوری اسلامی که در منطقه قدر قدرتی میکرد، عراق چه از نظر سیاسی و چه نظامی حیاط خلوتش بود و سپاه قدس و باندهای شبه نظامی اش در منطقه قدرتمایی میکردند، امروز عملا به مترسکی تبدیل شده که اساسا به نام و آوازه دوره قدرتمندی خودش میبالد. محدود کردن دامنه نفوذ ایران در منطقه، تنبیه دول و نیروهایی که به آن نزدیک هستند (مانند قطر و عراق)، فاصله گرفتن متحدین وی از آن، ضربه پذیر بودن مهره های مهم آن در ایران، وضعیت اقتصادی ناپسامان که تحریمها آنرا تشدید کرده اند، به اضافه بحران سیاسی داخل ایران و جنبشهای اعتراضی علیه حاکمیت، آن «قدرت منطقه ای» را به شیر بی یال و دمی تبدیل کرده که نزدیکی با آن هزینه بردار است. شکل دادن به این بلوک قرار است تیر خلاص را به این موقعیت تضعیف شده بزند، آنرا تثبیت کند و اجازه دوباره قد علم کردن جمهوری اسلامی و موی دماغ امریکا و متحدین آن شدن را به آن نهد.

از زاویه استراتژی امریکا در منطقه شکل دادن به این بلوک، تلاشی است برای پر کردن خلاء حضور نظامی امریکا در خاورمیانه از طریق این بلوک حول اسرائیل، تبدیل اسرائیل به نیروی اصلی پر کردن این خلاء. ما تا امروز شاهد تلاشهای متعددی برای شکل دادن به ائتلافها، بلوکها و ... مختلفی در میان کشورهای عربی بودیم. ائتلافها و بلوکهایی که بدلیل کشمکشهای میان دول عربی یا شکست خوردند و یا خود محمل بروز اختلافات اند. تفاوت بلوک امروز اولا محوریت اسرائیل در آن و جذب اسرائیل در بلوکبندی دول عربی و دوما شکلگیری این بلوک علیه «دشمن مشترک»، ایران، است. بخصوص که فشارهای حداکثری که بخشی از آن تحریمهای اقتصادی بود و بخش دیگر آن کم کردن دامنه نفوذ جمهوری اسلامی در عراق، سوریه، یمن، لبنان و در تضعیف موقعیت ایران در منطقه و ایزوله کردن آن به درجه زیادی موفق بود. امروز، با تشکیل این بلوک و با توجه به موقعیت تضعیف شده و ناپسامان ایران در منطقه، نزدیکی به ایران نه فقط مطلوبیت گذشته خود را از دست داده بلکه میتواند هزینه بردار باشد. شکلگیری این بلوک به امریکا امکان میدهد حضور خود در منطقه را با نگرانی کمتری کاهش دهد و بلوکی منطقه ای را حول اسرائیل جانشین خود کند. بلوکی که امریکا قدرت تسلیحاتی و مالی پشت صحنه آن است.

طبیعتا شکلگیری این بلوک یا قطب به زمان و طی کردن پروسه ای و رفع معضلات سر راه خود دارد. اعلام «صلح» ها و «پیمان» ها و نقطه آغاز این پروسه پر دست انداز است. هنوز کشمکشهای دول عربی، مسئله فلسطین، نقش و سیاست قدرتهای جهانی دیگر، از اروپا تا روسیه و چین، که در منطقه ذینفع و دخیل اند و مسائل متعدد دیگری باید روشن و حل شوند تا شکلگیری این بلوک را بتوان تمام شده و قطعی دانست.

از این زوایه این سیاست ترامپ یکی از راههای متحقق کردن استراتژی هیئت حاکمه امریکا مبنی بر کم کردن هزینه نظامی، انسانی، سیاسی خود در خاورمیانه است. استراتژی که و پس

کمونیت ۲۵۲

از کم اهمیت شدن خاورمیانه در سیاست جهانی امریکا، پس از شکسن نظم نوین جهانی، پس از شکست های سیاسی و نظامی امریکا در افغانستان و عراق و سیاست میلیتاریستی امریکا ، پس از عروج چین بعنوان رقیب اقتصادی امریکا و ضرورت تمرکز بر خاور دور، استراتژی کل هیئت حاکمه امریکا بود.

اوباما این استراتژی را با برجام، با فاصله گرفتن از متحدین طبیعی خود در منطقه مانند عربستان و امارات و و حتی اسرائیل، با به رسمیت شناختن، هرچند ظاهری، دولت مستقل فلسطین و بازگشت به مرزهای قبل از جنگ ۱۹۶۷ و .. پیش برد. سیاستی که باعث کدورت اکثر متحدین امریکا در منطقه و بخصوص اسرائیل از اوباما شد. ترامپ همین استراتژی را با لغو برجام، با دور زدن مسئله فلسطین، یا شاید دقیقتر با کنار زدن پرده ساتر "دفاع از مردم فلسطین"، با برقراری مجدد رابطه سیاسی، مالی و نظامی با متحدین خود، با نزدیکی بیشتر با اسرائیل و بالاخره شکل دادن به این بلوک پیش برد. از این نظر سیاست ترامپ مبنی بر پر کردن خلاء حضور سیاسی-نظامی امریکا در منطقه با بلوک جدید متشکل از متحدین طبیعی خود در خاورمیانه حول اسرائیل، راه را برای بایدن و هیئت حاکمه امریکا هموار کرد.

استراتژی که در هر صورت از آن به اسم "بازگرداندن صلح به خاورمیانه" اسم میبرند و طراحان این سیاستها را "پیام آوران صلح" میخوانند. دیروز اوباما با برجام کاندید دریافت جایزه صلح نوبل شد و امروز جرالند کونشر که ظاهرا مبتکر این طرح است کاندید جایزه صلح نوبل شده است.

بهرحال ترامپ کرسی ریاست جمهوری امریکا را از دست داد اما صرفا جامعه ای شقه شقه شده و با راسیسم و فاشیسم عریان در زمین شخم خورده سیاسی در این کشور را به جا گذاشت. در عرصه بین المللی هم میراث ترامپ صرفا ناکامی در جنگ اقتصادی با چین، امریکایی که اعتبار بین المللی آن لطمه خورده، کشوری که نهادهای، قراردادهای و معاهدات بین المللی را به رسمیت نمی شناسند، نبود. یکی از مهمترین دستاوردهای ترامپ برای هیئت حاکمه امریکا، دستاوردی که زیر جنجال حمله طرفدران وی به ساختمان کنگره امریکا و تعرض به "معبد دموکراسی" غرب پنهان شد، شکل دادن به این بلوک در خاورمیانه، تحت عنوان پرطمطراق "صلح در خاورمیانه"، است.

دولت بایدن، حزب دمکرات و مجلس و ... "بدنامی"، "غیر متعارف" و بودن ترامپ را آویزان گردن او کرده اند اما روی سکویی که او ساخته می ایستند. چند روز پیش سنای امریکا به ماندن سفارت امریکا در اورشلیم رای مثبت داد و مشاور امنیت ملی بایدن هم رسما اعلام کرده است که در سیاست ترامپ مبنی بر پایتخت بودن اورشلیم تجدید نظر نخواهد کرد. ترامپ با روشهای "غیر معمول" و "غیر دیپلماتیک" زمین را برای بایدن و هیئت حاکمه امریکا شخم زد و از این نظر علیرغم همه تبلیغاتی که حزب دمکرات امریکا علیه ترامپ میکند، بدون ترامپ حداقل در خاورمیانه امریکا و متحدینش و بخصوص اسرائیل در موقعیت امروز نبودند.

کمونیت: تاثیرات شکلگیری این بلوک بر اعتراضات توده ای در کشورهای عربی، تاثیر آن بر فلسطین، مردم و نیروهای آن را چگونه میبینید؟

آثر مدرسی: یکی از دلایل حضور دول عربی در این بلوک و دادن تصویری قدرتمند تر از خود اتفاقا مقابله با خیزشها و اعتراضات است. علیرغم گذشت ده سال از بهار عربی، هنوز بخش زیادی از کشورهای عربی شاهد اعتراضات وسیع توده ای علیه فقر، فلاکت، فساد مالی و سیاسی و علیه همه نیروهای حاکم است. عراق، لبنان، تونس، مصر شاخص این اعتراضات اند اما بقیه کشورهای عربی همه روی بشکه باروتی نشسته اند که میتواند هر لحظه منفجر شود. از این نظر درست مانند جمهوری اسلامی که از قدرت منطقه ای خود برای ارعاب در داخل و برای مقابله با اعتراضات توده ای استفاده میکرد، دول عربی هم با تشکیل این بلوک از طرفی تصویر گشایش اقتصادی و از طرف دیگر تصویر دولتهایی قدرتمند و مسلح به آخرین و مجهزترین تسلیحات نظامی از خود بدست میدهند.

همانطور که گفتم شکل گرفتن واقعی یا قوام گرفتن این بلوک پروسه ای را دارد و بخصوص دول عربی موانعی بر سر راه خود دارند که بدون رفع این موانع این بلوک فعلا در سطح کاغذ و روابط دیپلماتیک میماند.

یکی از مهمترین موانع مسئله فلسطین و حمایت و همدردی مردم در کشورهای عربی از مردم فلسطین است. اینکه دفاع دولتهای عربی از مردم فلسطین یک دفاع ریاکارانه و دروغین بود، برای بخش اعظم مردم در این کشورها و بخصوص در فلسطین روشن بود. اما پشت کردن آشکار این دولتها به مصائب مردم فلسطین و به رسمیت شناختن دولت اسرائیل هرچند چهره واقعی این

←

خاورمیانه، ایران ...

دولتها را بیش از بیش برملا میکند و هر نوع توهمی را نسبت به آنها میریزد ، اما همزمان اعلام نوعی جنگ به مردم فلسطین و مردم کشورهای عربی که عموما حامی مردم فلسطین اند، است و دفاع از مردم فلسطین را مستقیم روی میز مردم در این کشورها میگذارد. خود این امر میتواند به معضل ”داخلی“ این کشورها اضافه شود و همزمان به اعتبار و اتوریته سازمانهای فلسطینی و "مدافعین" آنان مانند جمهوری اسلامی، در این کشورها دامن بزند که هر دو برای دولتهای عربی خطرناک اند.

بهرحال این امر نمیتواند معضلات و بحرانهای داخلی کشورهای عربی را تخفیف دهد و بر عکس میتواند مسئله فلسطین را به معضلات و اعتراضات قبلی اضافه کند.

تا جائیکه به فلسطین برمیگردد، اشاره کردم که یکی از اهداف این طرح حاشیه ای کردن معضل فلسطین، از مصائب مردم آن تا حق تشکیل دولت مستقل فلسطین، است. از این نظر حل معضل فلسطین به معنی تشکیل دولت مستقل آن چند قدم به عقب رفته است. امروز مسئله چگونگی مقابله با این انزوا و معضل، مسئله اصلی نیروهای فلسطینی است. نشست اخیر این نیروها در قاهره برای خاتمه دادن به کشمکشهای درونی، برای رسیدن به توافقاتی و بحث انتخابات و شکل دادن به یک مرجع قانونی که در این تقابل بعنوان "نماینده قانونی" و منتخب مردم فلسطین ابراز وجود کنند، تلاشی در این راه است.

کمونیتست:
موقعیت ایران و منطقه پس ازشکلگیری این بلوک چگونه خواهد بود؟ آیا شکلگیری این قطب فضای جنگی و تشنج را در خاورمیانه بیشتر میکند یا ثبات را؟ آیا شکلگیری آن و تضعیف جمهوری اسلامی در منطقه بر مبارزات مردم در منطقه تأثیرات مثبتی خواهد داشت؟

آثر مدرسی:
همانطور که قبلا اشاره کردم این بلوک در ابتدای شکلگیری خود است و هنوز نمیتوان از تأثیرات آن بر موقعیت جمهوری اسلامی، بر اوضاع منطقه و مبارزات مردم بطور قطعی حرف زد. اما تا همین جا روشن است که موقعیت ایران در منطقه به شدت تضعیف شده و در مقابل موقعیت اسرائیل، بخصوص پس از و با تبدیل آن به محور ”اتحاد علیه ایران“، به درجه زیادی بهبود پیدا کرده است. سد میان دول عربی (حداقل مهمترین شان) با دولت اسرائیل شکسته شده و شکل دادن به یک قطب حول اسرائیل و در تقابل با ایران با استقبال دول عربی روبرو شده است و دولتی مانند ترکیه برای نزدیک شدن به این قطب اظهار تمایل کرده است، بخشی از دوستان و ”متحدین“ ایران مانند دولتهای عراق و قطر و افغانستان مشغول فاصله گرفتن از جمهوری اسلامی اند، همین امر بر تضعیف بیشتر موقعیت ایران در منطقه تأثیرات خود را داشته و خواهد داشت. امروز نفوذ و ”قدرتمندی“ جمهوری اسلامی آوازه ای بیش نیست و در دنیای واقعی امروز جمهوری اسلامی با همه باندهای وابسته به آن بیشتر مترسک اند تا قدرتی واقعی! در نتیجه مستقل از میزان پیشرفت این طرح و تبدیل شدن این قطب در حال شکلگیری به یک واقعیت با ثبات، ما شاهد یارگیری های جدید و تغییر توزان قوا در منطقه هستیم.

آیا این تغییر توازن قوا در منطقه مایه ثبات بیشتر میشود؟ این تصویری است که امریکا و متحدینش تلاش میکنند به دنیا القاء کنند و قوی شدن بلوک دوستان و متحدین خود را در منطقه به نام "گسترش صلح و ثبات" به خورد مردم بدهند. همانطور که جنگ خلیج و حمله نظامی به عراق و حمله به افغانستان و گسترش میلیتاریسم خود در منطقه را بعنوان ”گسترش دموکراسی“، ”مبارزه با تروریسم اسلامی“ و تبلیغ کردند. یا متقابلا جمهوری اسلامی گسترش نفوذ خود در منطقه و اعزام سپاه قدس و تشکیل باندهای سیاه اسلامی مانند حشد الشعبی و لشکر فاطمیون و را مایه ثبات و صلح در منطقه اعلام میکرد. هر دو طرف تقویت موقعیت خود را در بسته بندی ”گسترش صلح و ثبات“ در منطقه تحویل مردم میدهند. هر دو طرف رقیب خود را ”منشا بی ثباتی و نا امنی“ در منطقه می نامند. از زاویه مردمی که زیر منگنه همه این نیروهای ارتجاعی، منطقه ای و جهانی، له شده اند و زندگی، معیشت، آسایش، سعادت و رفاه و امنیت شان به گروگان گرفته شده تغییر توازن قوا، از زاویه میلیونها انسانی که قربانی جدال و کشمکش و جنگ این نیروها شده اند، قوی شدن یکی به ضرر دیگری تأثیری بر کم شدن مصائب شان ندارد. از زاویه این مردم کوتاه کردن دست همه این نیروها از زندگی شان اولین قدم در دستیابی به ثبات، آرامش و امنیت

است. خاورمیانه با جمهوری اسلامی قدرتمند همانقدر علیه امنیت و آسایش مردم است که خاورمیانه با ائتلاف قوی اسرائیل-دول عربی! مبارزه و اعتراض مردم در ایران، عراق، تونس، مصر، لبنان نه علیه رقبای محلی دولتها و حاکمان خود، که دقیقا علیه دولتها و حاکمیتهای خود است و اتفاقا همین دولتها تقویت موقعیت خود در منطقه را به اهرمی برای مقابله با اعتراضات توده ای علیه خود استفاده میکنند.

در مورد تشدید فضای جنگی علیه ایران و تأثیر آن بر اعتراضات مردم. طبیعتا نمیتوان از حالا پیشگویی کرد. منافع و نیازهای آنی هر دولت و حتی هر بخشی از هیئت حاکمه هر کشوری میتواند منطقه را با معضلاتی اینچنینی روبرو کند. اما مستقل از این امر، جنگ، ونه عملیاته‌ای ایدایی، در خاورمیانه همه کشورهای منطقه را به کام خود خواهد کشید. برعکس امریکا یا اروپا، این جنگی با کشورهای همسایه و در تیررس خواهد بود و از این نظر هیچیک از دول منطقه پای چنین جنگی نخواهند رفت. اما عملیتهای ایدایی مانند ترور و بمب گذاری و موشک پراکنی مانند سابق میتواند ادامه پیدا کند. از این زاویه احتمال تشدید تبلیغات جنگی علیه هم هست اما خطر جنگ میان دولتهای منطقه به نظر من بسیار کم است. طبیعتا چه جمهوری اسلامی، چه دولت اسرائیل و سایر دول عربی به این فضای جنگی برای عقب زدن اعتراضات توده ای علیه خود نیاز دارند و از این زاویه حتما در تشدید چنین تبلیغات و فضایی ذینفع اند.

کمونیتست:
رابطه ایران و امریکا، برجام، لغو تحریمها پس از ترامپ یکی از مهمترین مسائلی بود که نه فقط در ایران که در امریکا هم مورد بحث بود. بایدن روی بازگشت به برجام تأکید کرد و همین درجه ای از امیدورای را هم در حاکمیت و هم در میان مردم بوجود آورد. امروز اما هر دو طرف علیرغم تأکید بر بازگشت به برجام شروط بازگشت یا مذاکرات و لغو تحریمها را منوط به پیشقدم شدن دیگری میکنند. از نظر شما سرنوشت برجام؛ لغو تحریمها چه خواهد بود و تأثیر آن بر مردم در ایران چگونه خواهد بود؟

آثر مدرسی:
به نظر من بایدن برای کسب اعتبار مجدد امریکا در کنار بازگشت به سازمان بهداشت جهانی و پیمان پاریس و، که خیلی سر راست و ساده بودند، به اعلام تصمیم به بازگشت به برجام نیاز دارد. البته نه برای بازگشت به برجام سال ۲۰۱۵ و نه برای امتیاز دادن به جمهوری اسلامی، بلکه اساسا برای نشان دادن حسن نیت خود به دوستان اروپایی خود در وفاداری به توافقات پیشی با آنان است. بایدن روی سیاست ترامپ در فشار بر ایران و تضعیف موقعیت آن در منطقه سرمایه گذاری میکند و این تصویر که گویا قرار است بازگشت امریکا به برجام یعنی بازگشت به سال ۲۰۱۵ نوستالژی است که بخشی از حاکمیت دارد و به آن دامن میزند.

همانطور که شما هم اشاره کردید هر دو طرف برای بازگشت به برجام شروطی را گذاشته اند. علاوه بر این صحبت از طرح امریکا برای دو توافقنامه مجزا، توافقنامه اتمی و توافقنامه امنیت منطقه و سلاح های موشکی ایران، است. در نتیجه این کشمکش و تلاش هر دو طرف در امتیازگیری بیشتر از طرف مقابل، کماکان ادامه دارد. تفاوت امروز با سال ۲۰۱۵ موقعیت کنونی دو طرف است. ایران اهرم فشارهایی که در سال ۲۰۱۵ داشت را از دست داده است و در مقابل امریکا و اروپا امکان فشار بیشتر بر ایران و محدود کردن هرچه بیشتر دامنه نفوذ او در منطقه را بدست آورده اند. از این نظر برخلاف دوره ترامپ امروز امریکا و اروپا در کنار هم قرار گرفته اند و همین باز موقعیت جمهوری اسلامی را بدتر کرده است. تلاش جمهوری اسلامی در برقراری تماس با طالبان، پیام به روسیه و چین که رابطه و دوستی با آنان کماکان اولویت جمهوری اسلامی است و انتخاب بایدن تأثیری بر این مسئله ندارد، اصرار ایران بر برقراری رابطه اقتصادی با روسیه برای جبران تأثیرات تحریمها و همه و همه تلاشهای جدید جمهوری اسلامی در ایندوره است.

اما مستقل از نتیجه این مذاکرات، برجام یا هر توافق دیگری، جمهوری اسلامی مثل همیشه تلاش میکند از این وضعیت و با زنده کردن برجام و لغو تحریمها مردم را در انتظار بهبود نگه دارد. تلاش میکند بحران سیاسی خود، که بخشا ناشی از کم شدن دامنه نفوذ و عمل او در منطقه است و مهمتر از آن ناشی از جنبش توده ای برای به زیر کشیدن خود است، را زیر هیاهوی شکست ترامپ، مطلوبیت بازگشت به برجام برای امریکا، و عده لغو تحریمها و مخفی کند. استفاده از کشمکشهای منطقه ای برای عقب زدن اعتراضات توده ای یکی از شگردهای همیشگی

جمهوری اسلامی و هر نیروی ارتجاعی است.

اما تا جائیکه به مردم و طبقه کارگر در ایران برمیگردد، این صف نه فقط به موقعیت جمهوری اسلامی در منطقه که به موقعیت برتر خود در رابطه با جمهوری اسلامی هم واقف است. از این نظر تبلیغات این چنینی، هیاهو، وعده و وعید و ... جمهوری اسلامی مدتها است روی جامعه کار نمیکند. جامعه ای چند میلیونی که بیش از ۸۰ درصد آن زیر خط فقر قرار گرفته، طبقه کارگری که جنگ هشت ساله و تأثیرات مخرب و نابود کننده آنرا بر زندگی نسل آتی خود دید، مردم محرومی که وعده های "برجام و گشایش اقتصادی" را شنیدند و در زندگی روزمره خود شاهد ذره ای بهبود و گشایش نبودند، طبقه کارگری که زندگی کردن زیر خط فقر به اکثریت آن تحمیل شده است، اکثریت محرومی که برخورداری از حداقلی از رفاه به جنگ و کشمکشی روزانه با حاکمیت تبدیل شده است، میلیونها نفری که عزم جزم کرده اند سایه سیاه این حاکمیت را از زندگی خود بردارند، مدتها است از چنین بازی هایی عبور کرده است.

بن بست سیاسی- اقتصادی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ناشی از تغییر در موقعیت آن در منطقه، تشدید کشمکش با امریکا و یا تخفیف آن نیست. معضلات جمهوری اسلامی پایه ای تر و بنیادی تر از اینها است و به همین دلیل تغییر این شرایط و مولفه ها تغییری در صورت مسئله مردم و رابطه آنان با حاکمیت و تلاش برای به زیر کشیدن آن و بدست گرفتن سرنوشت خود نمیده‌د.

۱۰ فوریه ۲۰۲۱

کمونیتستا و پراتیک پوپولیستی

بینش پوپولیستی در زمینه تشکیلات، از ساختن

تشکیلاتی انقلابی برای سازماندهی انقلاب اجتماعی

پرولتاریا طفره می‌رود، زیرا این امر را اساسا به معنای

ملموس و عینی کلمه عمل انقلابی در نظر نمی‌گیرد

و لذا هر کس به فوریت فوahan سازمان دادن طبقه

کارگر در مزب مستقل طبقاتی‌اش باشد، هر کس بر

آگاه کردن پرولتاریا به منافع مستقل طبقاتی اش

(یعنی منافع سوسیالیستی‌اش) بمثابه یک کار مبره

و روزمره سازمانی اصرار ورزد، از جانب پوپولیسم چنین

پاسخ می‌گیرد که: “این کار آراه سیاسی است!” شگفت

انگیز است که سازمان دادن انقلاب اجتماعی پرولتاریا

و گرفتن قدرت سیاسی - امری که دهها سال است به

تعویق و تأخیر افتاده است - برپسب “کار آراه سیاسی”

بفورد!

نمونه دیگر مقاومت پوپولیستی در برابر اتخاذ سبک کار

کمونیتستی این است که پافشاری بر فوریت بخشیدن

به کار سوسیالیستی (اعم از تبلیغ و ترویج و سازماندهی

سوسیالیستی طبقه کارگر) بر پسب ولونتاریسم و

اراده‌گرایی می‌فورد. کار سوسیالیستی برای پوپولیسم

در تملیل نهائی و علیرغم هر ادعائی که داشته باشد،

به درجه‌ای از رشد جنبش فوذبفودی طبقه کارگر منوط

و موکول میشود. در این دیدگاه جنبش سوسیالیستی

اصولا بعنوان جنبش طبقه کارگر در نظر گرفته نمیشود و

صرفا به قطب مخالف جنبش “فودبفودی” تبدیل میشود.

در اینجا این واقعیت فراموش میشود که جنبش “فود

بفودی” پرولتاریا هر قدر هم فوذبفودی باشد، دیگر عصیان

بردگان که نیست! این جنبش طبقه‌ای است که در هر

مقطع بر زمینه نظریات موهبود و در دسترس فود، اشکال

ابتدائی مرکت به فود می‌گیرد و به راه می‌افتد.

جمعبندی کلیات مبحث سبک کار

در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیتست

نشریه بسوی سوسیالیسم، دوره اول شماره ۶، ۲۰ مرداد ۱۳۶۲

کارگران جهان متحد شوید

سناریوهای تبلیغاتی ...

سالانه بودجه عظیمی صرف این کار می شود. این تبلیغات و مغزشویی در جریان جنگ ۸ ساله ایران و عراق و ده سال جنبش مقاومت مردم کردستان اوج گرفت. تبلیغات به نام دفاع مقدس، ایدئولوژی جنگ طلبانه و شهادت طلبی و آخرالزمانی و غیره را موسسه عظیم بنیاد تبلیغاتی فتح انجام داده است. خیل عظیمی از سینماگران و مستندسازان در خدمت این تبلیغات قرار گرفتند و علیه واقعیت های جامعه و وارونه نشان دادن جنایات جنگی، فیلم، نمایشنامه، سرود و سریال در سینمای "دفاع مقدس" ساختند.

هدف این تبلیغات تاریخ سازی و روایت سازی وارونه از اتفاقات و تحولات جامعه است. بیش از یک میلیون جوان و نوجوان را با کلید بهشت در گردن و دستمال حسین بر پیشانی روی مین فرستادند. بعد شوهای نوحه خوانی راه انداختند، شکست هایشان را فتح نامیدند و هنوز هم آمار دقیق کشته و زخمی و معلول های جنگ را به مردم نگفتند. سال های بعد از جنگ و تا به امروز برای مردم ایران روشن شد که تبلیغات جنگی وایدئولوژیک زمان جنگ چه وقایع و نتایج تکان دهنده و فاجعه باری را لاپوشاین کرده است، یک میلیون کشته و به همان انداز مجروح و معلول روی دست مردم افتاد، برای هیچ!

بخشی از این تاریخ سازی و روایتهای وارونه علیه جنبش مقاومت مردم کردستان صورت گرفته و می گیرد. فرمان حمله به کردستان با موجی از تبلیغات بی شرمانه که به خورد مردم می دادند همراه بود. تلاش کردند افکار عمومی مردم ایران را علیه جنبش انقلابی در کردستان تحریک کنند و این جنبش را طرفداران شاه، تجزیه طلب ها و کفار نامیدند. خمینی فرمان جهاد علیه کفار در کردستان داد!

حجم سنگین این تبلیغات که کردها پاسداران را سر می برند و چنین وچنان می کنند قطعا بر افکار عمومی مردم ایران که از کردستان بی خبر بودند بی تاثیر نبود.

تبلیغات اخیر و سریال طولانی "روزهای ابدی" هم تکرار همین کار کثیف و بی شرمانه علیه مردم کردستان است و برای هر بیننده ای مشمئز کننده ، کمدی مسخره و به شدت نازل و مزخرف است. این که تاریخ یک جنبش و مقاومت توده ای درکردستان را اینطور وارونه کنی و به مردمی نشان بدهی که خود در این تاریخ بوده و آن را ساخته اند، وقاحت زیادی می خواهد. این که درچشم مردم کردستان نگاه کنی و تاریخش را اینطور روایت کنی که در سریال روزهای ابدی آمده و قبلا هم بارها این کار را انجام داده اند بی شرمی و بی حیایی زایدالوصفی می خواهد.

وریا نقشبندی: این تبلیغات و شوهای تلویزیونی تکراری و برای مردم کردستان آشنا است. با این وصف هدف این تبلیغات چیست و مخاطب ان ها کیا هستند؟

مظفر محمدی: دقیقاً همینطوره که سریال کذایی پس از ۴ دهه باز هم همان روایات و ادبیات و فرهنگ و ایدئولوژی کثیف مذهبی علیه مردم کردستان را این بار مسخره تر و بشدت عقیمانده و آخوندی و نفرت انگیز تکرار کرده است.

اما این بار این روایت از یک تاریخ را جمهوری اسلامی برای مردم کردستان که خود بخشی از این تاریخ اند و در آن زندگی و مبارزه و تلاش کرده اند درست نشده است. بلکه اساساً مخاطبش مردم ایران و بخصوص آن بخش از مردم است که با این تاریخ آشنا نیستند و روایتش را فقط از جمهوری اسلامی و دستگاه تبلیغاتی اش دیده و شنیده اند. دو نسل که پس از قیام بهمن متولد شده اند بخشا از این تاریخ چیزی نمی دانند و جمهوری اسلامی می خواهد به این شکل به این بخش بگوید در کردستان مردمان کوهی زندگی می کنند، پاسدار را سر می برند، گونی گونی دلار امریکایی گرفتند. دختران مردم را به زور مسلح می کردند ونگذاشتند هدایای جمهوری اسلامی برای کردستان از طرف بسیجی ها به مردم برسد و احزاب آن هدایا را به زور می گرفتند.

این روایات و تبلیغات در میان مردم آگاه ایران قطعا بی تاثیر و مشمئز کننده است. اما حتما در جامعه پیدا می شوند کسانی از تحولات واقعی بی اطلاعند و هر چه دیده و شنیده از تبلیغات رژیم بوده و بخصوص برای مغزشویی جوانان و نوجوانان و تحریک نیروهای حزب اللهی، این شگردهای مسخره تاثیر می گذارد.

ولی اگر حجم عظیم تبلیغات ضد مردم کردستان و مقاومت شان در برابر حمله به کردستان و اعدام های گسترده توسط خلخالی و تحمیل یک دهه جنگ نابرابر به مردم کردستان، نتوانست چهره ی جنبش مقاومت در کردستان را خدشه دار کند، ادامه ی آن به شکل امروز و با همان محتوای مشمئز کننده نمی تواند مردم کردستان را منزوی کند.

نفس محتوای پروپاگاندا اطلاعات سپاه در مدیای دولتی اهمیتی ندارد و مردم ایران با این نوع تبلیغات آشنا هستند. کارگران

و مردم ایران مستندهای سوخته جمهوری اسلامی علیه فعالین کارگری و سیاسی را دیده اند.

جمهوری اسلامی در آغاز سر کار آمدنش که هنوز مردم به ماهیت ضد انسانیش پی نبرده بودند نتوانست افکار عمومی مردم ایران را علیه مردم کردستان بشوراند. نتوانست کردستان را منزوی کند. الان دیگر برای این تمهیدات و ترفندهای زبوانه خیلی دیر شده است. مردم کردستان علیرغم تبلیغات ناسیونالیستی جریانات قومی، از همان آغاز روی کار آمدن رژیم اسلامی سرنوشتش را با سرنوشت مبارزه و قیام و انقلاب در سراسر ایران گره زده و آزادی و رفاه و امنیتش را در گرو یک مبارزه هماهنگ و همبسته می داند. برای این موضوع نمونه های بسیار زیادی وجود دارد.

در همه ای این دهه ها مبارزه مردم کردستان با مبارزه کارگران و زحمتکشان در سراسر ایران چنان در هم تنیده است که قابل تفکیل و جدا کردن نیست. از اعتصابات کارگری و حمایت کارگران و ازادیخواهان کردستان از جنبش کارگری، اعتصابات هماهنگ و سراسری معلمان و بانرشتگان و شرکت و همراهی مردم کردستان در خیزش های دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸ شانه به شانه زحمتکشان و حاشیه نشینان شهرهای ایران و کمک های بیدریغ به سیل و زلزله زدگان و لیست بسیار بالایی از این همبستگی های کارگری و مردمی در حقیقت کردستان را به ایران، سنددج را به اهواز و مهاباد را به ارومیه وصل کرده است.

وریا نقشبندی: در این تبلیغات اخیر جمهوری اسلامی می خواهد بگوید که احزاب سیاسی و نیروهای مسلح جنبش مقاومت یک طرف اند و مردم کردستان طرف دیگر و مردم کردستان این احزاب را نمی خواهند. یا می گوید جمهوری اسلامی می خواست به مردم کردستان خدمت کند اما احزاب نگذاشتند کردستان پیشرفت کند...

مظفر محمدی: ببینید، از این قسمت آخر سوالتان بگویم. گیریم ده سال جنبش مسلحانه در کردستان نگذاشت جمهوری اسلامی مستقر شود و جلو آباد کردن کردستان را گرفت. از انوقت تا حالا ۳۰ سال است جمهوری اسلامی در کردستان بساطش را پهن کرده است و مبارزه مردم و رابطه شان با احزاب سیاسی به شیوه های گوناگون دیگر غیر از شیوه نظامی است. خوب می پرسم در این ۳۰ سال که ما جلوشان را نگرقتیم چه گلی به سر مردم کردستان زده اند. آمار بیکاری بیشتر و بیشتر شده و مردم هر روز فقیر و فقیرتر شده اند. کارگران کردستان برای پیدا کردن کار از شمال تا جنوب ایران پخش و سرگردانند. بخشی از کارگران خانه و زندگی را جا گذاشتند و به کردستان عراق برای کار رفتند. علاوه بر کار فصلی و دستفروشی، هزاران کارگر بیکار و تحصیلکرده حتی نوجوانان در سنین پایین به شغلی به نام کولبه ری رفته و علاوه بر خطرات برف و کولاک و مرگ و میر در مسیرها، تعداد زیادی از این کولبرها با تیر مستقیم نیروهای رژیم کشته شده اند.

با استناد به آمار به ثبت رسیده، طی سال ۲۰۲۰ میلادی، دستکم ۵۹ شهروند گرد زبان اعدام و بیش از ۵۰۰ شهروند نیز بازداشت شده‌اند که ۱۵۳ نفر از آنها محاکمه و به اعدام، حبس و شلاق محکوم شده‌اند. در این مدت ۲۳۸ کولبر و کاسبکار و همچنین ۳۰ شهروند مدنی کشته و زخمی شده‌اند و ۴۰ شهروند نیز در اثر انفجار مین قربانی شده و ۲۲ زندانی نیز در زندان‌های گُردستان جان باخته‌اند. مردم خوب می دانند در صورتی که ما حضور داشتیم، رژیم نمی توانست بخودش جرات بدهد که به جان و مال مردم دست برازی کند و به دستگیری و زندان و اعدام فرزندان مردم دست بزند. در تمام این ده های پر مشقت و فقر و بیکاری و نداری، همین مردم با رژیمی که با زبان اسلحه و تعقیب و زندان و شکنجه و اعدام بامردم حرف می زند، جدالی نابرابر اما پیگیر و موثر داشته اند.

در رابطه با مردم هم گویا احزاب در یک طرف و مردم در طرف مقابل هم یک خیالیافی و آرزوی برآورد نشده ی جمهوری اسلامی است. کردستان یک جامعه تحزب یافته است و همه احزاب با هم و یکی نیستند و رژیم هم این را می داند. رابطه احزاب با مردم را هم رژیم با چشمان خود دیده است که حاصل یک دهه مقاومت مسلحانه و سیاسی و مبارزاتی علیه جمهوری اسلامی و حاصل تلاش آگاهگرانه کمونیست ها، این شده که کارگران و زحمتکشان و زنان و جوانان کردستان با فرهنگ پیشرو و ادبیات کمونیستی و ازادیخواهانه و برابری طلبانه آشنا شوند. اول مه ها و ۸ مارس های باشکوه داشته اند. برابری زن و مرد را تجربه کرده اند. حقوق کودک را محترم شمرده اند و با نمایشهای آدم برفی ها، به دنیای کودکان شادی و نشاط بخشیده اند. آکسیون های بيشماری علیه سیاستهای رژیم سازمان داده اند. اعتصابات عمومی علیه جنایات رژیم انجام شده است. بعلاوه، در کردستان دو جنبش، دو سیاست و دو الگوی مبارزه در معرض انتخاب مردم قرار گرفته و مردم ازادانه انتخاب کرده اند.

کمونیست ۲۵۲

یکی جنبش کمونیستی و کارگری است که به چیزی کم تر از آزادی و برابری رضایت نمی دهد. در تبلیغات و رفتار و عمل این جنبش انسان ها صرفنظر از قومیت و زبان و مذهب و نژاد با هم برابرند. در فرهنگ و سیاست و عمل این جنبش انسان فی نفسه محترم و صاحب حقوق برابر و بی اما و اگر است. در سیاست و عمل این جنبش جامعه به نژادها و اقوام و ادیان و زبان ها تقسیم نمی شود. جامعه طبقاتی است و دو طبقه اصلی یکی کارگران و دیگری سرمایه داران در مقابل همدیگر قرار گرفته اند و هیچ منفعت مشترکی با هم ندارند. در فرهنگ و سیاست و عمل کمونیست ها جدال اصلی اجتماعی جدال این دو طبقه است.

طبقه سرمایه دار وحکامش با وجود شعار تمامیت ارضی و ایران اسلامی رژیم، اما در اساس جامعه را به کردها و ترک ها و فارس ها و بلوچ ها و عرب ها و سنی و شیعه تقسیم می کند. از نظر کمونیسم و طبقه کارگر این تقسیم بندی مردود است. طبقه کارگر هر کجا باشد و با هر زبانی حرف بزند و هر لباسی بپوشد و هر مذهبی داشته یا نداشته باشد، یک منفعت مشترک طبقاتی دارد. و آن رهایی از بند و زنجیر طبقاتی و کار مزدی و بردگی مزدی برای سرمایه داران است.

در کردستان نه تنها جریان کمونیستی حزبی بلکه صف وسیعی از کارگران و جوانان و زنان هستند که با این فرهنگ و سیاست و عمل و آگاهی بار آمده اند. کمونیسم در کردستان اجتماعی است همانطوری که ناسیونالیسم هم جنبشی اجتماعی است. ما کمونیست ها با وجود اختلاف عمیق سیاسی با احزاب و جنبش ناسیونالیسم کرد، و علیرغم دشمنی آشکار ناسیونالیست ها با کمونیستها، اما نگذاشتیم ناسیونالیسم کرد و احزایش منافع و ارزش های کارگران و زحمتکشان کردستان را بر سر میز مذاکره به جمهوری اسلامی بفروشند. با وجود این که ناسیونالیست ها جنگی هم به ما تحمیل کردند اما ما با شکستش نگذاشتیم جامعه کردستان را اسیر سیاست و فرهنگ طبقه حاکم کند و به نیروی ذخیره و سرباز خود در خدمت به معامله و بند و بست با جمهوری اسلامی و دشمنان مردم تبدیل کند.

طیف وسیعی از کارگران و زحمتکشان کردستان از همان دوران اول حزب کمونیست ایران و کومه له کمونیستی ما تا امروز با فرهنگ و ادبیات و سیاست کمونیستی بار آمدند. کارگران کمونیست مهاجر به تهران و جنوب ایران کمونیسم و تجارب دفاع از خواستهای انقلاب را با خود به میان کارگران همسرنوشت خود برده اند.

کردستان انقلابی زمانی که جمهوری اسلامی قتل عام دهه ۶۰ را به راه انداخت به منطقه امن و آزاد کمونیست ها و فعالین کارگری و سیاسی سراسر ایران تبدیل شد. ما اجازه ندادیم رژیم در کردستان هم حمام خون راه بیندازد و خاوران های دیگری بسازد. ما هم کشته دادیم اما ما جنگیدم و کشته دادیم ولی قربانی نبودیم.

وریا نقشبندی: دلیل تمرکز بر کردستان و حجم گسترده تبلیغات در رابطه با این بخش ایران و با احزاب سیاسی چیست؟ ایا با این کار می خواهد کردستان را منزوی کند؟ یا این کار نشانه ترس و نگرانی از کردستان است بعنوان یک منبع خطر برای جمهوری اسلامی؟

مظفر محمدی: هر دو به نظر من. ما به تلاش این رژیم برای منزوی کردن کردستان آگاهیم. ما می فهمیم که در تمام این دهه ها جمهوری اسلامی سعی کرده است کردستان را از چشم مردم ایران بیندازد. ولی مدت ها و سال ها است که مردم ایران به ما حق داده اند که کار درستی کردیم مشروعیت این رژیم را به رسمیت نشناختیم. کار درستی کردیم به فرمان خمینی لیبک نگفتیم و جمهوری اسلامیش را نپذیرفتیم. برخلاف تلاش های مذبحخانه و زبوانه ی رژیم، طبقه کارگر و مردم آگاه ایران امروز هم کردستان را یکی از سنگرهای محکم خود برای سرنگونی جمهوری اسلامی و ساختن جامعه ای آزاد و برابر می دانند. جمهوری اسلامی حتی درماه های اول بعد از قیام و بعد از شکست اولین حمله اش به کردستان به خودمختاری که دخالت محدود مردم کردستان در اداره جامعه بود، تن نداد. تمام نیرویش را بکار گرفت تا کردستان را مثل بقیه ایران زیر سلطه سیاه مذهبی و سیاسی خود در آورد. این کار را کرد اما به قیمت کشتن و به کشتن دادن مردم از هر دو طرف. برای جمهوری اسلامی چقدر از نیروی نظامی سپاه و ارتشش کشته می شوند اهمیتی نداشت. چقد از ما فرزندان مردم کردستان کشته می شوند برایش علی السویه بود. مهم این بود کردستان را تصرف و حاکمیت سپاهش را برقرار کند.

همینطور، رژیم اسلامی حق دارد از کردستان بترسد. جمهوری اسلامی از کمونیست ها و کارگران و مردم کردستان سیلی خورده است. مردم کردستان این تاریخ را سینه به سینه از ۴۰ سال قبل تا حالا نقل کرده و به مبارزات خود افتخار می کند. نسل انقلاب ←

۵۷ و جنبش مقاومت مردم کردستان هنوز زنده است و تجارب و دستاوردهای پر افتخار این مبارزات را به فرزندان و نوه های خود رسانده اند.

این تاریخ را ما ساختیم و این تاریخ متعلق به اکثریت کارگر و زحمتکش کردستان است. چه آن بخش زنان و مردانی که مسلح شدند و علیه حمله رژیم به کردستان ایستادند و چه آن بخش بسیار وسیع تر که هیچوقت در مقابل سیاستهای رژیم سر فرود نیاوردند و با اکسیون ها و تظاهرات ها و تجمعات و تشکل و اعتصابات سراسری در مقابل جمهوری اسلامی ایستادند، صاحب این تاریخ پر افتخار هستند.

زمانی که در کردستان زنان مسلح می شدند، در تهران و شهرهای دیگر ایران حزب الهی ها و بسیجی ها به صورت دختران و زنان تیغ می زدند، اسید می پاشیدند و به پیشانیشان پونز فرو می کردند.

صحنه ای از فیلم "روزهای ابدی" نشان میدهد که گویا پیشمرگان تنها دختر یک پیرمرد را به زور از او جدا می کنند و با خود می برند تا مسلح کنند. خوب شما فکر کنید چند میلیون مردم که شاهد مبارزه مسلحانه و سیاسی ما بوده هستند، در مقابل این روایت چه احساسی دارند.

به قول خودشان ما فقط به این دروغ پیشمرمانه می گوئیم تف به شرفتان! اولا احزاب ناسیونالیست در کردستان ایران هیچ وقت زنان و دختران را مسلح نکردند. مسلح شدن دختران در کومه له و حزب کمونیست آن زمان شبیه به یک انقلاب زنانه علیه ستم و نابرابری و فرهنگ مردسالار بود. بارها پیش می آمد دخترانی از روستاها و شهرها با طی مسافت طولانی خود را به مقرات یا واحدهای مسلح ما می رساندند. فرهنگ کثیف مذهبی و ضد زن جمهوری اسلامی می خواهد با وقاحتی آشکار در اینجا هم ضدیتش را با زن نشان دهد. چرا که از نظر این نظام زن لیاقت و توانایی مبارزه ندارد آنهم در عالی ترین سطح مبارزه مسلحانه. زن و دختر باید برای بیرون رفتن از خانه اجازه بگیرد. حق سفر به تنهایی ندارد و صد تا بیحقوقی دیگر. شرکت زنان در مبارزه نظامی همچنان در تجمعات و تظاهرات و اکسیون های روز جهانی زن و در دفاع از حقوق انسانی خود برای همسرانشان به الگوهایی افتخار آمیز تبدیل شدند.

وریا نقشبندی: جمهوری اسلامی در مستند سازی خود سعی کرده همه احزاب سیاسی کردستان را بعنوان حقوق بگیران امریکا و جدا از مردم تصویر و تعریف کند. این چقدر با واقعیت نزدیک است؟

مظفر محمدی: ببینید، زمانی که رژیم در مرداد ۵۸ اولین حمله اش را به کردستان سازمان داد، تنها مدت کوتاهی توانست دوام بیاورد. در گزارشی محرمانه از سپاه به دولت گفته شده که ما انگار به سرزمینی ناشناخته آمده ایم. نه کسی ما را می شناسد و نه ما کسی را و ما این جنگ را با توجه به نفرت عمومی مردم و کورمال کورمال نمی توانیم در آن پیروز شویم. در نتیجه عقب نشستند و طی مذاکره ای اداره ی کردستان را به خود مردم واگذار کردند تا خود را برای حمله دوم آماده کنند و وقت بخرند. این ادعا و سناریو سازی و روایت از رابطه مردم و فرزندان مسلح شان که تاریخ با شکوهی را ساخته، باز هم برای رژیم در مقابل مردم کردستان یک روسیاهی محض است

مردم کردستان در تمام این مدت مقاومت مسلحانه جانانه ای که حدود ده سال طول کشید انجام دادند. ما پیشمرگان در تمام این مدت طولانی بجز نان و سفره مردم هیچی نداشتیم. مردم تدارکات پیشمرگان که فرزندان خودشان بودند و داوطلبانه به جنبش مسلحانه می پیوستند از لباس تا خوراکی و دارو تامین کردند. ارتباطات ما را بر عهده گرفتند. این باعث شد ما مدت طولانی ای در مقابل یورش نیروهای ارتش و پاسدار و بسیج از هوا و زمین و بمباران و توپ باران بایستیم و بارها پوزه اش را به خاک بمالیم.

در سریال بی آبروی رژیم صحنه هایی را نشان می دهد که گویا یک جاسوس امریکایی در لباس خبرنگار به کردستان آمده و با یک ماشین پر از دلار به مقرات پیشمرگان سر زده و پول را بین آن ها تقسیم می کنند! در اینجا هم باز بینندگان در کردستان چیزی نمی توانند بگویند جز این که تف به شرفتان. با چه رویی می توانید در چشمان مردم کردستان نگاه کنید و با این اندازه از پررویی، دروغ و بی شرافتی خود را به نمایش بگذارید. این دلارها کجا بودند که ما چند سال اول مبارزه مسلحانه کفش لاستیکی به پا داشتیم که در تابستان داغ و در زمستان خشک و سرد می شد! بجز کمک های مردم ما دیناری در جیب نداشتیم. کسی حقوق نمی گرفت. سربازگیری اجباری نبود. انقلابیگری داوطلبانه بود...

جمهوری اسلامی نمونه های خود را در سازماندهی نیروهای

مزدور نیابتی در عراق و سوریه و لبنان و یمن و افغانستان دارد. تلاش احمقانه و زبونانه ای می کند تا مبارزه مسلحانه و سیاسی توده ای مردم کردستان را مثل ارتش آزاد سوریه و یا فاطمیه خود و یا حشد شعبی قلمداد کند. در حالی که دوست و دشمن می داند که ما کمونیست ها نه تنها در کردستان بلکه در کل منطقه مخالفت خود را با نیروهای مزدور و نیابتی جمهوری اسلامی و قوم پرستان بارها ابراز کردیم و با آن مبارزه کرده ایم و می کنیم.

وریا نقشبندی: در مستند به نظر می رسد که لبه تیغ تبلیغات رژیم بیشتر متوجه احزاب ناسیونالیست است. چرا؟ آیا در این کار عمدی وجود دارد؟

مظفر محمدی: نه. به نظرم عمدی در کار نیست. واقعیتی هست که جمهوری اسلامی و جریانات بورژوایی ناسیونالیست و قومی از یک جنس اند. از یک خانواده اند. حالا چطور از بد زمانه در مقابل همدیگر شده اند، این تناقض را باید خودشان هم احزاب و هم رژیم جواب دهند که چرا جریاناتی که از همان آغاز پیدایش جمهوری اسلامی حاضر به مذاکره و توافق و همکاری بوده اند و بارها درب ماموران امنیتی رژیم را برای گفتگو و مصالحه زده اند، حالا به این شکل مورد غضب قرار گرفته اند.

ببینید، سیاست تفرقه و کند کردن لبه تیغ مبارزه مردم و خنثی کردن بخشی از احزاب سیاسی در کردستان اساسا در میان ناسیونالیست ها همیشه در دستور رژیم بوده است. برای مثال مدت ها است احزاب ناسیونالیست و قومی را با شگردها مذاکرات بدنبال خود کشانده است. ما علیرغم دو سیاست و سنت متفاوت اما تبدیل شدن احزاب و جریانات ناسیونالیست به همکار جمهوری اسلامی در کردستان را به مثابه خنجر ای از پشت به مردم کردستان می دانیم.

جمهوری اسلامی خیلی دلش می خواست احزاب ناسیونالیست و قوم پرست را در آغوش خود بپذیرد و جنگ داخلی ای در کردستان راه بیندازد. اما می دانست که با توجه به نیروی عظیم کارگر و زحمتکش و کمونیست ها و آزادیخواهان در کردستان این یک سناریوی بازنده است. و این ریسک را هیچ وقت نکرد. چه زمانی که حزب دمکرات به خمینی لیبیک گفت و چه مذاکرات پنهانی مکرر این حزب و همکارانش مثل خالد عزیزی و عبدالله مهتدی در کنسولگری جمهوری اسلامی در اربیل و در نروژ و غیره. در همه این موارد و سال ها رژیم جرات نکرد این احزاب را بپذیرد و خطر باخت خود و آن ها را در مقابل جنبش کمونیستی و کارگری و انقلابیون کردستان بخرد.

علیرغم شدت و غلظت تبلیغات سریال و مستندش علیه ناسیونالیست ها و قوم پرستان اما این سنت هر کجا باشد جزئی از ماهیت رژیم اسلامی است. جمهوری اسلامی بورژوایی و شیعی با خالد عزیزی سنی و طرفدار ملایان و مکتب قرآن مقتی و سلفی های کردستان و طرفدار حکومت کردی که از نظر او هیچ اشکالی ندارد اگر حکومت کردی مردم را اعدام کند، تفاوتی ندارند.

تفاوت در این است که یکی در حکومت و آن یکی در درپوزگی بارگاه حکام. و گر نه هر دو از یک جنس اند. از یک خانواده اند.

به نظر من جمهوری اسلامی و قوم پرستان دو قطب در ایجاد سناریوی سیاه در کردستان هستند. ما قوم پرستان را چه در بند وبست با جمهوری اسلامی و چه در نقش نیابتی دیگران علیه رژیم، جزو عناصر سناریوی سیاه در کردستان می دانیم. چه زمانی که ناسیونالیستها و قوم پرستان دور بر جمهوری اسلامی و سازمان امنیتی سپاه می پلکند و چه زمانی با هم در تخصص هستند، در هر دو حالت عناصر ضد جنبش انقلابی مردم کردستان و علیه منفعت کارگران و زحمتکشان و زنان و جوانان کردستان هستند. ما تلاش می کنیم جلو این سناریو را بگیریم.

با سرنگونی جمهوری اسلامی یک قطب این سناریو حذف می شود اما کماکان ما با مخاطره تبدیل کردستان به جنگ جناح های ناسیونالیسم و قوم پرستان بعد از جمهوری اسلامی هم مواجه هستیم. ما تلاش می کنیم با بسیج اجتماعی و سیاسی و در صورتی که ما را مجبور کنند با تسلیح توده ای مردم جلو این مخاطرات را بگیریم و نگذاریم به جامعه خون بپاشند.

از طرف دیگر جمهوری اسلامی خوب می فهمد که تفاوت جنبش کمونیستی و کارگری و آزادیخواهان و برابری طلبانه با جنبش ناسیونالیسم کرد و قوم پرستی چیست؟ می فهمد که ما با این رژیم سر سازش نداریم. می فهمد که نمی توانند ما کمونیست ها را در کمپ این و آن دولت و احزاب بورژوایی ببینند یا بچسپانند. می فهمند که دیگر نمی توانند به مردم بگویند کمونیست یعنی خدا نیست. یا کمونیست ها زن را اشتراکی می کنند... نمی توانند این ها رو بگویند چون ایده ی کمونیسم در جامعه جاری شده است. کمونیسم برای کارگر و زحمتکش یعنی مبارزه اجتماعی برای دنیایی بهتر و آزادی و برابری انسان ها. یعنی کسی برای کسی کار نکند. یعنی همه نعمات جامعه مال شهروندانش است. یعنی تامین امنیت و سلامت و رفاه و شادی و تامین حرمت انسان و برابری زن و مرد، زشت بودن تقسیم انسان به این و آن ملت و قوم و طایفه و زبان و نژاد و لباس و مذهب. یعنی شکوفایی بشری که اکثریتش نیازمند اقلیت مفتخور به نام سرمایه دار نیست. این ها دیگر به داده بخش آگاه جامعه تبدیل شده است. جمهوری اسلامی یا هر جریان سیاسی و مذهبی و قومی اگر بخواهد با ما بجنگد و علیه ما تبلیغ یا تحریکات و دشمنی کند باید علیه همه ی آن خواسته های انسان ازاد و برابر بجنگد.

مکتبیت هفتگی: به سردبیری فواد عبدالمی پنج شنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

کمونیست ماهانه: به سردبیری خالد حاج محمدی

Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نینا: نشریه دفتر کردستان حزب، به سردبیری وریا نقشبندی منتشر میشود

verya.naksh@gmail.com

از سایت های زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

www.marxhekmatociety.com

دانشگاه و معضل چپ ناسیونالیست

سروش مهرجو

امروز بورژوازی در بن بست اقتصادی گیر کرده و با بی‌ثباتی و بحران سیاسی دست به گریبان است، و کرونا در کنار تحریم‌های اقتصادی آمریکا و فساد افسارگسیخته بورژوازی، طبقه کارگر ایران را تحت فشار مضاعف قرار داده است. این شرایط با توجه به جلو آمدن طبقه کارگر در جدال‌های طبقاتی و موقعیت تعرضی آن علیه یورش بورژوازی و جمهوری‌اسلامی به معیشت‌شان، امکان عروج دوباره اعتراض‌های کارگری و مردم بی‌حقوق با شدت و حدت بیشتری از آبان نود و هشت، آژیر قرمز آماده‌باش برای بورژوازی و دولتش، تا جریان‌های سیاسی بورژوایی در اپوزیسیون و خارج از حکومت را به صدا در آورده است. در نتیجه علاوه بر تبلیغات رسمی هیأت حاکمه ایران، انواع گوناگون از نیروها و جریان‌های سیاسی بورژوایی و گرایش‌های غیر کارگری و خردهبورژوایی و پوپولیستی را وادار کرده تا در مقابل گرایش کمونیستی طبقه کارگر پاسخ دهند و در برابر جنبش رو به اعتلای کارگری و رادیکالیسم جامعه، بکوشند منافع بورژوازی را به افق طبقه کارگر مبدل کنند.

اعتراض‌های کارگری و شورش دوباره محرومان و بی‌حقوقان جامعه در راه است؛ اما برخلاف «مدرسین» کاپیتال مارکس در دانشگاه‌ها و توهم‌های چپ ناسیونال‌فرمیست، پیروزی سوسیالیسم اجتناب‌ناپذیر نیست، بلکه به ارده کمونیست‌ها، تحزب کمونیستی و کارگری و آمادگی ذهنی طبقه کارگر بستگی دارد.

اعتراض‌های دانشجویی، از واقعیت تا تحریف

تحرك‌های اعتراضی در دانشگاه و فعالیت‌های دانشجویی با نتیجه جدال‌های سنت‌های فکری و جریان‌های سیاسی مختلف، متضاد و متفاوت مرتبط اند؛ چراکه جایگاه اعتراض‌های دانشجویی به دست بالا داشتن یک افق سیاسی و آلترناتیو یک جنبش اجتماعی بستگی دارد. دانشگاه بخشی از یک جامعه طبقاتی است، که کشمکش‌های گرایش‌های سیاسی و سنت‌های فکری و جنبش‌های اجتماعی، از راست تا چپ را با یکدیگر، رو به جامعه نشان می‌دهد. در حقیقت اعتراض‌های دانشجویان بیانگر امیالی هستند، که در جنبش‌های متعدد و گوناگون طبقاتی جریان دارند و از سوی جریان‌ها و احزاب سیاسی پیگیری می‌شوند. در این مطلب لازم است که ابتدا برای بررسی معضل «چپ ناسیونالیست» و «جنبش ناسیونال‌فرمیست» در برخورد با جایگاه دانشگاه و نقش بخصوص دانشجو در جامعه استبداد زده ایران، همچنین برای بیان دقیق‌تر راهکارهای کمونیستی برای چگونگی فعالیت‌های دانشجویی، یک اغتشاش ذهنی و تحریف پوپولیستی را درباره مضمون واقعی اعتراض‌های دانشجویی رفع کرد.

در جامعه طبقاتی و در دنیای واقعی، مفهوم «جنبش دانشجویی» به عنوان یک پدیده واحد، واقعیت ندارد. این «جنبش علی‌العموم» به همان اندازه در مکانیزم فعالیت‌ها در دانشگاه مفهومی غیر واقعی است، که جنبش «مردم» در جوامع طبقاتی معنی ندارد. نقطه شروع بحث این مانع ذهنی و این عنوان گمراه کننده «جنبش دانشجویی» آنجا است، که این مضمون نه تنها کمکی به خارج شدن مبارزات دانشجویی از قالب‌های ایدئولوژیک بورژوایی نمی‌کند، بلکه باعث آشفتگی فکری می‌شود. نشانی اشتباه «جنبش دانشجویی» پنداری خیالی می‌آفریند، که گویا آحاد دانشجویان یک منفعت مشترک و متمایزی از دیگر بخش‌های جامعه دارند؛ گویا این «منافع مشترک» که از درون عنوان «جنبش دانشجویی» استخراج شده، دانشجویان را با تفسیر و توضیحی پوپولیستی هم‌طراز جنبش کارگری و یا مثلا جنبش رهایی زن می‌کند. روشن است که مبارزه طبقه کارگر با بورژوازی، حول منافیی واحد شکل می‌گیرد. تلاش برای بهبود معیشت، ایجاد کردن شرایطی که برای فروش نیروی کار به کرامت انسانی خذشه‌ای وارد نشود و حتی جدال همیشگی برای دریافت دستمزدهای پرداخت نشده و…، پایین‌ترین سطح جدال پرولتاریا با نظام سرمایه‌داری است و ابتدایی‌ترین نمونه‌های منافع مشترک یک طبقه اجتماعی است، که موقعیت متمایزی از دیگر طبقات اجتماعی دارد. تبعیض‌های مشخص جنسیتی و نابرابری زن و مرد و حاکمیت زن ستیز ایران و فرهنگ حاکم مردم سالارانه نیز ، واقعیت‌های نوع زندگی بخشی از جامعه هستند که حقوق از دست رفته مشترکی دارند و خواست‌های معین پایه‌ای را نمایندگی می‌کنند. محیط‌های دانشگاهی و فعالیت‌های دانشجویی این خصوصیت های متمایز از دیگر بخش‌های جامعه را ندارند. دانشگاه دارای همان مشخصاتی است که جامعه طبقاتی دارد. همانطور که گرایش‌های سیاسی مانند لیبرالیسم و ناسیونالیسم و کمونیسم، توده‌هایی که در جنبش‌های اجتماعی متمرکز هستند و جنب و جوش دارند را رهبری می‌کنند، در دانشگاه نیز به عنوان برشی برجسته از جامعه، همین صف‌بندی‌های سیاسی و رفت آمدهای جنبش‌های اجتماعی دیده می‌شوند، اما به صورت علنی و میلیتانت. گرایش‌های فکری و سنت‌های سیاسی-اجتماعی، که متفاوت و متضاد و متخاصم با

دانشگاه و معضل چپ ناسیونالیست

یکدیگر هستند، اهداف و منافع طبقاتی جنبش‌های اجتماعی که در سطح وسیع‌تر جامعه حرکت می‌کنند را در میان نسل جوان دانشجو، در هیأت‌های اجتماعی و به شکل سازمان یافته و متحزب پیش می‌برند.

مفهوم انتزاعی «همه با هم» که نارضایتی عموم انسان‌های جامعه را سرهم بندی می‌کند، وجود واقعی ندارد، همانطور که اعتراض‌های دانشجویی نیز نمی‌توانند پدید آورنده «جنبشی» یک دست باشند. جنبش‌ها به طبقات اجتماعی مربوط می‌شوند که منافع واحدی دارند، یا به بخش‌هایی از جامعه که تحت تبعیض‌های عینی و حقیقی هستند، باز می‌گردند. منافع مشترک دانشجویان و هر آنچه که به زیست دانشجویی ارتباط دارد، بسیار محدود اند؛ این منافع که صرفا مسائل «صنفی» را در بر می‌گیرند، مطمئنا نمی‌توانند سازنده یک جنبش اجتماعی باشند؛ حتی اگر دانشجویان در دوره‌ای فقط بر امر «صنفی» و مطالبات در خود پافشاری کنند، این جدال نیز بر پایه‌های سیاسی ریشه دار در جامعه ایستاده است و به طبع به سمت اعتراض‌های سیاسی می‌رود. موقعیت ویژه دانشگاه و نقش خاص دانشجویان در ایران استبداد زده، در سال‌ها سرکوب بی‌امان و وحشیانه سازمان‌ها و جریان‌های سیاسی اپوزیسیون و احزاب مخالف رژیم، و همچنین خفقان فرهنگی و کنترل شدید تفکر مستقل از جناح‌های حاکمیت ریشه دارند.

در نتیجه اعتراض‌های دانشجویی و فعالیت‌های آنان اغلب دارای محتوای سیاسی هستند، یا به دلیل خصوصیات روبنایی نظام کاپیتالیستی ایرن، سرکوب‌های خونین آزادیخواهان و کشتار دسته جمعی کمونیست‌ها، قتل‌های فجیع دگراندیشان و جنایت‌های بی‌شمار دیگر علیه کارگران و انسان‌های بی‌حقوق که کارنامه سیاه چهار دهه حکومت جمهوری‌اسلامی هستند، به سرعت در هر تلاطمی شکل سیاسی می‌گیرند. اما لازم به تاکید است، که دانشجویان یک منفعت واحد یا خط سیاسی مشخص را نمایندگی نمی‌کنند و از اساس به واسطه دانشجو بودن، دانشگاه‌ها «سنگر آزادی» یا اردوگاه آزادیخواهان نیستند، و همیشه به کلوپ جوانان مترقی تعلق ندارند! این آلودگی فکری از مفهوم پوپولیستی «جنبش دانشجویی» پدید آمده است. تنها کاربرد این مضمون غیر واقعی، ساخت تصویری کاذب از دانشگاه و اسطوره سازی از دانشجو است، که البته کل چپ بورژوایی و ناسیونالیست از آن به نفع جنبش‌های بورژوایی بهره می‌گیرند. گویا دانشجو پدیده‌ای قائم به ذات است و «جنبش دانشجویی» نیز رویدادی غیر طبقاتی و ماورای طبیعی است. از زاویه گرایش چپ جنبش ناسیونال‌رفرمیست، دانشجویان به طور ذاتی «انقلابی» آزادیخواه و مترقی هستند! اسطوره سازی و نگاه انتزاعی به مناسبات اجتماعی در جامعه سرمایه‌داری، معضل اساسی خردهبورژوازی و چپ بورژوایی است، که پرولتاریا را نیز از دیگر طبقات اجتماعی ناراضی جدا نمی‌دانند و همه اقتشار «تحت ستم» را به گمان خود یک کاسه می‌کنند!

کنار زدن گرد و خاک‌هایی که سر راه پیشروی‌های طبقه کارگر قرار گرفته اند و رفع موانع ذهنی این چینی که چپ ناسیونالیست و دیگر جریان‌های سیاسی بورژوایی پرورش داده اند، از کارهای مهم نسل جوان کمونیست در دانشگاه‌ها و جامعه است. چرا که تنها مانع انقلاب کارگری، موانع فکری و تولیدات ایدئولوژیک و فرهنگی طبقه حاکم است. «جنبش دانشجویی» یک اغتشاش فکری است، که به نام دفاع از کارگر و با اعتبار «چپ» و سوسیالیسم تبلیغ می‌شود. تاریخ سیر اعتراض‌های دانشجویی در زمان حکومت دیکتاتوری جمهوری‌اسلامی گواه این ادعا است، که دانشگاه در دوره‌ای حتی علیه جمهوری‌اسلامی هم باشد، الزاما به نفع طبقه کارگر و گرایش کمونیستی آن نیست. تاریخ فعالیت‌های دانشجویی، سیری از کشمکش‌های نیروها و جریان‌های سیاسی گوناگون و به تبع به بررسی تغییر مداوم توازن قوای میان جنبش‌های اجتماعی متضاد بوده است. زمانی دانشگاه تحت یورش وحشیانه حزب‌اللهی‌ها و «دانشجویان خط امام»، از آزادیخواهان و سوسیالیست‌ها خالی شد و جامعه نیز صحنه جدال‌های جریان‌های مخالف رژیم و سازمان‌های چپ کمونیست‌ها با ضد انقلاب جمهوری‌اسلامی را نشان می‌داد. دوره‌ای هم دوم خردادی‌ها و انجمن اسلامی‌ها دست بالا را داشتند، که پس از جدال‌های نظری و میدانی دانشجویان کمونیست دهه هشتاد (داب) با جریان‌های راست و باندهای مرتجع قومی، محیط‌های دانشجویی مرکز رشد و نمو مارکسیسم و سنت‌های کمونیستی شدند؛ همچنین روز‌هایی را شاهد بودیم که پس از سرکوب جنبش آزادیخواهی و برابری‌طلبی، ارتجاع بر دانشگاه حاکم شد. آنچه که تاریخ مبارزه‌های جریان‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی در دانشگاه می‌گوید، نه یک جنبش واحد، بلکه حوزهای را معرفی می‌کند، که فضای به نسبت بازی دارد و به این دلیل فعالیت‌های فکری و تحرك‌های سیاسی در دانشگاه علنی و خیره کننده هستند. اینکه کدام نیرو و گرایش سیاسی-اجتماعی در دوره‌های معین و تاریخی هدایتگر اعتراض‌های دانشجویی است،

کمونیست ۲۵۲

واقعیت‌های سیاسی در جامعه و منافع روشن طبقاتی را هم رو به جامعه نمایش می‌دهد.

دانشگاه قسمتی از جامعه است که موقعیت ویژه‌ای در ایران استبداد زده دارد و نه اینکه منافع مشترکی را نمایندگی می‌کند. این وضعیت خاص و این محیط نسبتا باز سیاسی، به دانشجو فرصت و امکانی می‌دهد که برای دخالت سیاسی و فعالیت‌های فکری و فرهنگی شرکت علنی داشته باشد. همانطور که گفته شد، در جوامعی که زیر سلطه حکومت‌های دیکتاتوری هستند، فعالیت‌های احزاب اپوزیسیون و جریان‌های مخالف رژیم جرم بسیار سنگینی به حساب می‌آیند و با اعدام و شکنجه و زندان پاسخ می‌گیرند، دانشگاه‌ها تا اندازه‌ای می‌توانند جای خالی فعالیت‌های علنی متحزب و سازمان یافته را پر کنند و بر کانون سیاسی جامعه تأثیر گذار باشند.

اعتراض‌های دانشجویان از آنجا که به معنای یک «جنبش» مصداق واقعی ندارد، یک صف مشخص سیاسی نیز تشکیل نمی‌دهند یا مدافع منافع طبقه معینی هم نیستند. در نتیجه بنا به تعریف، دانشجو نه لیبرال و کمونیست، نه انقلابی و رفرمیست و نه آزادیخواه و مرتجع است. امروز، علی‌رغم شرایط بحرانی اقتصادی بورژوازی، فاجعه اجتماعی کرونا و تأثیر آن بر زندگی کارگران و مردم محروم و سیاست‌های تهاجمی دولت سرمایه به طبقه کارگر برای تن دادن به استثمار بیشتر و بی‌حد و حصر، که به تبع زیست اکثر دانشجویان را تحت تأثیر قرار داده، اما دانشجوی لیبرال پرو غرب یا بسیجی «عدالت خواه»، حتی اگر از لایه‌های پایین جامعه هم باشند، در مبارزات «صنفی» که بر بنیان‌های سیاسی جمهوری‌اسلامی دست ببرند و علیه چارچوب قوانین بورژوازی ایستاده باشند، در این جدال حداقلی هم شرکت نخواهد کرد. منظور این است که از فحوای «جنبش دانشجویی» شبهه‌ای بیرون می‌آید، که گویا دانشجو به‌طور ذاتی خصلت متمایز طبقاتی دارد یا دارای منافع مشترک جنسیتی است، یا خط سیاسی مشخص، «پیشرو» و یکسانی دارد. این اغتشاش ذهنی در جنبش کارگری نیز ریشه دارد؛ روشنفکران مجوز دار معترض و تحصیل کردگان ناراضی و طرفدارن «ایران صنعتی»، تا «ملل تحت ستم» را با طبقه کارگر یکی می‌کند و اعتراض‌های اقتشار مختلف مخالف رژیم را به نام «سوسیالیسم» و برچسب اعتراض کمونیستی طبقه کارگر جعل می‌کند. عنوان خیالی و غیر طبقاتی «جنبش دانشجویی» را باید به نوعی نقطه شروع حرکت سیاسی-اجتماعی چپ ناسیونالیست و سر آغاز سبک کار پوپولیستی مبتنی بر جنبش «همه با هم» در دانشگاه دانست.

مراکز تحصیلی عالی و محیط‌های آکادمیک در جوامعی مانند ایران، دریچه‌های بزرگی هستند رو به جامعه که تصویری از واقعیت‌های سیاسی جاری، صف‌بندی‌های نیروها و احزاب سیاسی و توازن قوای جنبش‌های اجتماعی را به گستره وسیع‌تر جامعه نشان می‌دهند. پنجره‌هایی که به افق‌های جنبش‌های اجتماعی و آلترناتیوهای سیاسی باز می‌شوند. دانشگاه‌ها و تحرك‌های دانشجویی مورد توجه عموم جامعه قرار دارند؛ چراکه تناسب قوا میان سنت‌های فکری و جریان‌های سیاسی-اجتماعی مختلف، و همچنین توازن قوای میان دولت سرمایه با اپوزیسیون و مخالفان آن را مقابل چشمان جامعه منعکس می‌کنند. آزادی بیان، حق اعتصاب و اعتراض و آزادی تشکل‌ها و انجمن‌های مستقل کارگری و مردمی، قبل از اینکه به هر طبقه‌ای از جامعه مربوط باشد، چون نان شب برای طبقه کارگر اهمیت دارد. از این زاویه دانشگاه جبهه مهمی است که کمونیست‌ها باید در اختیار خود داشته و آن را نگه دارند.

فضای مختنق جامعه ایران، هر روزنه‌ای را برای فعالیت‌های اجتماعی و تحرك‌های علنی سیاسی بسته و احزاب و سازمان‌های غیر رژیمی و مخالف جمهوری‌اسلامی به شدت «غیر قانونی» هستند. به طبع در چنین اتمسفری استبداد زده و کنترل شده، روشنفکران قانونی جای شکل‌گیری و گسترش تفکر مستقل از قدرت و جدا از قالب بورژوازی را اشغال می‌کنند. دانشگاه برای کمونیست‌ها و نسل جوان سوسیالیست مهم است؛ این امکان را دارند در فعل و انفعالات سیاسی و اجتماعی پیشرو و رادیکال در جامعه دخالت کنند و بر آنها مؤثر باشند و تأثیر بگیرند. از این منظر در دست داشتن محیط‌های دانشجویی به منظور توسعه ادبیات مارکسیستی و مبارزه با تمام داده‌های ایدئولوژیک و فرهنگی و ذهنی بورژوازی، اولین سنگری است، که برای رفع این موانع فکری مانند رفرمیسم و ناسیونالیسم و قوم‌گرایی از سر راه حرکت‌های رو به جلوی پرولتاریا و دگرگونی بنیادی جامعه طبقاتی، باید فتح شود. کنار زدن سنت‌های غیر کارگری و عقب راندن سبک کار طبقات دیگر، باتوجه به شرایط امروز جامعه ایران و اوضاع خاورمیانه، ضروری است، و دست بالا داشتن کمونیست‌ها و گرایش سوسیالیستی طبقه کارگر در دانشگاه‌ها و محلات و کارخانه‌ها حیاتی است.

چپ ناسیونالیست؛ میل به ابراز وجود یا شوق ناکامی

گرایش سیاسی چپ ناسیونالیست که یکی از طیف‌های اصلی جنبش ناسیونال‌رفرمیست ایرانی است، در مقام فرزند خلف خانواده بزرگتر توده-اکثریتی و در ادامه جنبش ملی-اسلامی، گاهی با زبان

←

کمونیست ۲۵۲

دانشگاه و معضل ...

بی‌زبانی و اکثر اوقات هم با فصاحت کلام، از روی اعتماد به نفس سرشار یا از سر شرمندگی از «ناکامی»، بارها در طول تاریخ این چند دهه اعلام کرده است، که پیرو مصدق و میرزاکوچک‌خان و مرید «پدر طالقانی» و شریعتی است، و کیمیاگر دل باخته‌ای است که به دنبال «دمکراسی ناب» و «بورژوازی ملی» و «قانون اساسی» و مذهب مترقی و «حق تعیین سرنوشت» می‌گردد. این گرایش مانند اسلاف خود، همچنان به آیین‌های چپ سنتی متعهد مانده و هنوز هم شیفته ناسیونالیسم شرقی است. در هر دوره‌ای که جنبش کارگری و مردم بی‌حقوق بنیان‌های نظام سرمایه‌داری را تکان می‌دهند، یا کمونیسم طبقه کارگر در دانشگاه‌ها و جدال‌های طبقاتی دست بالا را دارد، این گرایش بورژوایی مشتاقانه ابراز وجود می‌کند و با نمایشی پوپولیستی، به استقلال طبقاتی پرولتاریا تعرض کرده و تلاش میکند جنبش طبقه کارگر را به بیراهه ببرد. برای این چپ بورژوایی که بنابر اصول یک سنت ملی-رفرمیستی شکل گرفته و بر شالوده‌های یک جنبش ناسیونالیستی و محدودنگر پرورش یافته است، برای این چپ ناسیونالیست شرق زده، هویت‌های کاذب ملی، قومی و مذهبی هم‌پراز هویت طبقاتی است؛ کما اینکه در نزد این گرایش اغلب «ستم ملی» و تبعیض مذهبی بر ستم طبقاتی اولویت دارند.

طیف چپ جنبش ناسیونالرفرمیست، علاقه زیادی به تقسیم بندی‌های ساختگی دارد. کشف تضادهای واهی در جامعه طبقاتی، بر مبنای «ستم دیدگی» و مشروعیت دادن به «فرهنگ» مهجور مانده اقلیت‌های قومی و مذهبی، به «ملت»های «کرد» و «فارس» و «عرب» و …، گویا چپ ناسیونالیست ایرانی را در «مرکز» قرار می‌دهد، چون «فارس» به حساب می‌آید! جایگاه غیر طبقاتی که چپ ملی در این جدا سازی برای خود تعیین کرده است، دفاع از «ملل» دیگر را بر او واجب می‌کند. این گونه از «آزادیخواهی» رفرمیستی، در کنار اصرار بر روابط صمیمانه با ملت‌های به اصطلاح «کوچک‌تر» برای جلوگیری از نفوذ «تجزیه طلبان» در «جنبش‌های مردمی»، منوال همیشگی ابراز وجود چپ ناسیونالیست در چندین سال گذشته بوده است. چپ ناسیونالیست ایرانی، برای قرار گرفتن در مقام رفیع مدافع «ملت‌های تحت ستم»، طبقه کارگر را تکه تکه کرده در شقه‌های «کارگر کرد» و «کارگر عرب» و … بسته بندی می‌کند. اگر ناسیونالیسم ایرانی بر طبل عظمت‌طلبی می‌کوبد و در مقابل جریان‌های ناسونال‌بورژوای قومی، «نژاد» و قومیت و «ملیت» را برای تحمیق کارگران و مردم بی‌حقوق جار می‌زنند و تبلیغ می‌کنند، در سمت دیگر نیز چپ ناسیونالرفرمیست، قبل از هر جریان راستی، وظیفه صادر کردن شناسنامه‌های قومی و ملی و مذهبی را داوطلبانه بر دوش گرفته است. تشدید تفرقه‌های ارتجاعی قومی و مذهبی، با تاکید بر مطالباتی که در هر جامعه‌ای که تحت سیطره بورژوازی و دولت سرمایه قابل اجرا و شدنی است مانند «آموزش زبان مادری»_ و با تأیید «فرهنگ» و «هنر» ملت‌های «ستم دیده»، این «چپ» را در کنار راست‌ترین جریان‌ها و احزاب ناسیونالیست قرار می‌دهد. «حق تعیین سرنوشت» هم استراتژی هم تاکتیک، سیاست چپی است که در ادبیات سیاسی ناسیونالیست‌های کرد و عرب و رهبران مذاهب اهل سنت و «درویش گنابادی» به‌طور متداول تکرار می‌شود.

میل شدید چپ ناسیونالیست به رفرمیسم و تسخیر نهادهای غیر مستقل و دولتی، از ترم «دفاع از اقوام تحت ستم» ناشی می‌شود؛ این «چپ» عدم داشتن اختیار «ملل» دیگر در «تعیین سرنوشت» و «کوچک شدن مردم» به دست حکومت غیر متعارف «مرکزی» را به مثابه زمینه‌های نامساعد برای پایه ریزی «دمکراسی» در ایران می‌داند. این گرایش که در تاریخ مبارزه‌های سیاسی_اقتصادی طبقه کارگر، در دوره‌هایی که بورژوازی گرفتار بحران‌های سیاسی و اقتصادی شده، و امکان عروج طبقه کارگر آماده بوده، این چپ در کنار یکی از جریان‌های اصلی و جنبش‌های بورژوایی ایستاده است. نوستالژی «بورژوازی ملی» و ترومای جفای حزب توده و خیانت جبهه ملی به مصدق، این «قهرمان ملی»، تا «ضدیت با امپریالیسم» و حمایت از بورژوازی ملی_صنعتی و قومی کردن مسایل سیاسی و اجتماعی در جدال طبقاتی، نمونه‌هایی از تاریخ عملکرد و شیوه ابراز وجود چپ ناسیونالیست هستند. در نتیجه استفاده از عناوین غیر واقعی مانند «جنبش ملل» یا «جنبش دانشجویی»، اصلا اشتباه‌های لپی نیستند؛ بیگانگی این چپ با مارکس و انگلس و لنین و نزدیکی‌شان با مزاروش و ژیزک نیز اتفاقی نیست! چپ ناسیونالیست با سیاست، سبک کار و پراتیک بورژوازی به میدان فعالیت به نام «دفاع از کارگر» و «سوسیالیسم» آمده است.

«مردم» یا «ملل تحت ستم» یک ظرف واحدی است که احاد

انسان‌های جامعه طبقاتی را که ناراضی از وضع موجود و خواهان «تغییر» بطور کلی هستند، به‌جای نقش ماتریالیستی طبقه کارگر در انقلاب و رها کردن انسان‌ها از استبداد و استثمار را قاطی و آنان را جنبشی یک دست به نام «مردم» یا «توده» و از این قبیل عناوین قلابی برساخت می‌کند. جنبش‌های متعدد بورژوایی در طول برهه‌های مختلف مبارزات طبقه کارگر با نظام سرمایه‌داری، با ایجاد موانع ذهنی و تولید مفاهیم غیر طبقاتی مانند «خلق» و «ملل» و «جنبش دانشجویی» و عباراتی از این دست، استقلال طبقاتی پرولتاریا را مخدوش و تخطئه کرده و طبقه کارگر را به نیروی پیاده جنبش‌های طبقه حاکم و سیاهی لشکر جریان‌های سیاسی راست و ارتجاعی تبدیل کرده‌اند.

چپ ناسیونالرفرمیست، تشکیل «دولت ملی» را نتیجه «سوسیالیستی» و نهایت آزادیخواهی و انسان دوستی یک ناسیونالیست منصف ایرانی می‌داند! اما پاسخ کمونیست‌ها به ستم ملی، مبارزه با نفس ستم گری ملی و رفع این ستم گری است نه تقسیم مردم با پوشاندن لباس ملی و زدن مهر ابدی این هویتها بر پیشانی آنها به عنوان مشخصه آنها و تقسیم طبقه کارگر میال این «ملل» مهندسی شده است کار که ناسیونالیسم میکند. رفع اغتشاش‌های فکری و داده‌های ایدئولوژیک که سد راه پیشروی‌های طبقه کارگر هستند، بر عهده کمونیست‌های طبقه کارگر و نسل جوان کمونیست قرار دارد. افشای این رگه از جنبش ناسیونالرفرمیست که با نقاب دفاع از مبارزات اقتصادی کارگران، محدودنگری و سیاست هراسی را میان نسل جوان جویای آزادی و برابری و عدالت و رفاه رواج می‌دهد، از جدال‌های میدانی و نظری دانشجویان کمونیست در دانشگاه‌ها است.

جنبش ناسیونالرفرمیست برای روشنفکران منتقد به وضع موجود و تحصیل کردگان ناراضی مناسب‌ترین کانون اجتماعی برای فعالیت‌های صرفاً «ضد امپریالیستی» و برقراری روابط دوستانه با «ملل تحت ستم» جمهوری‌اسلامی، در چارچوب مناسبات نظام کاپیتالیستی و قوانین بورژوازی است. چپ ناسیونالیست نیز در دانشگاه و جنبش‌کارگری، به‌عنوان اردوگاه غیر مارکسیستی، ناسیونالیستی و فقط ضد دیکتاتوری است. این گرایش، جریانی ریشه دار است، که از فضای خالی ایجاد شده از کم کاری حزب توده در دفاع از ناسیونالیسم ایرانی و زوال جبهه ملی پدید آمده است. به عبارت دیگر از نقد خیانت و شکست پدران خود در جریان توده-اکثریت در وفاداری به ناسیونالیسم ایرانی متولد شده است. این نوع از چپ بورژوایی که به نوع زندگی طبقه کارگر ربطی ندارد و با مناسبت کارگران و خانواده‌های‌شان بیگانه است، محیط‌های روشنفکری، عمده‌ی تحرک‌های مجوز دار فکری و فرهنگی آنان را در خود محدود می‌کنند.

ابراز وجود طیفی از تحصیل کردگان مجاز و روشنفکران آکادمیک، تا جرگه‌هایی از دانشجویان، تکرار تاریخ چپ ناسیونالیست در این زمانه است. محدودنگری و اتحادیه‌گرایی در فعالیت‌های دانشجویی و جنبش‌کارگری و سیاست گریزی از شاخص‌های بارز امروز این گرایش در دانشگاه و حاشیه جنبش کارگری است. کل نقد چپ ناسیونالیست در این دوره به کمونیست‌های طبقه کارگر و سنت کمونیسم دخالتگر و اجتماعی، همان است که جناح راست این جنبش می‌گوید: متحزب و تأثیر گذار بودن گرایش سوسیالیستی طبقه کارگر در مبارزات سیاسی. چپ ناسیونالیست، کمونیسم متحزب طبقه کارگر را «وابسته» و «سکتاریست» معرفی می‌کند و از آن هویت می‌گیرد، تا پا در هوایی سیاسی و جایگاه غیر طبقاتی و ماورای طبیعی خود را «چپ مستقل» نام گذاری کند. «چپ مستقل» همان پرچم رفرمیستی این گرایش است، که فعالیت‌های دانشجویی و اعتراض‌های کارگری را در محدوده قوانین بورژوازی می‌فهمد. درحالی‌که کمونیسم طبقه کارگر اعتراض‌های دانشجویی را بر اساس توازن قوای موجود میان جمهوری‌اسلامی و طبقه حاکم با طبقه کارگر و مردم بی‌حقوق به نظام کاپیتالیستی تحمیل می‌کند و با فعالیت علنی و سبک کار اجتماعی، خود را در کانون جدال‌های سیاسی قرار می‌دهد. اما برای چپ ناسیونالیست کار دانشجویی در «زمین سفت انضمامی»، یا همان کار قانونی و «فعالیت مدنی» معنی می‌دهد.

چپ ناسیونالیست دچار آشفتگی‌های فکری است که در ابراز وجود درباره مسایل سیاسی در مواقع بحرانی، سبب گرفتاری آن می‌شود. از همین روی فعالیت قانونی را با کار علنی یکی فرض می‌کند. لازم نیست که تحرک‌های دانشجویان در چارچوب قانون باشند، تا علنی انجام صورت بگیرند. فعالیت علنی بر اساس توازن قوای طبقاتی به بورژوازی و دولت مدافع آن تحمیل می‌شود. این نوع سبک کار چپ ناسیونالیست متعلق به طبقه کارگر نیست. قوانین بورژوایی که چپ ناسیونالیست به آن علاقه دارد، در جامعه ایران که تحت یکی از ارتجاعی ترین حکومت‌ها است، وجود خارجی

۹

ندارند. در این چند سال گذشته، اعتصاب‌های کارگران هفت‌تپه، فولاد اهواز، هپکو، آذر آب و تمام مراکز کار و تولید متعدد دیگر که در این روزها در حال اعتصاب و تجمع هستند، هیچ کدام قانونی نبودند، اما علنی انجام شدند.

مبارزه اقتصادی طبقه کارگر ابتدایی‌ترین عرصه کشمکش‌های طبقاتی است و باید آن را گسترش داد؛ چراکه علاوه بر اولین میدان شکل‌گیری پایه‌های تشکل یابی مستقل و آگاهی از قدرت اتحاد طبقاتی است، از طرف دیگر هر درجه از رفرم و آزادی و بهبود شرایط زیست طبقه کارگر، برای گام‌های بعدی و پیشروی‌های جنبش کارگری لازم است. اما حذف مبارزه سیاسی یا جدال اقتصادی، چه با «میانجی» و چه مستقیم، چه از جانب دولت سرمایه و چه از سوی چپ‌های بورژوایی و رفرمیست، سطحی گرایی در فهم چگونگی کشمکش‌های طبقاتی و نامربوطی آنها به طبقه کارگر است. اما امروز جنبش طبقه کارگر که در میدان جدال تمام قد با نظام سرمایه‌داری، مقاومت و پیشروی می‌کند، اعتنایی به چارچوب رفرمیستی و توهم‌های ناسیونالیستی ندارد. امروز جنبش مجامع عمومی و گرایش کمونیستی طبقه کارگر نسبت به سنت‌های رفرمیستی مانند سندیکالیسم و اتحادیه گرایی دست بالا را در جنبش طبقه کارگر دارد. پس از اعتراض‌های کارگران و مردم بی‌حقوق در این سه سال اخیر، این جنبش ناسیونالرفرمیست را با تمام طیف‌هایش عقب زده است.

دیدگاه «انتقادی» چپ ناسیونالیست به دیکتاتوری، پس از آبان خونین و دوره پسا هفت‌تپه و فولاد اهواز، دچار مشکل اساسی شده است! که چپ ناسیونالیست از آن به نام «از جا در رفتگی» ناشی از «جهد بلند سیاسی» حرف می‌زند. جامعه به سرعت در حال پلاریزه شدن است، و پیشروی‌های طبقه کارگر و گرایش کمونیستی آن، طیف‌های رنگارنگ جنبش ناسیونالرفرمیست را شوکه کرده و به سر گیجه انداخته اند. رادیکالیسم جامعه فضا را برای ابراز وجود سنت‌های غیر مارکسیستی و غیر کارگری تنگ کرده است.

فانتزی های مانند جنبش «همه با هم» و «جنبش دانشجویی»، مطالبات و مبارزات مستقل و متمایز طبقه کارگر را با نارضایتی‌های اقشار دیگر به نام «خلق» و «ملل»، در هم ریخته و گرایش رادیکال و سوسیالیستی طبقه کارگر را تخطئه می‌کند. درحالی‌که پس از انقلاب ۵۷ و تعرض وحشیانه و همه جانبه ضد انقلاب جمهوری‌اسلامی و بورژوازی به دستاوردهای طبقه کارگر و سرکوب اعتصاب‌های پرشکوه و شوراهای کارگری، دیگر هیچ همه با همی برای پرولتاریای ایران جذابیتی ندارد. به هر حال همیشه یک نیروی سیاسی و جنبش اجتماعی در دانشگاه و جامعه دست بالا را پیدا کرده و مابقی جریان‌ها را کنار می‌زند، و امروز این شانس برای کمونیست‌ها و جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی فراهم است.

در نتیجه توجه فعالان کارگری و نسل جوان آگاه، به شعارهای رفرمیستی و تهییج‌های ناسیونالیستی، همراه شدن با جنبش‌های بورژوایی است. کل نقد چپ ناسیونالیست به بورژوازی و دولت آن، آتارشی و بی‌بندوباری اقتصادی و دیکتاتوری حاکمیت و «تمامیت خواهی» بیت رهبری و سپاه است؛ نقدی که از آرزوی روشنفکر جهان سومی و دل داده به دمکراسی موهوم غربی می‌آید. تاکید بر سطحی گرایی و پافشاری بر محدود نگری، ته مانده نگرش به «دولت متعارف» ملی در مناسبات سرمایه‌داری و اعتقاد به «قانون اساسی» مطابق با استانداردهای جهان غرب است، که با عبارت پردازی‌های لوکس و ایجاد آشفتگی‌های پوپولیستی تزئین می‌شود. در نتیجه خوش باوری است اگر تصور کنیم، چپ ناسیونالیست که به مدافع سرسخت سرمایه‌داری «ملل» در «حاشیه» و بورژوازی ملی مفتخر است، برای انسان‌ها رفاه و سعادت و سوسیالیسم می‌آورد. اما کمونیست‌ها و کارگران رادیکال تجربه‌های تاریخی را با خود حمل می‌کنند؛ تجربه شکست کمون پاریس، به طبقه کارگر و کمونیست‌ها آموخت که دولت را نمی‌توان تسخیر کرد؛ بلکه باید آن را در هم شکست و بر ویرانی‌های آن حکومت کارگری را بنا کرد. مسأله نابودی دولت سرمایه و محو طبقات است، نه اصلاح انگل منشانه آن. چپ‌های بورژوایی از آنجا که دیکتاتوری پرولتاریا را دست نیافتنی و البته غیر دمکراتیک می‌پندارند، حق تشکل مستقل و تحزب برای کارگران و کمونیست‌ها را به رسمیت نمی‌شناسند. در نتیجه تحزب و تشکل مستقل برای دگرگونی سرمایه‌داری، «سکتاریستی» و برای دانشجویان و کارگران قدغن است!

جنبش ناسیونالرفرمیست می‌خواهد در این برهه حساس، جنبش طبقه کارگر و اعتراض‌های دانشجویی را در چارچوب قانون و اتحادیه‌های دولتی و مجوز دار نگه دارد. ما کمونیست‌ها از هر امکانی و از هر فرصتی از جمله از امکانات و منفذهای قانونی ←

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

دانشگاه و معضل ...

برای پیشبرد اهداف و منافع طبقه کارگر استفاده می‌کنیم، حتی در جامعه‌ای که این چارچوب‌ها در آن بیشتر به منافذ غیر قابل نفوذ می‌ماند! اما کمونیست‌ها و حزب ما «حکمتیست -خط رسمی» حافظ استقلال طبقه کارگر از جناح‌های قدرت و دیگر اقتشار ناراضی هستند؛ چراکه مانند چپ ناسیونالیست، طبقه کارگر را نه «صنفی» از دیگر اصناف جامعه، بلکه یک طبقه اجتماعی، دارای منافع مشترک و خصوصیات متمایز می‌دانیم.

آزادی بیان و مبارزه با انواع تبعیض‌های ضد انسانی امر طبقه کارگر و حرف ما است، اما «دمکراسی» را از چارچوب‌های بورژوازی و حاکمیت استبدادی اش طلب نمی‌کنیم؛ بلکه تمام ابزارهای موجود را به کار می‌بریم تا خواست های به‌حق کارگران و اعتراض‌های دانشجویی را به جمهوری‌اسلامی و بورژوازی تحمیل کنیم و محدودیت‌ها را از بین ببریم. برای ما حکمتیست‌ها و کمونیست‌های طبقه کارگر، سرنگونی جمهوری‌اسلامی به دست مردم بی‌حقوق و توده‌های طبقه کارگر، حتی یک رفرم محسوب می‌شود. کمونیست‌ها در پی لغو کار مزدی و از بین بردن استثمار انسان‌ها هستند.

دو جناح جنبش ناسیونال‌رفرمیست؛ تقابل یا رقابت

معضل چپ ناسیونالیست در اغراق ابراز وجود و اشتباه عمدی در بیان «ناکامی‌های» خود، از پایه در جهت «بازسازی»، وحدت در هم‌کاری و ترمیم عارضه‌ی «ازجادررفتگی» ناشی از خیزش دی‌ماه و اعتراض‌های آبان نیست؛ مشکل این است، که سیاست‌ها و افق این چپ عاریه است. بخش اصلی از بن مایه‌های فکری و سیاسی چپ ناسیونالیست، به «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» در «دوران طلایی امام» و طیف مستضعف‌پناه دیروز و «عدالت خواه» امروز جمهوری‌اسلامی و خانه‌ی کارگری‌ها تعلق دارد. طیف‌های ملون سیاسی در این جنبش رفرمیستی و ملی، همان جریان‌های اجتماعی پوپولیستی هستند که با جمهوری‌اسلامی متولد شده اند، برای کور کردن افق مبارزه‌های کارگری و در تقابل با کمونیسم طبقه کارگر، تا تغییر اساسی در جامعه را کنترل و محدود کنند. عقب رفتن جمهوری‌اسلامی در برابر خواست‌ها و اعتراض‌های طبقه کارگر و عقب نشینی‌های اجباری در برابر جنبش کارگری، بی‌تردید تحمیل شده و حاصل مبارزه انقلابی کارگران و توده مردم محروم و بی‌حقوق جامعه ایران هستند. درحالی‌که این جنبش بورژوایی، مبارزه برای اصلاح و تدارک برای انقلاب کارگری را مهار می‌کند! در این دوره که طبقه کارگر تمام ابعاد نظام کاپیتالیستی را به چالش کشیده، آن جریان سیاسی که به میدان می‌آید، برای شفاعت حقوق انسانی با بورژوازی سازش می‌کند و با توجیه نظام کاپیتالیستی، امتیازهای جزئی را از دولت سرمایه طلب می‌کند، محکوم به شکست است. گرایش کمونیستی طبقه کارگر با سیاست روشن و با افق انقلاب کارگری خود، این قدرت را دارد که بدون هیچ واسطه‌ای برای تحمیل کردن این دست از اصلاحات به بورژوازی، وارد جنگ مستقیم شود. برای کمونیست‌ها و جنبش آزادیخواهی و برابری‌طلبی این نوع از رفرم‌ها تنها گوشه‌ای از آن افقی است، که جنبش ما و حزب ما می‌تواند بی‌واسطه محقق کند.

همانطور که گفته شد، چپ ناسیونالیست در لحظه‌های تعیین کننده سیاسی و مواقع بحرانی سرمایه‌داری، همیشه در کنار یکی از جناح‌های بورژوازی ایستاده است. چپ ناسیونالیست نه مارکسیست، که رفرمیست پوپولیستی است که سرمایه‌داری را به عنوان یک ساختار اقتصادی_سیاسی، در یک جغرافیا و جامعه معین متوجه نمی‌شود. انتقادش را به مخالفت با ستم و فقر و ضدیت با امپریالیسم و نئولیبرالیسم خلاصه می‌کند. این چپ وقتی از کارگران به عنوان جزئی از «مردم» ناراضی و یک صنف از اصناف دیگر تحت ستم حرف می‌زند، فقط از محرومیت و ستم دیدگی و فقر زدگی آنان می‌گوید؛ چرا که قدرت طبقاتی را درک نمی‌کند. در دانشگاه هم متوجه جایگاه ویژه دانشجویان و اعتراض‌های آنان نیست؛ بلکه از سر نقد محدود به «پولی سازی» تحصیل، آحاد دانشجویان را با همین شاخص فقیر و دارا، یک جنبش متعین و متمایز، با منافع مشترک به شمار می‌آورد. در تاریخ ابراز وجودهای چپ ناسیونالیست، مثال‌های بسیاری ثبت شده که گویای معضل این چپ در اعلام موضع هستند.

زمانی که شکنجه گران و بازجویان و اطلاعاتی‌های دهه شصت، در اواخر دهه هفتاد، در جنبش «دوم خرداد»، همگی برچسب «لصاح طلب» و لیبرال و دمکرات بر سینه زده بودند، این چپ ناسیونالیست نیز به همراه اسلاف خود در کنار روشنفکران مجوز دار و سیاهی لشکر دانشگاهیان، تا دیگر ناسیونالیست‌ها و رفرمیست‌های پرورژیمی، به امید آمدن «آزادی اندیشه» و «تمرین کردن دمکراسی» به آخوند خندان که در رأس این جنبش ایستاده بود، خیره شده بودند. در آن زمان هم این چپ بورژوایی در کنار جناحی از بورژوازی قرار گرفته بود، تا شاید بتواند علیه «اقتدار گرایی» جناح خامنه‌ای و برای رسیدن به «جامعه مدنی»، اینگونه

وارد میدان سیاسی شده باشد. در آن برهه که جمهوری‌اسلامی از ترس تهدید جنبش سرنگونی به خاتمی و «دانشجویان خط امام» سابق رجوع کرده بود، این گرایش باردیگر مشتاقانه به نام دفاع از کارگر و «زحمت‌کشان» و «چپ»، جامعه را به متمرکز شدن در یک جنبش بورژوایی و ارتجاعی فراخوانده بود. جنبشی که یک سر آن جبهه مشارکت اسلامی و دفتر تحکیم وحدت بود، و طیف دیگرش رگه چپ ناسیونالیست و اکثریتی‌ها و توده‌ای‌ها تشکیل داده بودند.

سرگذشت جنبش‌های بورژوایی و جریان‌های غیر کارگری در مدت زمان کشمکش‌های طبقه کارگر با نظام سرمایه‌داری از آغاز تا امروز، تاریخ واقعیت‌هایی هستند از تلاش بورژوازی و نیروهای سیاسی آن، به‌منظور سربازگیری از طبقه کارگر برای پر کردن صف اول جدال‌های این جنبش‌های ضد کارگری موجود اند. جنبش زنان هم زمانی گرایش آزادیخواهی و برابری طلبی دست بالا را در تحرک‌های آن داشت. جنبش ناسیونال‌رفرمیست با حضور تمام طیف‌های خود، از راست تا چپ، برای به بیراهه بردن مطالبات رادیکال و مترقی چون «لغو حجاب اجباری»، «نه به تبعیض جنسیتی» و «نه به سنگسار» و شعار «رهایی زن رهایی جامعه»، موجی از پروپاگاندای پوپولیستی به راه انداخت، تا با طرح مطالبات سطحی مانند «حق طلاق»، جنبش زنان را محدود به مطالبات قانونی و «مدنی» کند. «کمپین یک میلیون امضا» نام دیگر سنت ناسیونال‌رفرمیست در جنبش رهایی زن بود، که از «شیرین عبادی» و «مریم خراسانی» و بدنه اصلاح‌طلبان حکومتی، همگی می‌خواستند اسلام را با زن آشتی دهند! همانطور که به دنبال «آشتی ملی» بودند؛ تلاش برای تصویب قانون «حق طلاق» و حق ابتدایی در یک جامعه بورژوایی را به عنوان محور اصلی خواست‌ها و فعالیت‌های جنبش زنان کرده بودند، و آن را از مجلس اسلامی طلب می‌کردند.

نمونه مقتضح دیگر از چرخش‌های چپ ناسیونالیست به طیف راست جنبش ناسیونال‌رفرمیست، مهر سبز زدن بر روز جهانی کارگر و دعوت به شرکت در نمازجمعه رفسنجانی، در زمان مشارکت فعال در جنبش سبز است. این چپ در خیمه شب بازی‌های جناح‌های سیاسی بورژوازی و جنبش «همه با هم» سال ۸۸ تنها نبود؛ کل چپ بورژوایی و غیر کارگری در خنثی کردن مبارزات مردم بی‌حقوق علیه کل جناح‌های جمهوری‌اسلامی و تحمیل عقب نشینی به جنبش طبقه کارگر و ضربه زدن به جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی با یکدیگر همراه و سهیم بودند.

فعالیت‌های دانشجویی و صف بندی‌های سیاسی در دانشگاه‌های دهه نود و سیر تحرک‌ها تا قبل از خیزش «گرسنگان» در دی‌ماه ۹۶ و پیش از آنکه پیشروی‌های طبقه کارگر با پرچم «شوراهای کارگری و مردمی» و اعتراض‌های رادیکال و سراسری مردم بی‌حقوق که در آبان خونین کلیت نظام کاپیتالیستی و تمام جناح‌ها و طیف‌های جمهوری‌اسلامی را نشانه بگیرند، آثاری از سیاست‌های غیر مارکسیستی و سبک کار قانونی محفلی از چپ ناسیونالیست، بر خود داشتند. اما دوران پسا هفت‌تپه و فولاد اهواز و پسا آبان ۹۸، طیف‌های جنبش ناسیونال‌رفرمیست را به جنب و جوش انداخته تا برای کشمکش‌های آتی و مبارزه‌های جدی‌تر طبقه کارگر با نظام سرمایه‌داری و دولت آن، خود را آماده کنند و به صف شوند. همنشینی‌ها و نشست و برخاست‌های امروز طیف چپ و راست این جنبش با هم، برای کنترل پیشروی‌های جنبش کارگری و محدود کردن اعتراض‌های دانشجویی انجام می‌شوند.

همسویی رقابت‌آمیز چپ ناسیونالیست در دانشگاه‌ها با طیف «عدالت خواه» جنبش ناسیونال‌رفرمیست، یک اشتباه تاکتیکی نیست؛ حتی یک چرخش قابل اغماض هم نیست! این گفتمان سیاسی یا «چشم انداز» چپ ناسیونالیست را باید معضل در ابراز وجود در مواقع بحرانی و حساس سیاسی در نظر گرفت. این چرخش به راست چپ ناسیونالیست پس پیشروی‌های جنبش کارگری و کمونیسم طبقه کارگر، ادامه منطقی و طبیعی نمونه‌های تاریخی از سیاست‌های بورژوایی این جریان است. تقابل جنبش «عدالت خواهی» و دانشجویان «عدالت خواه» با چپ ناسیونالیست، دعوی ا گرایش‌های جنبش ناسیونال‌رفرمیست است، که درون و خارج از حکومت قرار گرفته اند. روبه‌رو شدن چپ ناسیونالیست با طیف مستضعف‌پناه جمهوری‌اسلامی از در ضد رژیمی بودن نیست. حتی اگر شعار مرگ بر خامنه‌ای را اوج ضد دیکتاتوری بودن خود بدانند؛ بلکه از روی احساس نزدیکی کردن و هم جنبشی بودن است. چپ ناسیونالیست بنابر جایگاه غیر واقعی و غیر طبقاتی که برای خود تعیین کرده، باردیگر قرابت با یکی از جناح‌های بورژوازی را ترجیح داده تا این‌که «چپ مستقل» بماند! هر دو جناح این جنبش نمی‌خواهند که به بنیان‌های نظام بورژوازی و به اساس مناسبت اجتماعی فعلی دست برده شود. یک طرف این جنبش ناسیونالیستی و رفرمیستی را ارتجاع و تحمیق کنندگان جامعه و عوامل سرکوب و استبداد تشکیل می‌دهند، که امروز تحت فشار جنبش طبقه کارگر و اعتراض‌های رادیکال توده‌های بی‌حقوق علیه وضع موجود، باتوم‌ها و شلوار پلنگی‌ها را در پستوهای

کمونیست ۲۵۲

مساجد و کمد‌های دفاتر انجمن اسلامی‌ها مخفی کردند و به اجبار لباس پرسنلی کارگران را پوشیده اند، و به نام «محرمان» پای امام‌جمعه‌ها را به اعتصاب‌ها و تجمع‌های کارگری باز می‌کنند و از آخوندهای «دمکرات» در میزگردها و مناظره‌های دانشجویی و «انتقادی» رونمایی می‌کنند. به سبک پوپولیسم کودکانه خمینی «خدا را هم کارگر» می‌دانند، که مبادا در رقابت با طیف چپ جنبش ناسیونال‌رفرمیست پرچم را از دست بدهند.

این رودررویی میان دو جریان سیاسی متضاد و متخاصم نیست؛ بلکه رقابت میان دو گرایش، دو جناح از یک جنبش بورژوایی است. اما تقابل چپ ناسیونالیست با دانشجویان «عدالت خواه» در دانشگاه دلیل عمیق‌تری دارد. کل طیف‌های جنبش ناسیونال‌رفرمیست، چه جناح حکومتی آن و چه گرایشی که به زور اپوزیسیون رانده شده است، به قصد تخریب و توقف حرکت «جنبش مجامع عمومی» و خاموش کردن افق «شوراهای کارگری و مردمی»، به تقابل از سر رقابت روی آورده اند.

چپ ناسیونالیست خود را به چه نامی صدا می‌کند، اینکه «چپ مستقل» یا تیتر دیگری انتخاب می‌کند، اهمیتی ندارد. چپ ناسیونالیست، «صنفی‌گرا» یا «عدالت خواه» و هر عنوان دیگری که برای رگه سیاسی از جنبش که به آن تعلق دارد، کاردش در جنبش کارگری و فعالیت‌های دانشجویی، در واقع متوقف کردن گرایش کمونیستی طبقه کارگر است که آنها را به ابراز وجود چند باره وادار کرده است. چپ ناسیونالیست اگر راس حکومت جمهوری‌اسلامی را نقد می‌کند، برای ساختن زمینه‌های لازم چارچوب‌های رفرمیسم و کنترل کردن فعالیت‌های دانشجویی است. امروز پس از کمرنگ شدن گرایش سازش‌گرایی و سطحی‌نگری در دانشگاه‌ها و بازتعریف نوع فعالیت دانشجویی و صف‌بندی‌های جریان‌های سیاسی در محیط‌های دانشجویی بنابر توازن قوای جدید، نسل جوان کمونیست و هویت آزادیخواهی و برابری طلبی در عرصه اعتراض‌های دانشجویی جلو آمده اند. در نتیجه تقابل دانشجویان«عدالت خواه» با چپ ناسیونالیست در دانشگاه‌ها از روی سیاست‌های مشترک رفرمیستی است، نه از سر ضد رژیمی بودن. واقعیت دارد که کل این ماجراهای اخیر، نصیحت‌های پیشکسوتان چپ ناسیونالیست به رگه دانشجویی این گرایش، همنشینی‌های «انتقادی» با «عدالت خواهان»، همگی تقابل جدی با جنبشی هستند که پایه‌های نظام سرمایه‌داری و جمهوری‌اسلامی را به شدت به لرزه درآورده و میل بالایی برای به‌دست گرفتن امور زندگی و تولید دارد. حمله به کمونیست‌ها و متحدان طبقه کارگر، هم از سوی جناح شبه امنیتی و نظامی «عدالت خواه» و هم از جانب چپ ناسیونالیست، گواه این ادعا است، که مبارزات «انضمامی» در دانشگاه و مبارزات اقتصادی در هفت‌تپه و فولاد اهواز را کمونیسم طبقه کارگر وارد جدال‌های سیاسی کرده، پس دلیل «شکست» و سرکوب کارگران دخالتگری سوسیالیست‌ها بوده است! عجب! پشت این یورش سانتیمانتالیسم پوپولیستی، تضاد جدی و خصمانه‌ی چپ ناسیونالیست با کمونیسم طبقه کارگر و نسل جوان کمونیست‌ها و آزادیخواهان و برابری‌طلبان در دانشگاه‌ها پنهان شده است. در حالیکه عدالت خواهی، آزادی و اصلاحات در جهت بهبود شرایط زندگی طبقه‌کارگر و نابودی اقسام تبعیض‌ها پرچم و سیاست کمونیست‌ها است، که البته به کمونیسم مارکس و انگلس و لنین بر می‌گردد.

نگرانی و هراس از کمونیسم، در جبهه‌های مختلف خود را نمایان کرده‌است؛ از قانون‌گرایی و «صنفی‌گرایی» و مستضعف‌پناهی، تا عربده کشی‌های ترامپیست‌های فرشگردی و راست عظمت‌طلب ایرانی، نشانه‌هایی از احساس خطر کردن بورژوازی از ادامه‌ی حیاتش هستند. البته جریان‌های سیاسی جنبش ملی-اسلامی، بطور مضاعف درحال تلاش هستند.

جریان‌های سیاسی راست و چپ بورژوایی برای جا افتادن در ریل آرایش‌های بازتعریف شده‌ی سیاسی، که پس جابه‌جا شدن توازن قوا به نفع طبقه کارگر و کمونیسم آن تغییر کرده، برای ابقای حاکمیت بورژوازی و حفظ پایه‌های مناسبت موجود طبقاتی، در تلاشی مذبوحانه تجربه‌ای موفق از میدان دار بودن کمونیست‌ها و چپ‌ها در فعالیت‌های دانشجویی و یک دوره از اعتراض‌های سراسری در دانشگاه‌های کشور با پرچم کمونیسم و طبقه کارگر را می‌خواهند، از تاریخ اعتراض‌های دانشجویی پاک کنند. خطر عروج دوباره کمونیسم و رادیکالیسم، پس از کاهش فشار ویروس کرونا در دانشگاه‌ها و مراکز کار و تولید و محیط‌های زندگی طبقه کارگر، کل نیروهای سیاسی بورژوازی از راست تا چپ را برای رویارویی با این تهدید جدی علیه تمام ابعاد نظام کاپیتالیستی ایران به صف کرده است، تا با انقلابی‌گری نیچند، محدودگرایی را به تحرک‌های دانشجویان غالب کنند. البته اعلام پایان کمونیسم و به سر رسیدن دوران انقلاب‌های کارگری و کمونیستی، در ادبیات و سابقه سیاسی نیروهای بورژوازی تکراری و قدیمی است. در حالیکه جنبش آزادیخواهی و برابری‌طلبی و سنت کمونیستی طبقه کارگر از دانشگاه‌ها تا کارخانه‌ها و محلات نفوذ سیاسی و ریشه اجتماعی دارند. برخلاف رویای بورژوازی، کار کمونیست‌ها تمام شده ←

نیست! دلیل دشمنی احزاب ناسیونالیست و طیف‌های جنبش ناسیونال‌فرمیست، با این سنت مارکسیستی و کارگری کاملاً روشن است؛ چراکه پاسخ به مسائل سیاسی و اجتماعی و ابزار رفع موانع ذهنی و کنار زدن نیروهای راست و سنت‌های غیر کارگری، همچنان رجوع به تجربه‌های موفق جوانان کمونیست در دانشگاه‌ها در دهه هشتاد (داب) و گرایش متحزب شدن سوسیالیست‌ها و دستاوردهای تازه و متعدد جنبش کارگری است.

پرچم آزادیخواهی و برابری‌طلبی در دانشگاه‌ها و محیط‌های کار و زندگی همچنان برافراشته است؛ سکوی آغازی برای فعالیت‌های دوباره کمونیستی در سراسر دانشگاه‌های کشور وجود دارد، که می‌تواند چرخه تغییر توازن قوا به نفع طبقه کارگر و کمونیسم آن را امکان پذیر کند.

زیگزاگ‌های سیاسی در فعالیت‌های دانشجویی و تجربه تاکنونی مبارزات در دهه اخیر، نشان می‌دهد که تحرک‌های دانشجویان بدون تشکل مستقل از ساختار قدرت دولت بورژوازی، اجتماعی و متحزب و منسجم، نمی‌تواند اعتراض‌های دانشجویی را سراسری کند و ادامه دار نگه دارند. شرایط امروز، موقعیت رادیکال طبقه کارگر و توازن قوای فعلی فرصتی را فراهم آورده، تا کمونیست‌ها در محیط‌های دانشجویی و در هر فعالیت و تحرکی در دانشگاه‌ها، از خواست‌های صنفی تا جدال‌های سیاسی دخالت کرده و پیش برنده‌ی آنان باشند. دوره‌ی پیش رو، چه برای طبقه کارگر و چه برای کمونیست‌ها و جوانان جویای آزادی و برابری و جنبش زنان، برهه‌ای است که باید برای اتحاد طبقاتی و تلاش برای برقراری زندگی بهتر از آن استفاده کرد. در نتیجه دانشگاه‌ها به‌عنوان یکی از سنگرهای اصلی در مبارزه برای رسیدن به آزادی و برابری، رفاه و آسایش هستند. زمان آن رسیده که این نسل از جوانان کمونیست و فعالان کارگری در همه مراکز تولید و کار و زندگی، با زبان مستقل خود حرف بزنند، و با آلترناتیو خود وارد جدال‌های اقتصادی و سیاسی شوند.

جامعه طبقاتی ایران درحال دوقطبی شدن است؛ جنبش کمونیستی طبقه کارگر برای آنکه انسان‌ها را برای همیشه از شر خرافه و زن ستیز و مذهب و قوم‌پرستی خلاص کند، باید به نام خود، با زبان خود و با پرچم دفاع از سوسیالیسم و طبقه کارگر به عرصه مبارزات طبقاتی وارد شود. بدون شک در غیاب یک آلترناتیو کمونیستی و کارگری، بورژوازی بار دیگر می‌تواند با سرکوب‌های خونی و افق‌های کور و سیاه ملی و قومی و مذهبی، طبقه کارگر، این اکثریت مطلق جامعه را اگر به پشتیبانی از جنبش‌ها و منافع خود نکشاند، حداقل مستاصل کند. این فرصت و امکان برای نسل جوان کمونیست در دانشگاه‌ها آماده است، تا علیه دسیسه‌های بورژوازی و دولت آن دست به‌کار شوند!

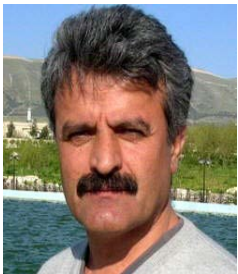
بهمن ۱۳۹۹

**طبقه کارگر،
برخلاف کلیه طبقات
فرودست در تاریخ
پیشین جامعه بشری،
نمی‌تواند آزاد شود
بی آنکه کل بشریت
را آزاد کند.**

**از: یک دنیای بهتر، برنامه حزب
کمونیست کارگری – حکمتیست**

شهر مریوان را چگونه اداره کردیم؟

تحولات بعد از انقلاب ۱۳۵۷



محمد راستی

بود. مدت‌ها از اصلاحات ارضی گذشته بود اما هنوز فشار فئودال‌ها، هر چند رو به زوال بودند بر دهقان‌ها باقی مانده بود و لذا مبارزات دهقانی در روستاهای مریوان و مقابله آنها با فشار و باج‌گیری فئودال‌ها پدیده‌ای بود و اعتراضاتی شکل گرفت که بعضاً روی فضای شهر هم تأثیراتی داشت. به چند مورد آن که بعد از ۱۳۵۴ شروع شدند اشاره خواهم کرد که همه این موارد توسط کمونیست‌ها هدایت و رهبری شد. برای نمونه اربابان روستای «گویز مکویه» که در ۶ کیلومتری مریوان قرار دارد انگار نه‌انگار که انقلاب سفیدی شده و اصلاحات ارضی صورت گرفته و... باج و خراج خود را از دهقانان می‌گرفتند و این ماجرا به کشمکش میان آنها و دهقانان تبدیل شد. این کشمکش یک سال تمام طول کشد و در این اعتراضات رفیق مجید حسینی نقش برجسته‌ای داشت و در هدایت آن تلاش کرد. مجید حسینی به جرم دخالت در این مبارزات دستگیر و زندانی شد، اما مبارزات بعد از یک سال به پیروزی دهقانان انجامید.

مورد دیگر مبارزه دهقانان روستای «سرنژمار» به رهبری زنده‌یاد حسین پیرخضری بود که در آن نقش برجسته‌ای ایفا کرد و هر چند به کتک کاری و اذیت و آزار رفیق حسین انجامید اما پیروزی دهقانان سرنژمار نیز به ثمر رسید.

مورد دیگر، مبارزات دهقانان «دارسیران» در سال ۱۳۵۶ بود که نقش بسیار زیادی بر فضای عمومی مریوان گذاشت.

دارسیران روستایی که عملاً به شهر مریوان چسبیده و محله‌ای از شهر شده بود. کشمکش و جدال آنها با مالکین دارسیران هم از پدیده‌های مهمی بود که در فضای عمومی شهر نقش مثبت زیادی داشت. مبارزات دهقانان علیه مالکین چندین سال طول کشید و بارها به زد و خورد میان مأمورین ژاندارمری که از فئودال‌ها طرفداری می‌کردند، کشیده شد. همچنانکه اشاره کردم آن دوره هنوز در جایی مثل مریوان پدیده فئودال‌ها و فشار آنها بر دهقانان، علیرغم گذشت سالها از اصلاحات ارضی، امری واقعی بود. دهقانان دارسیران و مبارزات آنها که فعالین کمونیست و چپ در آن نقش بسزایی داشتند و عبدالله دارابی چهره سرشناس این مبارزات بود، از اتفاقات مهم آن دوره بود. کوچ دهقانان در اعتراض به کار به دستان دولت و نهایتاً عقب نشینی دولت و پیروزی دهقانان بر فضای مبارزاتی و حق طلبی شهر مریوان بسیار موثر بود. ناگفته نماند هنگام کوچ دهقانان دارسیران فصل برداشت محصول بود. در همین رابطه دهقانان روستاهای دیگر با دخالت رفقای چپ و کمونیست مخصوصاً روستای گویز مکویه جهت کمک به دهقانان دارسیران و برداشت محصول آنها تعداد زیادی با ابزار کار خود به محل گندمزارها رفته و محصولات را برداشت می‌کردند. همین کارها اتحاد و دوستی و صمیمیت را در میان دهقانان و مردم بوجود آورده و تعدادی از جوانان دارسیران و بقیه محله‌ها در دل این اعتراضات به افرادی شناخته شده و قابل اعتمادی تبدیل شدند. همچنین اعتراض و تحصن دهقانان روستای «بیلو» در دادگاه مریوان علیه فئودال‌ها با شرکت کمونیست‌های شهر، که زنده‌یاد «حسین پیرخضری» پای ثابت آن بود و عاقبت منجر به پیروزی دهقانان علیه فئودال‌ها گردید.

اینها همگی قبل از قیام زمینه‌های رشد چپ در این شهر و مهمتر از همه، پیوستن مردم این شهر به اعتراضات سراسری علیه رژیم پهلوی را فراهم کرد.

در آن دوره فضای چپ در کردستان بیشتر کمک به فقرا و مردم محروم، رفتن به روستاها و بودن با مردم زحمتکش و حتی رفتن به شهرهای بزرگ خارج کردستان و کارگری کردن و از این کانال، کار در میان طبقه کارگر بود. در این دوران شخص من که با تعدادی از دوستانم روابطی داشتیم و متوجه جلسات سیاسی و محافل و جمع‌هایی در سطح شهر شدیم، کم‌کم توجه ما هم به این ماجراها جلب شد.

تحت تأثیر فضای سیاسی و چپ در دبیرستان، من و تعدادی از دوستان مثل زنده‌یاد رفیق «امین شهابی»، و رفقا «توفیق سهرابی»، «قاسم محمدی» با درک آن زمان خود، در تعطیلات تابستان برای شناخت عمیق‌تری از فقر و بدبختی و گرسنگی و کمک به مردم محروم، با کوله‌پشتی‌هایی حاوی دارو و مواد خوراکی و حتی شیرینی و شکلات برای بچه‌ها، پیاده از مریوان به منطقه اورامانات میرفتیم. خلاصه اینکه چپ آن دوره و از جمله جوانانی مثل ما به چنین شیوه‌هایی از کار روی آورده بودیم و در دوره قیام نیز این چپ عملاً با اتوریته‌ترین و خوشنام‌ترین شخصیت‌های شهر را همراه خود داشت.

قبل از قیام ۱۳۵۷ اعتراضات مختلفی در مراکز کارگری، در محلات زحمتکش نشین، خصوصاً در شهرهای بزرگ، در مراکز دانشگاهی و تحصیلی و در میان اقشار مختلف، علیه فقر، استثمار، اختناق سیاسی و... در اشکال مختلف انجام می‌گرفت. سالهای قبل از قیام دامنه این اعتراضات وسعت بیشتری پیدا کرد و اشکال علنی تر و رو در روتری به خود گرفت. تحولات این دوره و جدال برای سرنگونی حکومت سلطنتی به پدیده‌ای جدی تبدیل شد و سرانجام و بعد از یکسری اعتراضات وسیع توده‌ای - کارگری مردم زحمتکش در حاشیه شهرها، با قیام در به‌همین ۵۷ به سرنگونی رژیم سلطنتی منجر شد. در آن دوره احزاب و جریان‌ات مختلف از چپ و راست و جریان‌ات مذهبی در اشکال مختلف در اعتراضات شرکت داشته و تلاش می‌کردند رنگ خود را به تحولات آن دوره بزنند. محور مشترک در اعتراضات آن دوره رفتن شاه و سرنگونی حکومت پهلوی بود و تصور عمومی این بود که با رفتن شاه و سرنگونی سلطنت همه به امیال خود میرسند و کسی یا جریانی نبود که به طور جدی بگوید و تاکید کند که بعد از سرنگونی، چه پلاتفرمی دارد و توقع و انتظارش از آینده پس از رژیم سلطنت چیست. در حقیقت بخش وسیعی از مردم زحمتکش، زن و جوان آزادیخواه و کارگران در این جامعه خواهان عدالت و رفاه و آزادی بودند و اما این امیال در زیر خواست سرنگونی گم میشد و سرنگونی چنان برجسته بود که انگار بعد از آن خود به خود همه چیز بهبود پیدا می‌کند و کسی از پیش نقشه‌ای جدی، پلاتفرم و افق روشنی را در مقابل جامعه قرار نمی‌داد و به نوعی گفته می‌شد: مهم این است از دست این استبداد خلاص شویم، هر حکومتی جایگزین شود از این بهتر خواهد بود.

اتفاقات این دوره در کردستان و مسائل مختلف و تحولاتی که اتفاق افتاد مورد بحث این نوشته نیست. تلاش من اساساً به تجربیات عینی خود و طیفی از کمونیست‌ها در شهر مریوان است که در یک دوره معین با قیام ایران و سرنگونی حکومت پهلوی، کنترل شهر مریوان را مثل بسیاری از شهرهای دیگر کردستان به دست گرفتیم. دوره‌ای که حکومت پهلوی ساقط شده بود و ارتجاع اسلامی هم هنوز نتوانسته بود خود را همه‌جانبه به مردم ایران تحمیل کند. باید اذعان کنم که نسل من و رفقای من در آن دوره تجربه زیادی نداشتیم. با تجربه‌ترین‌های ما نقشه روشن و افق مشخصی را در مقابل خود نداشتند و در وضعیتی قرار گرفته بودیم و سعی می‌کردیم جواب مسائل و مشکلات دوره خود را بدهیم. قصد من بیان این تجربه و اساساً بخش مربوط به کنترل و اداره شهر است تا شاید کمکی به آمادگی بیشتر نسل کمونیست این دوره در برخورد با تحولات کنونی باشد. همینجا اشاره کنم که قطعاً بیان این تجربه خالی از کم و کاستی نیست، گذشت زمان و پا به سن گذاشتن نسل ما، فراموشی جزئیات اتفاقات آن دوره حتماً در شکل کمبودهای این نوشته نیز نمایان خواهد بود.

فضای سیاسی شهر مریوان قبل از انقلاب

شرایط شهر مریوان قطعاً با تهران و اصفهان و شیراز و کرمانشاه و سنندج و شهرهای بزرگ تفاوت زیادی داشت. اما اینجا هم اعتراضات با فاصله زمانی کمی از شهرهای بزرگ شروع شد. اعتراضات در این شهر از تنها دبیرستان شهر شروع شد.

فضای سیاسی دبیرستان تحت تأثیر رئیس دبیرستان بسیار خشک و مستبدانه بود و رفتار تحقیرآمیز با دانش‌آموزان بسیار معمول بود. این فضا بعدها با حضور مدرسین رادیکال تغییر کرد. از جمله حضور و تلاش فاتح شیخ در مقابل رئیس مستبد دبیرستان که از پشتیبانی کامل ساواک برخوردار بود، توانست فضای استبدادی دبیرستان را شکسته و فضایی صمیمانه و رفیقانه در دبیرستان و در میان دانش‌آموزان به وجود بیاورد. بعدتر با آمدن احمد مجلسی که شخصی بسیار دلسوز، فداکار و خاکی بود، با فاتح جوّ دبیرستان را به کلی عوض کردند و به علاوه مشغول به کار شدن تعدادی از افسران وظیفه تبعیدی، که اساساً فارغ‌التحصیلان دانشگاهی چپ بودند، در چپ شدن فضای دبیرستان و فضای فکری دانش‌آموزان و کلا فضای روشنفکری در سطح شهر تأثیرات جدی داشت. ساواک متوجه این فضا شده بود و به همین دلیل احمد مجلسی را تبعید به جنوب ایران و فاتح شیخ را هم دستگیر و به علاوه از معلمی محروم کردند، که در این زمینه هم اعتراضات محصلین به اقدام ساواک شکل گرفت.

فضای مریوان و روابط و مناسبات خصوصاً در روستاها به درجه زیادی از مناطق دیگر و حتی شهرهای بزرگتر کردستان متفاوت

شهر مریوان را چگونه ...

دوره سربازی و فرار از پادگان

سال ۵۶ همراه با فضای اعتراضی در شهر ها و مخصوصا شهرهای بزرگ، فضای پادگان ها هم تغییر کرده بود. اینجا و تا جایی که به تجربه شخص من برگردد نکاتی را که خود دیده‌ام و شاهدش بوده‌ام را برای نشان دادن این تغییر فضا بیان می‌کنم.

بعد از دیپلم، برای ادامه تحصیل به انستیتوی تکنولوژی سنندج، و بعد از اخذ مدرک فوق دیپلم، به سربازی رفتم. بعد از دوره آموزشی در سنندج، بالاخره همراه با جمعی از رفقا، از جمله رفیق عزیزم «لطیف نیک پی»، (لطیف از کمونیست های برجسته مریوان بود و سالها در صفوف کومه له و حزب کمونیست ایران فعالیت داشت و از فرماندهان برجسته در منطقه مریوان بود) به پادگان مریوان منتقل شدیم و در این دوره برای اولین بار با ساواک وضد اطلاعات سروکار پیدا کردم.

چند ماهی از انتقال به پادگان نگذشته بود که شبی عده‌ای پرچم شاهنشاهی بانگ کشاورزی را در شهر مریوان سوزانده بودند. صبح روز بعد، همین که از ماشین ارتشی سرویس مخصوص انتقال ما از شهر به پادگان پیاده شدیم دو نفر نظامی بدون درجه به طرف من آمدند و بدون هیچ توضیحی به دستام دستبند زدند و به ساواک بردند. در ساواک سه شبانه روز در سلولی انفرادی به سر بردم و در این سه روز مرتب در رابطه با به آتش کشیده شدن پرچم بازجویی شدم. بازجوها مرتبا همراه با تهدید و تلاش در مرعوب کردن، از اینکه چه کسی همراهت بود؟ چه کسی گفت اینکار را بکنیدی؟ و... می‌پرسیدند. من هم که بطور واقعی از ماجرا خبری نداشتم ومی‌دانستم بازجویان يك دستی می‌زنند، چیزی برای اعتراف کردن نداشتم. بعد از سه شبانه روز ناچارا با قید ضمانت آزاد شدم.

بار دومی که دستگیر شدم زمانی بود که صبح زود هنگامی که سرویس های مخصوص انتقال درجه داران از شهر به پادگان، به طرف شهر به راه افتادند، همه از جاده اصلی خارج و در نزدیکی روستایی به اسم «تازه آباد» روی هم تلنبار و چپ شدند. گفته میشد شبانه تمام ترمز ماشینها بریده شده بودند. بعد از وقوع این حادثه، به دلیل اینکه من گروهیان نگهبان گردان بودم، بلافاصله من را دستگیر و به ضد اطلاعات بردند. این بار به محض ورود موی سرم را تراشیدند و دوباره سوال و جواب شروع شد. بالاخره بعد از ۷۲ ساعت اذیت و آزار و تهدید، دوباره با قید ضمانت آزاد شدم.

پس از مدتی گردان ما به سقز منتقل شد و ما هم در میان گردان های مختلف تقسیم شدیم. این زمان فضای شهر ها عوض شده بود و اعتراضات در شهرهای بزرگ در جریان بود. همین‌که اعتراضات در تبریر و تهران شروع شد، از ما خواستند که هم زمان با آموزش ضد شورش به سربازان دسته هایمان نیز آموزش دهیم که چگونه به صف تظاهرکنندگان حمله و در نهایت تیراندازی کنند. زمانی که ما ۹ رفیق، که همدیگر را میشناختیم و با هم دوست بودیم (لطیف نیک پی، امین شهابی، علی جام سحر، علی احمدی، انورخسروی، یونس کهنه پوشی، قادر قسیمي ، جعفر قسیمي و خود من «محمد راستی»)) این موضوع را شنیدیم، بلافاصله به بحث در مورد اینکه راهی برای بیرون رفتن از این وضعیت پیدا کنیم، پرداختیم. در همین اثنا با فرماندهای بسیار جسور، ستوان دومی به اسم «ادبیان»، و افسر و درجه دار های انقلابی دیگری که اهل سقز بودند آشنا شدیم و به کمک و باراهنمائی و همکاری آنها تلاش کردیم سربازان را تشویق به ترک پادگان کنیم. به این ترتیب هر روز تعدادی از سربازانی که حاضر به کشتن مردم و شرکت در سرکوب آنها نبودند را آماده فرار می‌کردیم و آنها را از پادگان خارج و در مسجد جامع سقز که عملا به محل تجمعات بزرگ و سخنرانی ها و غیره تبدیل شده بود، می‌بردیم و تحویل انقلابیون می‌دادیم. در سقز اساسا با شخصیت های چپ در اعتراضات و تجمعات آشنا شده بودیم و سربازان فراری را هم در مسجد جامع، آنها تحویل می‌گرفتند. کسانی مثل دکتر «شاکری «و یا «یحیی خاتونی» دیگر برای ما آشنا بودند. در آنجا فوراً ماشین برای فراریان تهیه میشد و پول توجیبی به آنها داده میشد وروانه شهرستان های خود میشدند. دلیل اصلی فرار روشن بود: کسی حاضر به روپرو شدن با اعتراضات مردم و سرکوب آنان نبود! چند روز این برنامه در جریان بود تا اینکه واقعا بخش زیادی پادگان را ترک کرده بودند و غیر از تعداد کمی طرفدار حکومت شاه یا بالاخره کسانی که جسارت فرار نداشتند، نیروی زیادی در پادگان باقی نماند. این بار دیگر بحث در مورد فرار خودمان شروع شد. با دوست فرمانده (ادبیان) موضوع را در میان گذاشتیم. او بشدت مخالفت کرد و گفت بایستی ما پادگان را با تمام تجهیزات در اختیار بگیریم و ما قادریم این کار را بکنیم! گفت اما نباید عجله کرد و باید منتظر فرصت مناسبی بود. اما در میان ما هیچکس باور نمی‌کرد که پادگان و حکومت شاه سقوط میکند و ما قادر خواهیم بود پادگان را به کنترل خود درآوریم. تمام مسئله و آرزوی ما دوری از سرکوب مبارزات و تظاهرات های احتمالی مردم و زنده ماندن خودمان بود. علیرغم اصرار دوستانم، تصمیم

قاطع گرفتیم که هر چند تمام نیروهای مسلح در حالت آماده باش قرمز بودند و فرار از پادگان حکم اعدام داشت، فرار کنیم و پادگان را جا گذاشتیم.

ما ۹ نفر اواخر پاییز در یک روز سرد پادگان سقز را ترک کردیم و با یک وانت به طرف سنندج حرکت کردیم. در سنندج سه نفر از همراهان ما پیش احمد مفتی زاده که از بنیان گذاران مکتب قرآن بود و با جمهوری اسلامی همراه شد، رفتند و ما بقیه که مخالف مفتی زاده بودیم به منزل رفیق ایرج فرزاد رفتیم. آنجا هم بعد از بحث و مشورت با پیشنهاد ایرج فرزاد به این نتیجه رسیدیم که هر کس از دوستانمان در هر پادگانی که هست، دنبالشان برویم که فرار کنند. خلاصه در این جمع من و رفیق «علی جام سحر» داوطلب شدیم به کرمانشاه و سرپل ذهاب و شهاباد برویم و البته در میان دوستانمان تنها رفیق «صالح سرداری» که در سرپل ذهاب بود و بدون تأمل گفت ،,من هم میام” کسی دیگری نیامد. ما سه نفر با هم به مریوان برگشتیم. مدتی را روزها در کوه های اطراف و شبها در منزل رفیق صالح سرداری، که در مرحله دارسیران قرار داشت و به کوهای مریوان چسبیده بود سپری و خود را از دید ساواک و... مخفی کردیم.

شروع اعتراضات در مریوان

شهر های بزرگ ایران تقریبا عموما روزانه شاهد تظاهرات های بزرگ و کوچک بود. شهرهای کردستان هم با تاخیر به این موج اعتراضی پیوسته بودند. کم کم تظاهرات در مریوان هم آغاز شد. البته در مریوان معلمین و دبیران چپ و انقلابی به همراه دانش آموزان همیشه پای ثابت اعتراض واعتصاب و حتی تحصن علیه قوانین خشک و بوروکراسی وکتک زدن محصل، اخراج و یا تعویض دبیران مبارز و دستگیری توسط ساواک بودند، که این بخش خود بعدتر یکی از ستون های اصلی مبارزات مردم شهر وروستاهای مریوان شد.

جمع ما که از پادگان ها گریخته بودیم از همه بیشتر آرزوی به زیر کشیده شدن رژیم شاهنشاهی را داشتیم و به همین دلیل درتظاهرات ها شرکت فعال داشته وشعارها را باصدای بلند مخصوصاً شعار ,,زنده باد سربازان فراری” را سر میدادیم. اما شعارهای دیگری هم داده میشد که ترجمه آنها به فارسی از این قرار است:

کارگر گرسنه هستیم و از چیزی نمیترسیم.

توپ تانک مسلسل ،نیروی مردم را شکست نمی‌دهد.

کارگر، دانش آموز، دهقان، بازاری، همه رها می‌شویم.

تظاهرات مردمی تماشاجی ندارد، مردم به ما ملحق شوید.

کار برای کارگر، زمین برای دهقان، سرمایه برای مغازه دار و آزادی برای روشنفکران

مرگ برشاه هم مرتب تکرار میشد.

دراین تظاهرات ها نیروهای ارتش وشهربانی دخالت نمی‌کردند اما ساواکی ها زدکی مشغول جاسوسی و کار های خبرچینی خود بودند. تنها نیروی نظامی مسلح و سرکوبگر «چریک های قلخانی» باسیبل های کلفت و بلند وقیافه‌های درشت که ازمنطقه ثلاث باباجانی آورده بودند در سرکوب نقش جدی داشتند. آنها بالباس های کردی مخصوص وترسناک شهررا پوشانده بودند. درشهر خریدهای زیادی می‌کردند چون پول های کلانی داشتند. این نیرو ها هنگام برگزاری تظاهرات ها در ژاندارمری، که در مرکز شهر بود متمرکز می‌شدند وتعدادی هم در پشت بام مقرشان سنگر میگرفتند.

تظاهرات ها هر روزه دامنه وسیعتری میگرفت و کم کم مردم اعتماد به نفس پیدا کرده بودند. اخبار اعتراض های شهرهای دیگر و مخصوصا شهرهای بزرگ مانند تهران به مردم و به همه ما نیز اعتماد به نفس داده بود. اما واقعا معلوم نبود چه می‌خواهیم و به کجا می‌رویم. همین‌که سلطنت پهلوی سرنگون شود تقریبا به همه دغدغه‌مان تبدیل شده بود. جریان اسلامی به رهبری خمینی در کردستان و در شهر مریوان اصلا نه زیاد شناخته شده بود و نه جایی داشت. واقعا در ابتدا حتی اسم خمینی را نشنیده بودیم و تنها می‌دانستیم تعدادی آخوند مخالف شاه قبل از قیام به شهرهای کردستان تبعید شده بودند. اخبار اعتراضات در ایران از رسانه های بزرگ پخش میشد و مردم هم گوش می‌دادند. خمینی و جریان اسلامی و نقش خمینی را ما از همین کانال ها و رسانه ها و از جمله بی بی سی که شنونده زیاد داشت، شنیدیم و کم کم هم ما و هم مردم، با پدیده «خمینی» آشناشدیم.

همچنانکه گفتم نیروهایی که به «چریک قلخانی» مشهور و به مریوان آورده بودند، در سرکوب نقش فعال داشتند. دریکی ازتظاهرات ها که تقریبا مردم زیادی شرکت داشتند، زمانی که

کمونیست ۲۵۲

صف تظاهر کنندگان به مقابل ژاندارمری رسید، مزدوران صف تظاهرات رابه گلوله بستند که متأسفانهزندهیاد «محمد تالمورانی» مورد اثابت گلوله قرار گرفت وجان باخت. این ماجرا مردم معترض را جری تر کرد. صف تظاهرکنندگان خشمگین تراز همیشه به طرف ژاندارمری محل استقرار مزدوران با شعار : «محمد تاله ورانی در راه مردم جان داد»، «مرگ برشاه» ،«مرگ برمزدوران قلخانی»، ادامه پیدا کرد. مردم همچنان به‌ادامهاعتراض وتظاهرات اصرار داشتند ، قلخانیها هم کار بیشتری نتوانستند انجام دهند ناچار به عقب نشینی شدند.

خمینی تازه پیامش مبنی بر اینکه «من خود حکومت تعیین می‌کنم و به دهان این حکومت می‌زنم» را داده بود. روزی که ما مشغول تظاهرات و شعار دادن بودیم تعدادی از مکتب قرآنی ها با تظاهرات ما در وسط شهر روبرو شدند. آنها شعار می‌داند «صل علی محمد، خمینی و کاک احمد» و اینها هم به طرفداری از احمد مفتی زاده جمعی را جمع کرده بودند. رهبری تظاهرات طرفداران مکتب قرآن، در دست کسانی چون «رحمان حیدری»، «فتاح حیدری» از اربابان، و «بُرهان وزیری» از قدیم ساواکی ها، مردوخی ها و... که همگی مکتب قرآنی شده بودند. درمیان این صف ملانی به اسم «ملا چاورش» (ملا چشم سیاه) از اهالی روستای «بابوه» بود، که قدی کوتاه واندامی لاغر داشت. ملا چاورش قرآنی را با دستی گرفته وبا دست دیگر زیر قرآن کلتی در دست حمل می‌کرد، که باهر شعارشان به طرف صف ما تیری شلیک می‌کرد و قصد به هم زدن صف ما را داشتند. ماهم با سردادن شعارهایی علیه مفتی زاده و قیاده موقت (جریان بارزانی)، که از جمهوری اسلامی حمایت می‌کردند جوابشان را دادیم. اوایل که هیچکس این عملکرد ضد انسانی راپیش بینی نمی‌کرد، تیر اندازی آنها در صفوف تظاهرکنندگان مقداری پراکندگی به وجود آورد، اما در یک چشم به هم زدن ملا وقرآن ودستمال سفید دور سرش به داخل جوی کنار خیابان افتاده وخلع تپانچه هم شد وبقیه نیز با شعار «الله اکبر، کاک احمد رهبر» پراکنده شدند. دراین حرکت جوانان انقلابی و پرشور نقش اساسی داشتیم. در این تظاهرات ,,مرگ بر مفتی زاده” و ,,مرگ بر قیاده موقت” مرتب تکرار میشد.

لازم است اینجا اشاره کنم که در کردستان عده‌ای به نام طرفداران مکتب قرآن که احمد مفتی زاده از شخصیت های مذهبی سنی را رهبر خود می‌دانستند و طرفدار جمهوری اسلامی شده بود، در شهرهای مختلف عده‌ای را دور خود جمع کرده و بعدا هم دفاتری به نام ,,مکتب قرآن” باز کردند و با حکومت تازه به قدرت رسیده همکاری می‌کردند. اما علاوه بر این، ما با پدیده ,,قیاده موقت” هم روبرو بودیم. قیاده موقت به جریان بارزانی گفته می‌شد که به دنبال شکست در عراق و بعد از توافق دولت صدام با حکومت شاه، که تا آن دوره آنها را حمایت می‌کرد، به ایران پناهنده شده و در کرج مستقر بودند. این ها دوره شاه با رژیم پهلوی و مشخصا ساواک همکاری می‌کردند. با سرنگونی سلطنت فوراً طرفدار جمهوری اسلامی شدند و تا سال های مدید در مقابل مردم معترض از خمینی دفاع می‌کردند و حتی بعدا هم نیروهای آنها علیه احزاب اپوزیسیون کرد ایران در کنار جمهوری اسلامی می‌جنگیدند. آنها در دوره قدرت گیری جمهوری اسلامی در شهرهای کردستان و در مریوان که حضور داشتند در مقابل مردم معترض و خصوصا نیروهای چپ از خمینی دفاع می‌کردند.

در تظاهرات دیگری ساواک جمعی ازمردم روستای بالک وروستاهای دیگر را سازمان داده بود که تظاهرات ما را به هم بزنند و هرکدام با چماقی در دست و با شعار ,,چاوید شاه” درمقابلمان صف کشیدند. این صف نیز سریع درهم شکسته . شد

روزهای قبل از قیام به همن بود چند نفر ازمله حاج نجیب خبر دادند که تمام نفتِ نفت فروشی محل را محمد خان (از قدیم اربابان) خریده و بُرده ودیگر نفتی برای مردم نمانده است. خبر درشهر پخش شد و فوراً جمعی از رفقا جمع شده و روبه بارگاه ارباب باسردادن شعار ,,نفت برای شهر و ده نیست، شبانه ارباب آنرا می‌دزدد” (نهوت نیه بو شار و دی، خان به شه‌وا نُعیذی) به راه افتادیم. درمدت بسیار کوتاهی همه اهالی به صف ما پیوستند. همه جمعیت جلو درب بارگاه تجمع کرده و باصدای بلند شعار را تکرار می‌کردیم. اسکورت ارباب تیری هوایی با تپانچه خان بالای سر ما شلیک کرد. جوابش را زندهیاد «کریم نُح‌عای علی» با یک تیر داد و یکی از رفقای دیگر هم تیری روانه منزل خان کرد. مردم خیلی هیجان زده شدند و قصد حمله به بارگاه را داشتند ومرتب شعارهایی با صدای رساتر سر داده می‌شد که با دخالت رفقا آن شب مسأله پایان و یافت و همگی متفرق شدیم.

فردای آن روز زندهیاد رفیق «جلال نسیمی» با چند تن از رفقایش با ابتکار خود ازنفت فروشی ها نفت را تحویل گرفته و با برنامه و منظم، بنا به تعداد جمعیت هر خانواده و پلاک نویسی خانه‌ها در آن سرمای سخت میان برف و بوران با کمترین امکانات نفت را تقسیم می‌کرد. کسی نیست که آن انسان صمیمی، خندرو و کمونیست، با

←

کمونیست ۲۵۲

شهر مریوان را چگونه ...

قد بلند و زیبا در عین حال با لباس های تماما نفتی را بیاد نداشته باشد و آه عمیقی از ته دل بر نیاورد.

روز ۲۲ به همن بود نزدیک های ظهر همه مردم به تظاهرات و راهپیمائی مشغول بودیم. ناگهان متوجه شدیم تعداد زیادی نظامی بدون اسلحه به صف تظاهر اتمان آمده و از مردم به جوش آمده اعلام پشتیبانی کردند. ماشین های زیل ارتشی همه با برافراشتن پرچم سفید در خیابان به صف شدند و حتی تعدادی از جوانان تلاش می‌کردند سوار شوند. به حدی شلوغ و غرق در شادی بودیم کسی حواسش به خودش نبود. در این میان متأسفانه یکی از جوانان پرشور و انقلابی دارسیران (ن_خ) یک پایش زیر چرخ یکی از زیل ها افتاد وله شد.

هر روز راهپیمائی بود و در ادامه این تظاهرات ها روز ۲۳ به همن ۵۷ به جلوی شهربانی رسیدیم. ما اسلحه‌ای نداشتیم و فضا به سمتی می‌رفت که احتیاج به اسلحه و لزوم مسلح شدن برای مقابله و تسخیر شهر در محافل، مورد بحث بود. خلاصه اسلحه هم دست حاکمیت بود. درب شهربانی را از داخل قفل کرده بودند. زنده یاد رفیق ,,فواد مصطفی سلطانی” با شعار ,,اسلحه مال مردم است” ازدیوار بالا رفت و زنده‌یاد رفیق عطا رستمی به دنبالش به حیاط پریدند و از داخل در را باز کردند. جمعیت به شهربانی شهر حمله کردیم و در یک چشم به هم زدن آنجا را تسخیر واسلحه ومهمات به دست ما افتاد و همه آنها را همراه با مامورین شهربانی که اسیر شده بودند به مسجد جامع شهر، که به محل انقلابیون و تجمع مردم تبدیل شده بود، منتقل شدند. از این تاریخ به بعد ما صاحب اسلحه شدیم.

کنترل امنیت شهر

با ابتکار زنده‌یاد «عطا رستمی» مردم انقلابی و اسلحه های بی سازمان موجود در مسجد را به ساختمان پست و تلگراف شهر که در ۵۰ متری مسجد جامع بود، منتقل و سازمان داده شد و تابلوی ستاد حفاظتی مریوان بر درب آن نصب شد. این ستاد اساسا متشکل از چپ ها و شخصیت های سرشناس چپ بود. شهر مریوان عملا دست ما بود. نیروهای مسلح رژیم پهلوی در مراکز و اماکن خود مستقر بودند، اما کنترل شهر دیگر دست آنها نبود.

کم کم بحث خلع سلاح و تسخیر مراکز نیروهای مسلح آنها در میان ما مطرح شد. تظاهرات ها هم به قوت خود ادامه داشت. باید اذعان کنم که شخصیت های اصلی و با نفوذ در مریوان کمونیست ها بودند. اعتراضات در کل این دوره عملا تحت رهبری ما کمونیست ها بود. کم کم شخصیت های کمونیست شهر به چهره های با نفوذ و رهبران این اعتراضات تبدیل شده بودند و موقعیت همه ما عوض شده بود. این نقطه قدرت، به ما امکان می‌داد یک دست ظاهر شویم و نیرویی نبود که بتواند ما را پس بزند. مکتب قرآن عملا به عنوان همکار جمهوری اسلامی بی آبرو شده بود. قیاده موقت، یا همان نیروی جریان بارزانی به عنوان نوکر رژیم شاه و همکار ساواک، و در این دوره هم به عنوان همکار جمهوری اسلامی و ضد مردم آزادیخواه مورد بحث خاص و عام بود. حزب دمکرات کردستان ایران حضور محسوسی نداشت. همه اینها به ما امکان داده بود تا به نیروی اول در این شهر تبدیل شویم، شناخته شویم و اتوریته و اعتبار بالایی کسب کنیم. خود به خود تصمیمات ما کمونیست ها میتوانست به تصمیم مردم تبدیل شود و در نتیجه نقش تعیین کننده‌ای داشتیم.

در ادامه تظاهرات ها تسخیر ژاندار مری و انتظامات شهر و پاسگاه های روستاهای اطراف صورت گرفت و دیگر مشکل نداشتن اسلحه کاملا رفع شده بود و تعدادی هم نیروی مسلح داشتیم. لذا می‌بایست کنترل کامل شهر را به دست بگیریم و امنیت شهر را سازمان دهیم. از سر این نیاز بود که به جای این همه دم ودستگاه های سرکوب، که گویا برای امنیت وحفاظت مردم گمارده شده بودند، همچنانکه دربالا اشاره کردم با پیشنهاده و دخالت مستقیم زنده‌یاد رفیق «عطا رستمی” و توافق بقیه رفقا، ستاد حفاظتی در محل اداره پست وتلگراف، که در مرکز شهر قرار داشت، تشکیل شد و در آنجا مستقر شدیم. این ستاد جهت حفاظت و تامین و برقراری امنیت شهر و همچنین نگهداری ساواکی ها و افسران و سران ریز و درشت رژیم به زیر کشیده شده، که توسط جوانان انقلابی با همه نشان ها و سردوشی هایشان (ستاره، تاج و.....) دستگیر و به محل آورده می‌شدند، تشکیل شد. این کارها را جوانان پرشور و انقلابی انجام می دادند و خیلی وقت ها توسط ستاد سازمان داده میشد. نیروهایی که در حفاظت شهر شرکت داشتند همگی داوطلبانه بود و در مرکز ایجاد شده، که ستاد حفاظتی نام گذاشته شده بود، ساز ماندهی امنیت شهر به وسیله آنها، که دیگر اسلحه و امکانات هم داشتند تامین میشد.

در آن دوره تعداد زیادی اسیر از مراکز نظامی و حتی ساواکی و روسای حاکم را داشتیم که در ستاد نگهداری می‌شدند. کسی به آنها

بی احترامی نمی‌کرد و تا زمانی که آنجا بودند مثل خود ما از غذا و امکاناتی که داشتیم استفاده می‌کردند و کم کم آنها را آزاد و روانه شهرهای خودشان می‌کردیم. اینها خود تجارب گرانبهایی در بر داشت که بایستی در فرصتی دیگر به آن پرداخت. تمام اسلحه و مهمات به دست آمده به ستاد حفاظتی تحویل داده شد البته با اسم نویسی وتهیه لیست منظم. از شور وشوق پیروزی کسی استراحت نمی‌کرد. همه درحال آماده باش و نگهبانی بودیم. ازبلند گوی مسجد جامع اسامی ساواکی ها (از روی لیست های به دست آمده ازساواک) خوانده و فوراً جمعی برای دستگیری آنها دست به کار می‌شد و ساواکی ها به ستاد آورده میشدند. اما این تنها کارهای چند روزه بود و می‌بایستی فکری به حال اداره شهر کرد.

می‌بایست این ستاد به محلات شهر گسترش می‌یافت و مردم را در امور حفاظت شهر دخالت می‌داد. لذا بلافاصله تصمیم گرفته شد همه نیرو و اسلحه‌هایی که در ستاد جمع شده را در گروهان های مختلف تقسیم کنیم و اداره هر محله را به گروهان خودشان و مسؤل مشخصی، بنا به تجربه و صلاحیت از نظر نظامی و مورد قبول از طرف اهالی محل بسپاریم و در صورت بروز مشکل به مرکز، که همان ستاد است مراجعه شود. به این صورت عملا و رسما با دخالت خود مردم و داوطلبین از میان آنها چتری امنیتی برکل شهر گستراندیم. هر گروهان درمیان خود تقسیم کار کرده بود از قبیل: تهیه لیست نگهبانی، تعیین پاس‌بخش‌ها جهت تعویض نگهبانان، تعیین محدودیت فعالیت با سایرگروهان ها، مشخص کردن اسم شناسائی برای جلوگیری از بروز هر حادثه‌ای با افراد خودی یا بقیه گروهان ها، تعیین گشتی ها برای گشتزنی در طول روز درمحل بدون اسلحه، باز و بسته کردن اسلحه وآموزش های اولیه نظامی. ضمنا گزارش کار ها هم از طریق فرمانده گروهان به مرکز فرماندهی داده میشد.

در این دوره در کل کردستان و از جمله مریوان اداره امور در دست مردم و ارگان های توده‌ای شکل گرفته، قرار داشت. به علاوه پادگان ها و مراکز نظامی و... در دست جمهوری اسلامی بود. دعوا میان آنها برای گرفتن کل قدرت و عقب راندن مردم پدیده‌ای دائمی بود که در اشکال مختلف در جریان بود.

ستاد حفاظتی شهرستان مریوان

امنیت شهر اساسا در دست ستاد حفاظتی بود. اما این کل مشکل ما نبود. حاکمیت شاه تمام شده بود، رژیم تازه به قدرت رسیده هنوز کنترلی بر اوضاع نداشت. خلأی در فضای جامعه ایجاد شده بود و می‌شود گفت قدرت آویزان بود و ما کمونیست ها و انقلابیون هم تجربه‌ای نداشتیم. هیچ نیرویی برنامه‌ای روشن و افقی معلوم را در مقابل خود نداشت. چیزی که مسلم بود این بود که نه ما و نه مردم حاضر به تسلیم در مقابل ارتجاع اسلامی نبودیم و توقعاتی از انقلاب داشتیم و تسلیم آنها نمی‌شدیم. به هر صورت سیر اتفاقات و نیاز هایی روزانه یقه ما را می‌گرفت که مجبور به پیدا کردن راه و جوابی به آن می‌شدیم. لذا کارها و اقدامات ما بسیار پراگماتیستی و از روی نیاز هایی بود که در مقابل ما قرار می‌گرفت.

برای نمونه نبود مایحتاج عمومی یکی از مشکلات جدی بود چون کردستان در محاصره‌ی اقتصادی بود و میزان خواروباری هم که می آمد، توسط نمایندگان عمده فروش احتکار می‌شد وبا قیمت بسیار بالایی به مردم فروخته می‌شد، مثلا روغن نباتی را هره کیلو ۱۳ تومان می‌بایست به مشتری می‌دادند، اما ۴۵۰ تومان دربازار سیاه می‌فروختند. پرداخت چنین قیمت هایی برای کارگران وزحمتکشان اصلا ممکن نبود.

به خوبی یادم هست با چند نفر ازرفقا ازجمله زنده‌یادان: علی ناصرآبادی، لطیف نیکپی، احمد امیری، نه‌حه رش چور، رفیق عارف آریا (نیزل) و تعداد بیشتری از رفقا که اسمشان را به یاد ندارم، با ابتکارخودمان تصمیم گرفتیم به تاجران اخطار بدهیم که دست ازاین اجحاف و ستمگری بردارند. آنها قول دادند اما در عمل همان بود که بود. درهمان روز ها کسی را با ۵ کیلویی روغن دیدیم و دنبال موضوع را گرفتیم، متوجه شدیم حاج آقا ۴۵۰ تومان خودش را گرفته و ما هم بلافاصله حاج آقا را دستگیر و قرار گذاشتیم دادگاه علنی مردمی برایش برگزار کنیم. همین کار را کردیم و مردم شهر را با بلندگو در جریان گذاشتیم که بعداز ظهر در محل سالن بزرگ شیروخورشید دادگاه علنی به علت گران‌فروشی و سوء استفاده برگزار میشود. در ساعت تعیین شده مردم زیادی جمع شده بودند به طوری که بیرون سالن هم جای ایستادن تنگ بود. یکی از رفقا خلاف کاری حاجی را با مدرک اعلام کرد و از جمعیت نظرخواهی کرد. اکثرا داد می‌زدند اعدامش کنیم.

مردم تا آن وقت درچنین موقعیتی قرار نگرفته بودند. شور و شوق در سیمای تمام جمعیت نمایان بود. غیرازحاج آقا که دست و پایش می‌لرزید، مردم همگی شعار می‌دادند «زنده باد اتحاد ویکپارچگی و...». حاجی به خواهش و تمنا و معذرت خواهی از مردم افتاده بود. مردم باز هم شعار می‌دادند «زنده باد قدرت توده‌ای مردم»

۱۳

و دوباره شعار «اعدام اعدام و...» سر می‌دادند. حاجی دوباره بعد از ساکت کردن جمعیت از طرف رفیق مجری بار ها معذرت خواهی و تقاضای بخشش کرد و گفت قول می‌دهم به هیچ عنوان تکرار نکنم و اصلا من کلید انبار و تمام صورت حساب ها را تحویل می‌دهم هرچه به من دادند، من قبول دارم چون این ها به من ظلم نمی‌کنند و همانجا کلید شرکت را به ما تحویل داد. ازطرف رفقا توضیحاتی داده شد که چون این اولین باراست و هنوز بعضی ها به قدرت توده‌ها آشنا نیستند این بار او را ببخشیم و درصورت تکرار دیگر بخششی در کار نیست. مردم اکثرا قبول کردند و آزادش کردیم و توسط نیروی حفاظتی او را به منزلش رساندیم. حاج آقا مقداری هم راهنمایی کرد که کی و چه مقدار و از کجا خواروبار وارد شهر می‌شود.

ازآن به بعد ورودی‌های شهر که فقط دو مسیر بود را با همین رفقا کنترل می‌کردیم و مواد را طبق صورت حساب ارسالی تحویل گرفته و از همان ساعت، شروع به توزیع می‌کردیم.

روز و شبهای اول خودمان خانه‌ها را پلاک گذاری کردیم وآمار دقیق نوشتیم و با کمپرسی و تویوتا‌های همشهریان، که خودشان داوطلب بودند کوجه‌های شهر را یک به یک از چندین سو می‌گشتیم و طبق آمار مواد غذایی را تقسیم می‌کردیم. برای روستاها هم دقیقا این کار را می‌کردیم. البته اینکار هم مشکلات خود را داشت. مثلا کسی تنها بود و یا دو نفر بودند یا ۲۰ نفر، که می‌بایستی دو یا سه خانواده با توافق با هم مواد غذایی را بین خودشان تقسیم می‌کردند. جلبهای ۱۸کیلونی هم مصیبت خودش را داشت.

خواروبار بسیار کم بود. اصلا جوابگوی نیاز مردم نبود اما چون همه مثل هم بدون تبعیض و تفاوت طبقاتی تقسیم می‌شد، مردم بسیار خوشحال بودند واستقبال می‌کردند. مدتی خودمان به خوبی ازخود مایه گذاشتیم و سنت خوب و عدالتخواهانه‌ای را راه انداختیم. بعدتر که شورای محلات و روستا برای پیشبرد امورات تشکیل شد، کارها را تحویل آنها دادیم. در آن شرایط سخت و بحرانی این کارها انجام می‌شد و از نظر مردم بسیار ارزشمند و به یادماندنی است.

از طرف دیگر، این کارها و جوابگوئی به مشکلات مردم و خود اداره همه امور توسط خود آنها، خار چشم مکتب قرآنی‌ها، مرتجعین، اربابان، قیاده موقت و جمهوری اسلامی شده بود. در همین رابطه بود که ارتجاع تازه به قدرت رسیده تلاش می‌کرد با توجه به نیروهای به جا مانده از حکومت پهلوی و ارتجاع منطقه از نیروهای حزب بارزانی تا مکتب قرآن، فنودال ها و... برای اعمال حاکمیت خود و به دست گرفتن کل امور استفاده کند. ما و مردم شهر در مقابل این، مقاومت می‌کردیم و حاضر به تحویل شهر و مردم و دستاوردهای انقلابی به آنها نبودیم.

درست است که ستاد نیروی مسلح مستقل قدرتمند و محافظ به تمام معنای مردم شهر بود اما دیگر نمی‌توانست جواب کل امورات را بدهد و می‌بایستی قدرتی را جایگزین قدرت قبلی کنیم. به همین دلیل کم کم بحث اداره کل شهر و سازمان دادن ارگانی که نمایندگی مردم را بکند وارد دستور شد و ایده «شورای شهر» مطرح شد.

تشکیل شورای شهر مریوان

مسجد جامع در دست ما بود و محل تجمعات مردم و بحث و سخنرانی شخصیت های سیاسی و چپ و... بود. هر چند قبل ازقیام شورایی به اسم «شورای اجتماعی» وجود داشت، اما اوضاع به کلی عوض شده بود و نیاز به شورائی بود که نمایندگی همه اصناف و مردم شهر را بکند. بحث اداره شهر و چگونگی آن به ضرورتی تبدیل شد و برای این امر شورای شهر برای اداره امورات شهر وارد دستور شد. ایده شورا تا جایی که به خاطر دارم این بار اساسا توسط رفیق فواد مصطفی سلطانی و رفقای نزدیک او طرح شد و وارد تشکیل آن شدیم. این شورا نه انتخابی ازطریق رأی گیری، بلکه از نمایندگان همه اصناف وشخصیت ها وجریانات سیاسی در آن شرکت داشتند تا آنجائی که من به یاد دارم اعضای شورا عبارت بودند از:

۱- زنده یاد فواد مصطفی سلطانی ۲- زنده یاد عطارستمی ۳- زنده یاد ابو کریمی ۴- زنده یاد فایق عزیزی مغازه دار ۵- محمد روشن توده که بعدا به حزب دمکرات پیوست ۶- شیخ عثمان خالدی از افراد شناخته شده بود که بعدا به دفتر شیخ عزالدین پیوست ۷- زنده یاد حاج حسن ایزدی ۸ – ملا زاهد امام جمعه ۹- فاتح شیخ و...و کلا ترکیبی از شخصیت های سیاسی و معتمدین آن دوره شهر که عموما از کمونیست ها حرف شنوی داشتند.

این شورا عملا کنترل امور شهر را در دست داشت و همه ارگان های مختلف اداره امور که تشکیل شده بودند یا تشکیل شدند زیر نظر شورا کار می‌کردند. شورا فرمانداری شهر را به محل کار خود تبدیل کرده و مستقر شده بود. همه ادارات از شهرداری تا بانک ها و بقیه ارگان ها کار خود را می‌کردند و شورا عملا کنترلی بر همه امورات داشت. از کنترل قیمت ها و مقابله با گرانفروشی، تا رسیدگی به شکایات و جنگ و مشکلات عدیده‌ای که در سطح

شهر مریوان را چگونه ...

شهر پیش می آمد.علاوه بر این مسجد جامع شهر به عنوان مکانی بزرگ به محل تجمعات، سخنرانی ها و... تبدیل شده بود. تقریبا به طور مرتب شخصیت های خوشنام و اعضای شورای شهر پای ثابت این سخنرانی ها بودند. سخنرانی ها از کانال بلند گوی مسجد جامع به گوش همه مردم شهر میرسید.

اتحادیه دهقانان مریوان:

در این دوران در مناطق مختلف کردستان که به نسبت بسیاری از مناطق ایران از نظر رشد صنعت و... عقب تر مانده و جمعیت زیادی هنوز در روستاها بوده و کشاورزی می‌کردند؛ فئودال ها هم به جنب و جوش افتاده بودند. در بسیاری از مناطق کردستان علاوه بر جریان بارزانی و عوامل مفتی زاده، شیوخ مرتجع و... که همگی با هم و علیه کمونیست ها و آزادیخواهان فعال بودند، پدیده فئودال ها و زمین‌داران هم زنده شده بود. آنها هم فکر می‌کردند فرصتی ایجاد شده و میتوانند حاکمیت خود بر روستاییان را زنده کنند. آنها هم برای این کار در بسیاری مناطق دسته های مسلحی را درست کرده بودند و جاهایی مردم روستاها را زیر منگنه قرار می‌دادند و افرادی را نیز برای خود اجیر کرده بودند.

خلاصه فئودال های مریوان هم فکر می‌کردند شاه که رفته آنها می‌توانند دو باره مالک شوند. «محمد خان کانی سانانی» یکی از آنها و شاید مهمترین از میان آنها بود و در منطقه مریوان اسم و رسمی داشت. او می‌خواست دوباره سیستم ارباب رعیتی را راه اندازی کند و به همین مناسبت فراخوان داده بود سوارکارانی ازسرشیو (یکی از مناطق کوهستانی مریوان) با لباس های عشایری و با اسلحه «برنو» و مجهز، به شهرآمده و در خیابان رژه برونند و مانور بدهند.

بحث اتحادیه دهقانان مریوان و کلا شکل گیری این نهاد در شهرهای مختلف کردستان در حوصله این نوشته نیست و به بحث مستقلی احتیاج دارد. اما از همان اوایل انقلاب، فئودال های بزرگ در کردستان به فکر افتادند که از این فرجه برای بازپس‌گیری زمین های خود از دهقانان و اعمال قدرت خود استفاده کنند. همزمان دهقانان فقیر و کارگران روستایی و بی زمین هم در فکر مصادره زمین ها و تقسیم زمین فئودال ها بودند و این به کشمکشی میان آنها در بسیاری از مناطق روستایی تبدیل شده بود. بعد از قیام و زمانی که شهرهای کردستان به دست مردم و نیروهای سیاسی افتاد، در بعضی مناطق فئودال ها، که در کمیته هایی به نام کمیته های عشایری متحد شده بودند، مردم و انقلابیون و خصوصا جریانات چپ را تهدید می‌کردند که به شهر حمله می‌کنند. در میان احزاب سیاسی کردستان حزب دمکرات در بسیاری مناطق با آنها همدست شد. در مناطق ارومیه و اگر اشتباه نکنم در سوما و برادوست و... فئودال هایی به روستائیان حمله کردند و تعدادی از آنها آواره شدند و به شهر ارومیه رفتند. جمهوری اسلامی هم تلاش می‌کرد از فئودال ها برای نا امن کردن و پس زدن نیروهای انقلابی به کمک کل صفا ارتجاع منطقه از نیروی بارزانی تا مکتب قرآن و شیوخ و... استفاده کند. جمهوری اسلامی در مسلح کردن ارتجاع محلی و پرداخت هزینه های مالی و آماده کردن آنها در کنار سپاه پاسداران که به کردستان اعزام می‌کرد، دست و دل بازی کاملی به خرج داد.

در بسیاری از شهرهای کردستان و روستاها هم نهادها یا تشکلاتی به نام «اتحادیه های دهقانی» شکل گرفت و حتی در دوره ای سعی شد نهادی سراسری از همه آنها برای هماهنگی اتحادیه های دهقانی شکل بدهند و شکل گرفت. اینها همه و خصوصا در مناطق شمالی کردستان که حزب دمکرات نفوذ بیشتری داشت با مقابله این حزب روبرو شدند. حزب دمکرات مقابله با فئودال ها را به نام اینکه جنبش کردستان برای خودمختاری است و نه علیه فئودال های کرد، رسما محکوم می‌کرد. این سیاست حزب دمکرات در همه زمینه ها مقابله با پایین جامعه و همدست شدن با ارتجاع بود و حتی در مقابل اعتصابات کارگری در بسیاری از شهرهای کردستان از کارفرما دفاع می‌کرد و علیه کارگران اعتصابی می ایستاد.

در مریوان هم به دنبال قیام ۵۷ اتحادیه دهقانان به ابتکار کمونیست ها و در اس آنان رفیق گرانقدر فواد مصطفی سلطانی شکل گرفت. این نهاد که مسلح بود در مقابله با ارتجاع اسلامی و ارتجاع محلی و فئودال های مریوان نقش جدی ایفا کرد. اتحادیه دهقانان مریوان عملا در کل این دوره به بازوی مسلح نهادهای توده‌ای و شورای شهر تبدیل شد. هر چند رهبری آن مستقیما در دست فعالین کمونیست بود و ارگانی مستقل از شورای شهر و... بود.

حزب دمکرات کردستان عراق در واقع جریان بارزانی (قیاده موقت) به رهبری کسانی به اسم «ناله هورامی» و «ملا عمر» که دست نشانده وجیره خوار رژیم شاه بود و در دزلی، یکی از روستاهای اطراف مریوان مستقر بودند، یکباره سنگر را عوض کرده مسلمان و طرفدار جمهوری اسلامی و پشتیبان مرتجعین و مکتب قرآن شدند و درمقابل مردم مریوان و بخصوص نیروهای چپ قرارگرفتند.

آنها بارها در مسیر مریوان به «بیه که ره» (قهوه خانه واقع در جاده مریوان سنندج) کمین گذاری کرده و نیروهای ما، مخصوصاً انسانهای انقلابی ومعلمین روستاها را خلع سلاح و کتک کاری می‌کردند. خلاصه اینکه این جریانات تلاش می‌کردند فضای شهر و منطقه را نا امن کنند و علیه شورای شهر و ستاد حفاظتی و کلا مردم آزادیخواه توطئه چینی می‌کردند.

شبی ما ده نفر با دو ماشین برای انجام مأموریت در مسیر جاده مریوان- سنندج در حرکت بودیم، روبروی روستایی به اسم «نژمار» جریان بارزانی برایمان کمین گذاشته بود. قبل ازرسیدن به کمین آنها، ما که در ماشین رفیق محمد آسایش بودیم و کمین را تشخیص دادیم سرعت را خیلی کم کردیم و یکی یکی از ماشین پایین پریده و خودمان را به کنار جاده، که رودخانه هم بود انداختیم. ماشین پشت سر ما دور زد و به شهر برگشت که خبر را به رفقا برساند. ما با مصیبت فراوان همدیگر را یافتیم، بجز زنده‌یاد رفیق محمود لایوسان کهروز بعد در ستاد او را دیدیم.

رفیق محمد آسایش که راننده ماشین ما بود هم با ماشینش بمیان کمین قیاده موقت افتاد. رفیق محمد را دستگیر کردند و کتک کاری مفصل شد و صبح زود دست و پا بسته به مرکز آنها در «دزلی» منتقل کردند. درآنجا ناله هورامی و ملا عمر می‌گویند اعدامش کنید. رفیق محمد شناس می‌آورد و یکی ازدوستان قدیمی زنده‌یاد «کاک بدی» برادر بزرگ رفیق محمد به اسم «شیخ برا» سر می‌رسد و میگوید: دست نگه دارید؛ اگر قراراست این فامیل من را اعدام کنید من را اعدام کنید بهتراست. رفیق محمد را روز بعد با پیکانش آزاد کردند و او هم به ستاد برگشت. خلاصه ما روزانه با چنین پدیده هایی روبرو می‌شدیم و خودمان هم جبرا برای مقابله آماده و تجربه کسب می‌کردیم و البته مردم شهر را هم در جریان قرار می‌دادیم و همین باعث می‌شد مردم زحمتکش ماهیت این جریان ناسیونالیست کرد و بقیه را درک کنند و اینها عمیقا مورد نفرت آنها بودند.

زمان همینطور می‌گذشت تا اینکه محل ستاد را به ژاندارمری شهر که بسیار بزرگ و دارای امکانات و تجهیزات زیادی هم بود منتقل کردیم. به ستاد گزارشی رسید که یکی از افراد قیاده موقت دریکی از محلات دیده شده و بلافاصله ستاد با توجه به عملکردهای ضدانقلابی قیاده موقت دو نفر از رفقای ستاد که در آن محل بودند را برای پیگیری و درخواست آمدن به ستاد دنبال فرد قیاده‌ای فرستاد. رفقا با احترام از طرف می‌خواهند که با آنها به ستاد برود اما او ضمن فحاشی به قصد تیراندازی عقب می‌کشدو اما «عبدالله مینوی» که مامور ستاد بود آماده‌تر از او پیشدستی کرده و او را می‌کشد.

متأسفانه در این گیر و دار یک نفر از اهالی محل هم بدون هیچ گناهی، در حالیکه نان و مواد غذایی را برای خانه گرفته بود به اسم «رشید درخشانی» مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد و جان می‌بازد. که عبدالله هم می‌داند کار خلاف کرده فرار کرده و ناپدید شد.

این ماجرا و تیراندازی عبدالله مینوی بهانه‌ای دست قیاده موقت (جریان بارزانی) و مالکان و شیوخ و مرتجعین مکتب قرآن مفتی زاده داد که گویا ما توانایی اداره شهر را نداریم و تا آنها با پشتیبانی پادگان به شهر حمله کنند و کلا شهر را از دست ما که چپ ها و کمونیست ها در اداره و همه اموارت آن نقش اصلی را داشتیم، درآورند.

لازم به ذکر است که کار با اینها خاتمه نیافت. در تمام این دوران قیاده موقت (حزب دمکرات کردستان عراق متعلق به جریان بارزانی)، قبل از قیام با ساواک و کلا رژیم شاه همکاری می‌کرد و در دوره قیام که در مقابل ما بود و با رفتن شاه در خدمت جمهوری اسلامی بود. آنها اول درروستای دزلی که ۴۰ کیلومتر با مریوان فاصله داشت مستقر بودند. بعد به «بیه کره» که در ۱۵ کیلومتری شهر بود و بعدتر به روبروی روستای نژمار نقل مکان کردند؛ که ما بی‌خبر بودیم و به همین دلیل به کمین افتادیم و چند بار به نزدیک شهر در جایی به اسم «وله زرده کان» که تنها یک کیلومتر با مرکز شهر فاصله داشت و حالا قسمتی از شهر است، آمده و به قصد اشغال شهر مریوان و نا امن کردن آن و ایجاد ترس و رعب در مریوان، در آنجا چادر زده ونیروی زیادی را مستقر کردند که زمینه را برای نارضایتی از ما در میان مردم آماده کنند. آنها از آنجا به طرف شهر با فشنگ های دوخرجه تیراندازی می‌کردند و با این کار هم باعث نا امنی و اعصاب خُردی مردم شدند و هم زمینه را برای مرتجعین داخلی فراهم می‌کردند که راحت‌تر تیراندازی کنند. که در همین رابطه ضربه هم خوردیم. جمعی از رفقا بر اثر بی تجربگی برای تقسیم کار و برنامه نویسی پشت بام ژندارمری رفته بودند درهمین اثنا یکی ازمعلمین کمونیست و عزیزمان زنده یاد «محمود سلیمانی» مورد اصابت گلوله این مزدوران درون شهری قرار گرفت و جان باخت.

همگی در غم از دست دادن رفیق محمود ناراحت و دل‌تنگ بودیم و هرکس به گونه‌ای درفکر جبران این خسارت بود. روز بعد همینکه هوا روشن شد تعدادی از رفقا، به خصوص رفیق «فایق رستمی»

کمونیست ۲۵۲

گفت تمام دسیسه ها ازطرف محمدخان طرح ریزی می‌شود. بروید متر آقای سید محمد رحیم، معمار شهرداری را برابیم بیاورید تا با سانتیمتر دقیق از اینجا تا منزل خان را اندازه گیری کنم. باید امشب این سرای بزرگ خان را با این خمپاره های تلنبارشده ژاندارمری به چاه عمیق و چشمه تبدیل کنیم. این همه گلوله خمپاره را می‌خواهیم چکار؟ رفیق فایق تنهایی شهر را شلوغ و مردم را به تماشای مترآژ کردن و خمپاره‌ها آورده بود و مردم همه حالتی تعرضی داشتند. هنوز مترآژ تمام نشده بود خبر در شهر پیچید و به خان خبر دادند که اوضاع بسیار خطرناک شده و باید فکر جدی بکنند. خان باعجله خودش را به خانه شیخ الاسلام انداخت و ضمن معذرت خواهی تقاضای بخشش کرد و قول داد فورا سوارکاران را به محل های خود بفرستد و او هم پشتیبانی خود را از مبارزات مردم اعلام کرد. جریان بارزانی هم موقتا اطراف مریوان را خالی کرده و به لانه‌هایشان در دزلی خزیدند. به این صورت فضای شهر را آرام کردیم و مرتجعین را مجبور به عقب نشینی کردیم.

اعتصاب کارگران شهرداری

کم کم مشکلات دیگری دامان ما را می‌گرفت و ما هم به دلیل نداشتن افقی روشن و برنامه‌ای از پیشی و با دورنما، جبرا اتفاقات روز مسیرمان را تعیین می‌کرد. تنها چیزی که روشن بود این بود که می‌خواستیم حکومت پهلوی برود و وقتی هم رفت خمینی و جریان اسلامی را نه قبول داشتیم و نه حاضر بودیم امورات شهر را به آنها بسپاریم. به علاوه ما خواهان دخالت مردم در سرنوشت خود، خواهان وسیعترین آزادی های سیاسی و خواهان رفاه عمومی، عدالت و برابری بودیم.

کارگران شهرداری بیکار بودند. ازشهرداری درخواست کار و یا حقوق کرده بودند و شهردار گفته بود کار نیست اگر دوست دارید کانالی که از محله دارسیران به سوی استادیوم شهر ساخته‌اید را خراب و دوباره بسازید تا درخواست پول برای کارتان بدهم.

کارگران ناراحت از این تصمیم شهردار و از طرف دیگر بی پول، ناچارا جلو شهرداری تجمع کرده بودند. نزدیکی های ظهر بود که ما سه نفر (رفقا زنده‌یاد عطا رستمی، زنده‌یاد طهمورث اکبری و من محمد راستی) با اطلاع از جمع شدن کارگران شهرداری و اعتراض آنها به محل تجمع آنها رفتیم. در مقابل شهرداری چند دقیقه‌ای به حرف های کارگران و اعتراض و بحث های آنها گوش دادیم. بعد ما سه نفر با هم مشورتی کردیم وتصمیم گرفته شد برویم داخل ساختمان شهرداری. رفیق عطا، که هم شناخته شده تر بود و هم اتوریته بیشتری داشت با صدای بلند این تصمیم را اعلام کرد و دریک لحظه در شهرداری را بازکردیم جلو دقتر رفتیم. شهردار فرار کرده بود. وارد دقتر شدیم و یکی از کارگران باکفش رفت روی میز شهردار کوبید و با صدای رسا فریاد زد «رفقای کارگر می‌دانید من حالا کجا هستم؟» و خودش جواب داد و گفت نه نمی‌دانید. این میز زیر پای من همان میزیست که تا یک ساعت پیش از پشت شیشه‌ها هم اجازه دیدنش رانداشتیم و کسی پشت این میز بود حوصله شنیدن حرفهایمان را نداشت. پس همین حالا اگر کشته هم شوم فدای اتحاد وهبستگیمان و شعا سر داد «زنده باد برادری ما و اتحاد و هبستگی ما» و جمعیت سیصد نفری با صدای بلند شعار را بارها تکرار کردند.

ما سه نفر باهم مشورتی کردیم و تصمیم گرفتیم آنها را دعوت به انتخاب نمایندگانی برای پیشبرد کارها کنیم. رفیق عطا رستمی خطاب به کارگران گفت «این اول کار است و برای پیشبرد کارها بایستی نماینده انتخاب کنید. « همه کارگران باهم گفتند «شما سه نفر نماینده ما. « رفیق توضیحات زیادی داد که باید از میان خودتان باشد ما هم در کنارتان هستیم. عاقبت ۱۱ نفر را به عنوان نماینده انتخاب شدند و ظایف ابتدایی هم مشخص شد که عبارت بود از: پیگیری خواست ها، درجریان گذاشتن اهالی شهر و طلب کمک و پشتیبانی ازخواست ها، گزارش دهی به متحصنین و...

عملا ساختمان شهرداری با رفتن کارگران به داخل آن در دست کارگران اعتصابی بود. سماور بزرگ شهرداری را روشن کردیم و جای کارگران حاضر شد و کارگران درون شهرداری به تحصن نشستند. خبر تحصن در شهر پخش شد و حمایت از کارگران اعتصابی نیز راه افتاد. مردم شهر با جمع کردن کمک غذایی و میوه و...برای کارگران اعتصابی و به علاوه با حضور در محل، کارگران را حمایت کردند. سه شبانه روز اعتصاب ادامه داشت. در این مدت محل اعتصاب و تجمع کارگران تبدیل به میدان بحث و گفتگو از خواست و مطالبات، وضع زندگی کارگران، چه کردن و نکردن شده بود. بحث ضرورت حفظ اتحاد و هبستگی کارگران، تشکیل صندوق کمک به اعتصاب، و به علاوه چگونه ادامه اعتراض محور جدی بحث ها در میان کارگران بود. سه روز از اعتصاب گذشت و شهردار هم فرار کرده بود و معلوم نبود نهایتا به کجا خواهیم رسید.

ما سه نفر در این مدت با کارگران بودیم و نهایتا با پیشنهاد ما

←

کمونیست ۲۵۲

شهر مریوان را چگونه ...

مبنی بر رفتن به سنندج و انتقال اعتراض به مرکز استان راهی برای بیرون آمدن از بن بست و تامین مطالبات را پیشنهاد کردیم. رفتن نمایندگان و همراه شدن ما به سنندج از جانب کارگران با استقبال روبرو شد. روزچهارم، یازده نفر نماینده و ما سه نفر با اتوبوس به استانداری سنندج رفتیم. تا رسیدن به سنندج مرتب بحث و گفتگو داشتیم و چگونگی ادامه اعتراض را بررسی می‌کردیم. تصمیم گرفتیم اگر در سنندج فوراً جواب مثبت به خواست کارگران را ندادند، کارگران و مردم شهر را به پشتیبانی از اعتراضمان دعوت کنیم و همزمان دو نفر از جمع ما به مریوان رفته و بقیه کارگران را به سنندج بیاوریم و اعتراض جمعی خود را در مرکز استان ادامه دهیم.

همینکه وارد استانداری شدیم نگهبان جلوی درب ورودی مانع رفتنمان به داخل شد. توضیحاتی داده شد تا به استاندار اطلاع دهد. با رفتن نگهبان جهت رساندن پیام ما به استاندار، ما هم وارد استانداری شدیم و همراه نگهبان وارد دفتر استاندار شدیم. سخنگوی کارگران موضوع را به روشنی توضیح داد و اعلام کرد که ما به پول احتیاج داریم و ماجرای تحصن کارگران را برایش توضیح داد. استاندار گفت: خب اوضاع عوض شده و همه جا اینطوره، فعلاً پولی درحساب نداریم و عجله نکنید در اولین فرصت موضوع را حل میکنیم. در جواب یکی از کارگران گفت: ما هم عجله نداریم اینجا هستیم تا کارمان روبراه میشه.

در دومین روز تحصن، استاندار مُصر بود که سریع دفتر را ترک کنیم چون کارهای استانداری تعطیل شده بود و اخطار دادند در غیر اینصورت توسط محافظین ما را بیرون می‌کنند. آنروز و شب هم ماندیم. روز سوم تحصن سخنگو بلند شد رو به استاندار گفت: خب شما به جای جواب به خواست ما اینگونه تهدید می‌کنید ما هم ناچاریم کارگران و مردم انقلابی سنندج را در جریان اعتراضمان قرار دهیم و تقاضای پشتیبانی کنیم و دو نفر را هم بفرستیم مریوان تا بقیه همکارانمان را که سیصد نفر هستند به اینجا بیاورند.

همینکه استاندار این حرفها را شنید از طریق تلفن مقامات بالا را در جریان قرار داد و با آنها مشورت کرد. در بعدازظهر سومین روز تحصن همینکه استاندار وارد سالن شد گفت خیر خوبی برایتان دارم و آن اینکه مبلغ ۶۵۰۰۰۰۰ تومان (شش میلیون و پانصدهزارتومان) به حساب شهرداری برای کارگران شهرداری مریوان ریخته شده و این دسته چک ها به شما داده میشه تا ماهیانه به هر نفر ۴۵۰ تومان به عنوان وام بیکاری با در دست داشتن چک با امضا نماینده خودتان و مهر شهرداری تحویل بگیرید. دفترچه‌های چک را تحویل گرفتیم.

همه از این خبر خوشحال بودیم و بعدازظهر همان روز بعد از بحث کوتاهی سر پیروزی کسب شده و ارج نهادن به اتحاد و همبستگی کارگران، پایان تحصن اعلام شد و به مریوان برگشتیم. روز بعد دوباره در شهرداری تجمع کردیم برای دادن چک و پیشبرد کارها و تقسیم کار کردیم. قرار بر این شد که دفترچه‌ها و مهر تحویل من داده شود و هر روز دو نفر از نمایندگان برای ردیف کردن و کنترل و به صف کردن کارگران در محل حضور داشته باشند. دبیرستان فرخی را برای این کار انتخاب کردیم و در سالن بزرگ آن میز و صندلی و دفتر و دستک برقرار کردیم و شروع به نوشتن اسم و مشخصات و تاریخ پرداخت مبلغ ذکر شده در چک (۴۵۰ تومان) به کارگران کردیم تا از بانک ملی تحویل بگیرند. این مبلغ فقط برای یک ماه بود و ماه بعد در همان تاریخ دوباره می‌بایستی با در دست داشتن چک جدید پول دریافت کنند.

درمدت کوتاهی خبر میان کارگران و مردم شهر و روستا ها پچپید و روزانه مردم زیادی برای وام بیکاری به ما مراجعه می‌کردند. اوایل قرار بر این بود وام بیکاری فقط به کارگران شهرداری پرداخت شود و اما در ادامه کارگران تصمیم گرفتند و گفتند به همه کارگران بیکار در شهر یا روستا که مراجعه می‌کنند وام بیکاری بدهند. این پیروزی در آن دوره هم تجربه جدیدی بود که ما نداشتیم و کارگران این شهر هم نداشتند، و هم در آن شرایط فلاکت بار حداقلی برای تامین زندگی بود که ارزشمند بود و به علاوه اتحاد و همبستگی بزرگی را در میان کارگران و خانواده های آنها ایجاد کرد که سال ها در میانشان بازگو می‌شد. نا گفته نماند ما سه نفر نیز که در کل این جریان همراه آنها بودیم عملاً به بخشی از ماجرا تبدیل شدیم. خود ما مقداری آموختیم و نه تنها در میان کارگران بلکه در شهر مریوان و در میان مردم زحمتکش اعتبار و اتوریته ایی پیدا کرده بودیم.

اتحادیه زنان

کم کم و پله به پله در عرصه های مختلف سازماندهی مردم محروم شکل می‌گرفت و بعد از شورای شهر و ستاد حفاظتی و اعتراضات کارگران شهرداری و موفقیت های به دست آمده، سازماندهی نهادی برای زنان هم وارد دستور شد. دراین اوضاع بود که به همت

زنان چپ و کمونیست، که هرچند تا این مقطع هم درتظاهرات ها و کلیه امور نقش فعال داشتند، محلی را برای فعالیت های خود جهت پیش برد برنامه هایشان به نام «اتحادیه زنان مریوان» انتخاب کردند و همین عنوان را با تابلویی به درب آن نصب کردند. که اسامی تعدادی از این رفقا عبارت بودند از: فاطمه محمدی، ملکه مصطفی سلطانی، گل‌باخ سلیمی، چیمن دارابی، طلعت خالدی، پرشنگ امجدی، پرشنگ کنعانیان، سعدیه نسیمی، مهری گدازگر، نسرین سلیمانی، شمسی سلیمانی، ناهید محمدی، فراس‌ت قاسم نژاد، شرافت قاسم نژاد، مرضیه فریقی، سوسن فریقی، نسرین ایزدی، نسرین دارابی، دلپله رستمی و.... این ماجرا و جمع شدن این تعداد از زنان و دختران به عنوان فعالین این میدان، که همه چپ بودند در شهری مانند مریوان پدیده کوچکی نبود.

واقعیت این است که فضای جامعه کردستان از بسیاری زوایا نسبت به شهرهای بزرگ خارج کردستان متفاوت و از نظر فرهنگی عقب مانده تر بود. شهر مریوان نیز به دلایل زیادی حتی به نسبت بسیاری از شهرهای دیگر کردستان فضای مردسالارانه بیشتری در آن حاکم بود. به هر صورت نفس تشکیل یک نهاد زنان با هر محدود نگرئی‌ای که حتی خود ما چپ های آن دوره داشتیم، باز یک پیشروی مهم به حساب می آمد و حرکتی علیه، هم عقب ماندگی فرهنگی جامعه بود و هم علیه ارتجاع تازه به قدرت رسیده و ارتجاع مذهبی.

در این دوره و کلا بعد از قیام ۵۷ نهادهای زنان در شهرهای مختلف کردستان شکل گرفتند و هر جا اسمی را برای خود تعیین کردند. در مریوان این نهاد به اسم اتحادیه زنان کار و فعالیت داشت. دفتر اتحادیه زنان مریوان در یکی از ساختمان های شهر بود و عملاً این هم به مرکزی بر سر مباحثات زنان و... تبدیل شده بود. این نهاد در سطح شهر به مرکزی تبدیل شده بود برای مراجعه زنان و جلسات بحث در خود دفتر آنها و شرکت طیفی از زنان که اساسا مراجعین به دفتر آنان بودند. آموزش های بهداشتی نیز به زنان از کارهای آنها در دفتر شان بود. آنها اکیپ هایی را برای روستاهای مختلف می‌فرستادند، زنها را جمع می‌کردند و آموزش های بهداشتی می‌داند. مواقعی کمک های درمانی و پزشکی می‌کردند. از حق و حقوق زنان میگفتند و... این اکیپ ها معمولا از جانب اتحادیه دهقانان یا ستاد حفاظتی امنیتشان به عهده گرفته می‌شد و کسانی را برای تامین امنیت آنها، که مسلح بودند همراهشان می‌فرستادند. درهمین اثنا دانش آموزان چپ و انقلابی هم «کانون محصلین» را برپا کردند و فعالانه دوش به دوش بقیه رفقا درحال انجام کارها بودند.

خلع سلاح و تسخیر مقر سپاه پاسداران

بعد از قیام ۵۷ و سقوط رژیم پهلوی مدتی طول کشید که ارتجاع اسلامی مردم انقلاب کرده را عقب براند و حاکمیت خود را مستقر کند. این دوره از قیام ۵۷ تا خرداد ۶۰ بود. در کردستان شهرها در دست مردم و نیروهای سیاسی بود. رژیم سلطنتی شکست خورده بود اما ارتش و دستگاه سرکوب آن به مقدار زیادی دست نخورده باقی ماند. شهرها در تسخیر ما بود اما همه جا پادگان ها و حتی در قلب شهرها مراکز نظامی و... به ارتجاع تازه به قدرت رسیده واگذار شد و به اولین پایه های جمهوری اسلامی تبدیل شد. از همان بعد از قیام تقویت این مراکز توسط جمهوری اسلامی اولین قدم ها برای آماده کردن امکانات کافی و مهمات جهت حمله به شهرها و شکست انقلاب کنندگان بود. همه باقیمانده های حکومت پهلوی از ساواک تا عوامل آنها و کل ارتجاع ضد انقلاب به جمهوری اسلامی شیفت کرد و در کنار پادگان و... به بخشی از دستگاه سرکوب حاکمیت جدید تبدیل شدند.

به علاوه تلاش همه جانبه‌ای برای تقویت پادگان ها از هر نظر انجام گرفت و ستون های نظامی و نیروهای سپاه‌پاسداران از خارج کردستان به پادگان ها راه افتاد. در این مسیر علاوه بر مکتب قرآن و نیروهای بارزانی پدیده حزب دمکرات کردستان هم که به خمینی لیبیک گفته بود و در کل این دوران تلاش می‌کرد مخفیانه با آنها توافق کند و به جمهوری اسلامی بپیوندد، یک پدیده جدی بود. در تعدادی از شهرها ستون های نظامی با توافق و حتی با اسکورت حزب دمکرات توانست خود را از حمله مردم کردستان مصون بدارد و به پادگان های برسند.

در مریوان به کمک جریان مفتی زاده ومکتب قرآن، تعدادی از مالکان، قدیم ساواکی ها با پشتیبانی پادگان که آنها را تا دندان مسلح کرده بود توانستند ساختمانی که قبلاً برای ساواک ساخته شده بود را به مقر و قرارگاه تبدیل کنند و تابلوی بزرگی که روی آن نوشته بود «مقر سپاه پاسداران مریوان» را بالای در ورودی زده بودند. اینجا حتی تعدادی از سپاه پاسداران را دور از چشم مردم و به کمک مکتب قرآن و... وارد کرده بودند.

حملات جمهوری اسلامی به انقلاب کنندگان و مردم برای استقرار و تحکیم موقعیت خود در همه شهرها شروع شده بود. حمله به

۱۵

دانشگاه ها و حمله به زنان و راه انداختن نیروهای حزب‌الله، فضای شهرهای بیرون کردستان را تغییر داده بود. در ترکمن صحرا و سوما برادوست کشتار زیادی راه انداختند. دوره دولت بازرگان بود و رادیو و تلویزیون و رسانه های سراسری تبلیغات وسیع و زهراآگینی علیه مردم کردستان و خصوصاً نیرو های کمونیست به راه انداخته بودند. معلوم بود اینها زمینه چینی لشکر کشی به کردستان و استقرار جمهوری اسلامی و شکست این آخرین سنگر انقلابیون ۵۷ است. رادیو و تلویزیون مریوان هم که دست نخورده باقی مانده بود و به جمهوری اسلامی پیوسته بود، به بلندگوی پروپاگاندا ارتجاع به قدرت رسیده تبدیل شده بود.

برای اعتراض به دولت بازرگان و تبلیغات دروغین رسانه های آنها و به علاوه علیه برنامه‌های رادیو و تلویزیون مریوان، فرخوان تظاهرات بزرگی ازطرف ستاد حفاظتی شهرستان مریوان به مردم داده شد. زنده یاد عطا رستمی همه مردم و ارگان های دخیل در اداره و امنیت شهر را مطلع کرده و از جمله اتحادیه دهقانان که در روستاهای اطراف مریوان مشغول گشت های سیاسی-نظامی بودند را در جریان گذاشت. رفیق عطا رستمی نامه‌ای بدین مضمون نوشت که «رادیو و تلویزیون تبلیغات ضد انقلابی را هر روز بیشتر کرده و از اینها بدتر، مکتب قرآنی ها مقرر سپاه پاسداران برپا کرده‌اند وامنیت شهر را به کلی به خطر انداخته‌اند. به همین دلیل دیگر تحملی برایمان نمانده است و می‌خواهیم طی تظاهرات وسیعی به آنها اخطار داده و از آنها بخواهیم به صف مردم بپیوندند. لذا دراین رابطه نیاز به شرکت شما داریم. « و آنها را درجریان گذاشت. رفقا از این تصمیم استقبال کردند و از طرف ستاد چند دستگاه ماشین برای انتقال رفقا ترتیب داده شد. این اتفاق مصادف بود با ۲۳ تیر ماه ۱۳۵۸.

نیروی مسلح اتحادیه‌ی دهقانان مریوان و تعدادی از مردم مسلح که از جمله از نیروی حفاظت بودند در تظاهرات شرکت و امنیت آن را تامین می‌کردند. هر چند اکثراً لوله‌ی اسلحه‌ها رو به هوا و با خوشه‌ایی گندم برای جلوگیری از تحریک تژئین شده بود اما زمانی که صف تظاهر کنندگان به ساختمان رادیو و تلویزیون رسید، قطعنامه‌ای ازطرف جمعیت در محکوم کردن این جهت گیری دستگاه تبلیغاتی توسط یکی از رفقا قرائت شد. در این اعتراض عمده کارمندان و کارکنان رادیو و تلویزیون درکنار جمعیت ایستادند و از خواست ها پشتیبانی کردند. صف عظیم تظاهرات با موفقیت و شعاردادن آنجا را ترک کردیم و در هنگام برگشت و زمانی که در مسیر خود به مقابل مقر سپاه پاسداران رسیدیم، شعارها عموماً علیه جمهوری اسلامی سر داده می‌شد. افراد مستقر درمحل رو به جمعیت سنگر گرفته و همین باعث شد مردم بیشتر عصبانی و تحریک شوند و همانجا علیه مفتی زاده شعار داده شد. بلندگو که دست یکی ازرفقا زنده یاد «عطا رستمی» بود از طرف جمعیت از آنها خواست که بیایند و به این جمعیت ملحق شوند. هنوز حرف های رفیق تمام نشده بود که مزدوران با رگبار و تیراندازی به سوی جمعیت جواب دادند که متأسفانه سه نفر از عزیزانمان مورد اصابت گلوله مزدوران قرار گرفتند و در همانجا جان باختند. اسامی جانباختگان عبارت بود از رفقا «رئوف کهنه پوشی» معلم دلسوز و کمونیست خوشنام، «محمد درسید» رهبر کارگری و «محمود بالکی» کارگر انقلابی. بعد از این ماجرا تحملی برای مردم نماند و در مدت بسیارکوتاهی مقر و نیروهای مستقر در آن به تصرف تظاهر کنندگان در آمد که تعدادی از آنها کشته و زخمی شدند. بدین صورت این سنگر ارتجاع هم سقوط کرد. رژیم بدعتر اعلام کرد که ۲۵ کشته داشته و از این تعداد ۱۳ نفرشان ازاعضای سپاه پاسداران بوده‌اند.

کوچ تاریخی مردم مریوان

رژیم قصد اشغال و حمله به شهرهای کردستان و از جمله مریوان را داشت. بدین منظور از تهران و کرمانشاه ستون هایی را به طرف کردستان گسیل داشته بود. اما کاردانی و دقت رفیق فؤاد و رفقایاش از طرفی و شجاعت و فداکاری مردم انقلابی کامیاران که در مقابل آن ستون ها ایستادند و ادامه حرکت آنها را سد کردند ازطرف دیگر، این حمله به مریوان را منتفی کرد. مرتب هیئت هایی از طرف جمهوری اسلامی برای مذاکره با شورا جهت تحویل شهر به مریوان می‌آمدند. در این اوضاع نابسامان شورا به شورای انقلابی تبدیل شد و دو بار هیئت دولت متشکل از فرمانده پادگان به اسم «شیبانی» با استاندار و از طرف شورا زنده یاد رفیق عطا رستمی و چند نفر از اعضای شورا به مذاکره نشستند اما به نتیجه‌ای نرسید. برای بار سوم که زنده یاد فؤاد مصطفی سلطانی از مهاباد برگشته بود، همان هیئت نزد شورا آمدند. گفتند دستور آمده و ما باید در شهر مستقر شویم و من (فرمانده پادگان) مخالف جنگ و حمله به مریوان هستم اما مجبوریم وارد شهر شویم. رفیق فؤاد هم گفت «من هم مخالف جنگ هستم. مردم همگی از جنگ بیزارند اما ما و مردم حاضر به تحویل شهر به جمهوری اسلامی نیستیم.» پادگان مریوان در جاده مریوان به سقر و بیرون شهر مریوان و البته در ۳ کیلومتری شهر واقع بود.

←

شهر مریوان را چگونه ...

رفیق فواد و جمعی دیگر از رفقا با فرمانده پادگان در مدرسه‌ی روبروی مقر اتحایه دهقانان جلسه‌ای برگزار کردند که در آن شبیانی از اینکه دستور آمده و باید داخل شهر شویم کوتاه نیامد و این جلسه هم بی نتیجه تمام شد.

جمع شورا با نگرانی به حیاط مدرسه که جمعیت زیادی از همشهریان انتظار نتیجه مذاکره را داشتند آمدند همه ناراحت و مضطرب بودند و جمع رفقا هم در فکر چه باید کرد، به هم نگاه می‌کردند. عاقبت یکی از رفقا زنده‌یاد «سعید دارابی» که تجربه کوچ دارسیران را داشت می‌گوید «اینطور که اینها تصمیم گرفتند مگر مردم شهر را خالی کنیم. « رفیق فواد و بقیه رفقا با روی گشاده انگار که راهی پیدا شده به همدیگر نگاهی می‌کنند و می‌گویند «کوچ. « در نهایت تصمیم گرفته میشود که کوچ مردم به خارج شهر را سازماندهی کنیم. به همین منظور یکی از رفقا از بلندگوی مسجد جامع مردم را دعوت به حضور در مسجد کرد و موضوع جنگ افروزی رژیم را به اطلاع عموم رساند و اینکه ما هم جنگ نمی‌خواهیم. سرانجام ضمن بحث و برگزاری جلسات زیاد میان خودمان و فرمانده پادگان، ما به این نتیجه رسیدیم که برای ممانعت از کشتار مردم، شهر را خالی ازسکنه نماییم و فقط نیروهای مسلح مردم در شهر بمانند و از شهر حفاظت کنیم.

به این صورت تصمیم به تخلیه شهر گرفته شد و مسئله با مردم در میان گذاشته شد و مسله کوچ با استقبال گرم حاضرین در مسجد روبرو شد وتصمیم گرفته شد موضوع سریعا به کل مردم شهر اطلاع داده شود.

زنده‌یاد «حسین زینتی» باماشینی که بلندگو رویش نصب بود همه‌ی همشهریان را در جریان گذاشت که برای جلوگیری از جنگ و خنثی کردن توطئه رژیم شهر را خالی کنیم و به محل تعیین شده (مناطق جنگلی در بیرون شهر در کنار روستایی به اسم کانی میران) کوچ کنیم.

تمام همشهریان غروب همان روز ۳۰ تیر ۱۳۵۸ بار و بندیل بسته به محل تعیین شده که درفاصله‌ی ۱۵ کیلومتری، که فقط چند کیلومتر با مرز عراق فاصله داشت، رفتند. بدین صورت شهر خالی از سکنه شد و کوچ تاریخی و ارزشمند مردم انقلابی مریوان به رهبری کمونیست ها و دلسوزان شکل گرفت. نیروهای نظامی ما، تعدادی برای حفاظت از اردوگاه و بقیه هم درسنگرهای خود در شهر مریوان و بلندی های مشرف به شهر باقی ماندیم.

اردوگاه «کانی میران»

زنده‌یادان رفقا فؤاد مصطفی سلطانی و عطا رستمی با رفیق فاتح شیخ در جلسه‌ای ضمن بحث اهمیت کوچ می‌گویند «اگر بتوانیم مردم را برای فقط سه روز قانع به ماندن در اردوگاه کنیم کار بسیار بزرگی را انجام داده‌ایم. « برای این منظور رفیق فاتح را برای اداره اردوگاه و مسؤل اردوگاه تعیین شد. ایشان نیز زنده یادر رفیق علی کهنه پوشی (علی فایق) را به عنوان همکار خود انتخاب کرد.

اسکان مردم یک شهر در مناطق جنگلی مریوان با امکانات ابتدایی ما و به علاوه کمبود تجربه و... کار ساده‌ای نبود. اما همدلی میان این مردم، اعتمادی که به ما داشتند، روحیه تسلیم نشدن و ایستادن در مقابل قلندری جمهوری اسلامی و دفاع آنها از دست آوردهایی که در انقلاب ۵۷ کسب کرده بودند و به علاوه، سازمان و نهادهایی که شکل داده بودیم، همگی کار ما را ساده کرده بود. سازماندهی مردم یک شهر و تامین امکانات مختلف غذایی، دارویی، زیستی و... کاری پیچیده بود اما برای این کار مردم یک شهر نیروی ما بود و با این نیروی عظیم و متحد هر کار نشدنی‌ای عملی میشد.

تمامی چادرهای موجود را برای خانواده ها زده بودیم اما اکثر خانواده‌ها به کمک همدیگر با شاخه و برگ های درخت بلوط که اطرافشان را پوشانده بود، آنچنان کپرهای قشنگی درست کرده بودند که انگار حالا حالاها در این اردوگاه ماندگار بودند. ساکنین اردوگاه برای اداره‌ی امور و حفاظت و تهیه‌ی تدارکات و امکانات پزشکی و... اکیپ هائی را سازمان داده و این اکیپ ها تقسیم کاری را دردستور گذاشته بودند. هرچند اکثر کارها داوطلبانه بود، مثلا «صبح زود که هنوز مردم بیدار نشده بودند در آن هوای گرم ماشین ده تن رفقای عزیز زنده‌یاد «فاتح مدرسی» و«عبدالله نه‌حه رهش» (دانی عبه‌عزیز) به اندازه تمام اردوگاه یخ آورده و مستقیماً بین کپر ها تقسیم می‌کردند. مردم روستاها و شهرهای دیگر برای کمک به مردم کوچ کرده روزانه انواع خواربار و مواد مورد احتیاج را جمع کرده و به محل می‌رساندند. کوچ مردم مریوان بود اما این کار به کمک مردم در کل روستاها و شهرهای دیگر و حمایت های بی دریغ آنها ممکن شد. هر روز صبح زود تویوتاهایی پراز خوار و بار (نان، ماست، کره، دوغ، میوه، برنج، روغن...) از روستاهای اطراف به محل می آمدند و وسایل خود را تحویل مسئولین مربوطه می‌دادند و این وسایل در کپر بزرگی که مربوط به تدارکات بود نگهداری می‌شد و بعد به دست مردم میرسید.

در همین رابطه سرپرست اردوگاه به شورای روستاهای دور دست نامه می‌نوشت که کمک های محل خود را جمع آوری کرده، تا تیم های حمل و نقل ترتیب انتقال را بدهند. خیلی وقت ها تیم حمل و نقل فرصت جمع آوری کمک های روستا ها را نداشت اما جمعی از اهالی روستاها با وسایل و کمک های گردآوری شده می‌آمدند برای ابراز پشتیبانی و دیدار از مردم انقلابی مریوان.

همچنین درمحل، کپری برای مریض های اورژانسی ساخته شده بود که تعدادی از پزشکیاران از جمله رفقای جان باخته عثمان حقیقت، هوشنگ مجاوری و دکتر بهمن آنجا بودند و مریض های سرپایی را درمان می‌کردند. نیروی نظامی نیز محلی برای خود داشت که حفاظت شبانه روزی اردوگاه را به عهده داشت. برای تهیه‌ی غذا هر چند تقسیم کارشده بود و آشپز و کمک آشپزهایی درتیم های معینی سازماندهی شده بود اما اکثرا داوطلبانه بود. همینکه غذا حاضر می‌شد از بلندگو اعلام می‌شد و به شیوه‌ای منظم غذا را تقسیم می‌کردند.

مردم شهر مریوان در این کوچ تنها نبودند. کمک های زیادی از شهرهای مختلف کردستان که توسط انقلابیون و اساسا کمونیست ها و جمعیت های دمکراتیک مختلفی که در شهرهای کردستان به نام های جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب و...، که کومله درآن نقش جدی داشت و... توسط فعالین و نیروهای چپ سازمان یافته بود به مردم مریوان می‌رسید. لازم به ذکر است در این جمعیتها طیف زیادی از فعالین چپ از فعالین کومه له تا پیکار، اتحادیه کمونیستها و.. تعداد زیادی از کسانی که با هیچ جریانی هنوز نرفته بودند، شرکت داشتند. چریکهای فدای در هیچ شهر با جمعیتها نرفتند و دفاتر خود را داشتند. در موردی، پادگان مریوان مسیر کامیون های حامی کمک مردم سنندج که از نزدیکی پادگان به مریوان عبور می‌کردند، را سد کرد و ۱۶ نفر سرنشینان این کامیون ها را دستگیر کرد. این ماجرا جرقه‌ای شد و در سنندج در اعتراض به این حرکت و برای آزادی دستگیر شدگان و حمایت از کوچ مردم مریوان ابتدا در جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب به این نتیجه رسیدند که به طرف مریوان مسیر ۱۳۵ کیلومتر را راهپیمایی کنند. فوراً این ماجرا در شهرهای دیگر هم به راه افتاد و مردم از شهرهای مختلف برای حمایت از مردم مریوان و کوچ آنها دست بکار شدند. راهپیمایی از شهرهای سنندج، سقز، بوکان و بانه و... به طرف مریوان و برای حمایت از مردم این شهر به راه افتاد. از سنندج بالغ بر ۱۰ هزار نفر به طرف مریوان راهپیمایی کردند و هزاران نفر از سقز و بقیه شهرها دست به راهیمایی به سمت مریوان زدند. همه این راهپیمایی ها به ابتکار جمعیت های دفاع از انقلاب و حمایت بقیه جریانات چپ و انقلابیون انجام گرفت و تأثیرات عمیقی بر مردم مریوان و کلا فضای سیاسی و انقلابی شهرهای کردستان گذاشت. مردم انقلابی سنندج، سقز، بانه و..... با پای پیاده شش شبانه روز فاصله‌ی حدود ۱۳۵ کیلومتری راهپیمائی کرده و باسردادن شعار و سرودهای انقلابی خود را به هم زنجیرانشان در اردوگاه رساندند.

هنگامی که هنوز کیلومترها مانده بود به محل برسند مردم زیادی به استقبال این عزیزان شتافتند. ناگفته نماند در مسیر به هر روستائی می‌رسیدند مورد استقبال گرم و پذیرائی مردم روستاهای مسیر قرار می‌گرفتند. در همه این راهپیمایی ها نیروهای حفاظتی که مسلح بودند امنیت آنرا حفظ می‌کردند. اکیپ های مختلف از پزشکی تا تدارکاتی در کل این مسیر نیاز های مردم را تامین می‌کردند. مسأله کوچ و این راهپیمائی تاریخی آنچنان همبستگی، فداکاری و ازخودگذشتگی، رفاقت، دوستی وصمیمیتی میان مردم بوجود آورد، که هنوز بعداز ۴۱ سال زبانزد خاص و عام است. لازم به ذکر است حزب دمکرات کردستان ایران در این راهپیمایی شرکت نکرد، آنها در آن دوره تلاش می‌کردند جمهوری اسلامی را قانع کنند که با آنها توافق و گوشه لحافی هم به آنها برسد.

نتیجه مذاکرات با هیئت جمهوری اسلامی و باز گشت به شهر

به دنبال کوچ تاریخی مردم مریوان چندین دوره مذاکره با نمایندگان جمهوری اسلامی، از فرمانده پادگان تا هیئت های اعزامی از تهران انجام گرفت. آخرین هیئت اعزامی از تهران عبارت بود از چمران، آیت الله لاهوتی، آیت الله اشرفی و ظهیر نژاد. نمایندگان رژیم خواهان تحویل شهر، خلع سلاح نیروهای مسلح و برگشتن مردم به شهر و سپردن همه امور به حاکمیت بودند. آنها همه تلاش خود را می‌کردند که تسلیم شویم و همه چیز را به آنها واگذار کنیم و اما نمایندگان مردم هم که بطور ثابت رفیق فواد مصطفی سلطانی را همراه داشتند، تن به خواست هیئت دولت نمی‌دادند.

از مذاکرات هیچگونه تسلیم طلبی و سودی عایدشان نشد و در آخرین مورد که به مریوان آمدند از نمایندگان مردم اجازه خواستند تا خود به میان مردم مستقر در اردوگاه «کانی میران» بروند و خود مستقیم با مردم صحبت کنند. به آنها اجازه داده شد. و آنها چندین زیل و ماشین مسافربری با خود به اردوگاه آوردند با این هدف که مردم را مرعوب کنند و بتوانند در میان مردم تفرقه ایجاد کرده و تعدادی را با خود به شهر برگردانند. سخنرانی های پر آب و تابی کردند اما

هیچ دستاوردی نداشتند. از هر گوشه و کناری با طعنه، توپ و تشر زنان و مردان و جوانان روبرو می‌شدند. در این میان زن جسور و مبارزی به اسم طلا خاتم طاقت نیاورد و با صدای بسیار بلند و رسا سرشان داد زد و گفت «دنبال ما آمدید که با شما برگردیم شهر، مگر خودمان وسیله نقلیه نداریم که شما ماشین آورده اید؟» طلا خاتم دستش را به سمت یکی از درخت های بلوط کنارش برد، مشتى از برگ های بلوط دم دستش را کشید و گفت حاضریم سال ها این برگ ها بخوریم ولی حاکمیت شما را قبول نکنیم. و برگ ها را به دهان گذاشت و جوید. این عمل انقلابی با تشویق جمعیت روبرو شد. هیئت رژیم همینکه این صحنه ها را دیدند دست از پا درازتر به شهر برگشتند و دوباره دست به دامن شورای شهر شدند که مردم را به شهر باز گردانند.

این روز هم مثل هر روز بعد از جلسه رفیق فؤاد به اردوگاه بازگشت و ضمن قدردانی از تمام فداکاری ها و زحمات مردم، نتیجه مذاکرات و کوچ را اینگونه اعلام کرد و از مردم خواست با توجه به بر آورده شدن خواست اصلی، که گریز از جنگ بود به شهر برگردیم. در این مرحله عملا حاکمیت عقب نشست و مذاکرات به نتایجی رسید که نمایندگان مردم آن را مثبت ارزیابی کردند و مردم هم این نتایج را پذیرفتند.

رفیق فواد نتیجه مذاکره و توافق را چنین اعلام نمود:

۱- شهر توسط شهرداری بدون حمل اسلحه و با باتوم اداره شود.

۲-نیروی مسلح از هیچ طرفی در شهر نباشد.

۳- پایان کوچ اعلام شود و مردم به شهر بازگردند.

همه مردم با شادی و شور و شوق زیاد از سخنان رفیق فؤاد استقبال کردند. نهایتاً روز سیزده مرداد ۱۳۵۸ مردم به شهر بر گشتند. نیروی مسلح ما هم از شهر بیرون رفتیم که خود این ماجرا داستانی طولانی دارد که اینجا به آن نمی‌پردازم.

۲۸ مرداد ۱۳۵۸ و حمله به کردستان

اینجا قصد بررسی کل وقایع بعدی را ندارم و این در حوصله این نوشته نیست و تنها نکاتی را در این مورد بیان می‌کنم. توافق انجام گرفته برای جمهوری اسلامی در مریوان قطعاً خریدن فرصتی بود که بالاخره کار ناتمام حمله به دستاوردهای انقلاب در کل ایران را تکمیل و کردستان را نیز از دست مردم و نیروهای مخالف خود در آورد. بدین منظور و همچنانکه گفتم، تقویت پادگان ها و اعزام نیروهای مسلح از سپاه پاسداران تا ارتش، در دستورش بود.

در مهاباد، ستونی بزرگ را با توافق حزب دمکرات و اسکورت این حزب برای جلوگیری از حمله مردم و نیروهای مسلح وارد پادگان مهاباد کردند.

ستون نظامی اعزامی به مریوان در کامیاران توسط مردم مبارز و انقلابی این شهر سد شد. مردم مبارز کامیاران جلو تانک ها و ستون اعزامی تحصن کردند و بعد از چند روز توقف، عاقبت این نیرو ناچار به عقب نشینی شد.

ستون نظامی رژیم برای بار دوم اقدام به آمدن کردند؛ این بار نیز به همین منوال جلو ستون (پیرو و جوان و زن و بچه با گهواره) جلو تانک ها به مدت حدود ۱۵ روز می‌مانند تا عاقبت جمهوری اسلامی ناچار از فرستادن هیئت به سنندج می‌شود و از طریق درخواست از احزاب سیاسی، و مردم متحصن در جلو تانک ها راه را برای ستون باز می‌کنند. در این ایام حزب دمکرا ت به رهبری دکتر قاسملو به فرمان خمینی لبیک گفت.

تلاش حاکمیت برای قناعت نیروهای سیاسی و مردم کردستان جهت استقرار آنها در کردستان و تقویت مراکز نظامی علیرغم همکاری بی دریغ حزب دمکرات با آنها و پیام لبیک این حزب و عبدالرحمن قاسملو - که در راس آن بود - به خمینی، بی نتیجه ماند. عاقبت ۲۸ مرداد دستور حمله به کردستان توسط شخص خمینی داده می‌شود. همزمان و با حمله به کردستان، خلخال جلاذ هم برای اعدام های صحرایی فرستاده شده بود. ۲۸ مرداد حمله به کردستان از پاه شروع و در همانجا تعداد ۱۲ نفر در نوبت اول و ۷ نفر دیگر در نوبت بعد به دستور خلخالی جلاذ اعدام شدند.

سوم شهریور در مریوان ۹ نفر، ۵ شهریور در سنندج ۱۱ نفر و ۶ شهریور در سقز ۲۰ نفر بدون هیچ محاکمه‌ای به جوخه اعدام سپرده شدند و به اضافه این ها و با کمال تأسف رفیق و رهبر عزیز فؤاد مصطفا سلطانی در روز ۹ شهریور که برای انجام مأموریتی همراه رفیق ظهمورث اکبری، از اعضای سازمان فدائیان خلق و چندرفیق دیگر عازم بانه بودند درمسیر (نزدیک روستای بسطام) با ستونی از نیروهای جمهوری اسلامی درگیر می‌شوند و دو رفیق جان باختند.

بنی صدر در این هنگام در ارومیه سخنرانی می‌کند و می‌گوید

←

«احزاب سیاسی در کردستان بهانه می‌گیرند و وقایع را بر عکس جلوه می‌دهند.» و همچنین می‌گوید «ما راهی جز شمشیر و جنگ نداریم.»

۱۲ شهریور مهاباد، ۱۴ شهریور بانه و ۱۵ شهریور سردشت نیز به دست جمهوری اسلامی افتاد. در این دوره و علیرغم تسخیر شهرها و عقب نشینی نیروهای مسلح به روستاها و...، اما هنوز، چه در سطح سراسری و چه در کردستان، جمهوری اسلامی نتوانسته بود کاملاً مستقر شود و مقاومت نیروهای سیاسی، نیروهای چپ، زنان و فضای دانشگاه‌ها را در هم بشکند. کردستان، علیرغم اینکه نیروی زیادی را در پادگان‌ها مستقر کرده بودند و ارتجاع محلی، از جمله مکتب قرآن همراه آنان بود، هنوز به طور کامل تسلیم نشده بود. در خود شهرها مراکز نظامی باز کرده بودند، اما فضای شهر و مقاومت مردم را نتوانسته بودند در هم شکنند. نیروهای آنها به راحتی نمی‌توانستند در شهر و محلات شهرها آمد و رفت داشته باشند، شبها مجبور بودند در مراکز نظامی بمانند.

جنبش دوم.

این اوضاع ۳ ماه بیشتر طول نکشید. هرچند از همان روزهای اول ورودشان با اعتراض و ناراضی‌های مردم کردستان روبرو شدند. مثلاً در مریوان در اعتراض به دستگیری‌ها در انتظامات شهر، مردم زیادی، مخصوصاً زنان انقلابی تحصن کردند و خواستار آزادی دستگیر شدگان شدند. این مبارزات کم‌کم بیشتر و بیشتر شد و ماندن در شهر برای نیروهای رژیم راحت نبود و دوباره توازن به نفع مردم ازادخواه عوض شد و کنترل شهرها کم‌کم از دست آنها در آمد. نیروهای نظامی مجبور شدند در پادگان‌ها و مراکز اصلی نظامی بمانند و از وارد شدن به شهر خودداری کنند. مردم و جوانان انقلابی اوضاع را در دست گرفتند. نیروهای پیشمرگ در روستاها به گشت‌های سیاسی نظامی مشغول بودند.

در این هنگام جوانان انقلابی شهر جاسوسان و عوامل رژیم را شناسایی کرده و شب هنگام و گاهی در روز روشن، آنها را دستگیر و دست و چشم بسته در ماشین انداخته و یا پشت موتور، سوار کرده و به پیشمرگان در روستاها تحویل می‌دادند.

اوضاع به کلی عوض شده بود. بارها افراد دلسوز شهر نزد رفقا می‌رفتند؛ حتی یک دفعه زندی‌بامه علی آغا از رفقا خواست که به شهر برگردند. اما طولی کشید تا رفقا به شهر برگشتند.

سرانجام دوباره شهرها به دست نیروهای سیاسی و مردم افتاد و نیروهای مسلح احزاب و جریان‌ات اپوزیسیون هم در میان استقبال گرم مردم وارد شهرها شدند و مستقر گشتند.

مریوان هم تماماً به تصرف مردم در آمد و نیروی پیشمرگ از دارسیران وارد شهر شدند. در دبیرستان فرخی زندی‌بامه رفیق عطا رستمی سخنرانی پرشوری را ارائه کرد که با استقبال و هیجان گرم و صمیمانه مردم روبرو شد. همان روز نیروی پیشمرگ اتحادیه دهقانان - که به کومه تغییر نام داده بود -، ساختمان دادگاه جمهوری اسلامی در شهر را به عنوان مقر انتخاب کرده و در آنجا مستقر شدند.

اوضاع بار دیگر به نفع مردم ستمکش و انقلابیون عوض شد. نیروهای مزدور و مرتجعین فراری شدند و اکثراً به همدان، کامیاران و کرمانشاه رفتند. متأسفانه جای رفقای جانباخته خالی بود.

سیمای شهر به کلی عوض شد؛ هرچند کردستان از نظر تدارکاتی و مایحتاج اولیه زندگی در محاصره بود، اما ادارات آموزش و پرورش و بیمارستان، بانک‌ها و... به روال عادی کار می‌کردند. به آنها فهمانیدیم با آنها امکانات و تسلیحات و گله‌های مسلح حزب‌الله نتوانستند مردمی که آگاهانه و متحدانه از خواسته‌های برحق خود دفاع می‌کنند را به تسلیم بکشانند. در این مدت که شهر و روستاها در دست مردم و نیروهای انقلابی بود به بهترین روش و آزدانه‌ترین سیستم برای اداره‌ی امور استفاده کردیم تا لذت و عظمت دخالت مستقیم مردم در اداره زندگی خود را، با وجود اینکه با تحریم و محدودیت‌های زیادی روبرو بودیم، تجربه کنند.

بنکه‌های محلات

دوباره شهرها به دست مردم و نیروهای سیاسی افتاده بود. در دور اول و بعد از قیام که اداره شهرها را در دست داشتیم، تجربیاتی کسب کرده بودیم. در این مدت هم احزاب سیاسی مستقیم و به نام خود حضور داشتند. کومه‌له نیروی نظامی خود را در مناطق مختلف کردستان سازمان داده بود. حزب دمکرات نیز که عملاً حاکمیت جوابی به تمایل او به توافق و... نداد و فضای مردم هم به شدت علیه جمهوری اسلامی بود. راهی نداشت جز این که او هم به عنوان مخالف جمهوری اسلامی ظاهر شود. جریان‌ات چپ دیگر، از چریک‌های فدایی تا سازمان پیکار و... در شهرهای مختلف دفتر

باز کرده بودند و نیروی مسلح خود را داشتند.

این دوره علاوه بر مشکلات قبلی محاصره اقتصادی شهرهای کردستان هم به بقیه اضافه شده بود. اما فوراً در بسیاری از شهرها تلاش شد ارگان‌های توده‌ای سازمان پیدا کنند و مشکلات به شیوه‌ای جواب بگیرد.

در مریوان «بنکه‌های محلات» را سازمان دادیم و این بنکه‌ها در هر محله‌ای مقری داشتند و مردم و خصوصاً جوانان محل به کمک ما کمونیست‌ها آن را اداره می‌کردیم. کار بنکه‌ها اساساً اداره امور محله بود؛ از کار تدارکاتی، بهداشتی، امنیت محل تا توزیع مواد غذایی (با توجه به تحریم اقتصادی احتکار و گران‌فروشی هم به مشکلات ما اضافه شده بود)، جواب و رسیدگی به شکایات مردم و... بود.

در محله ما در خیابان اصلی بنکه‌ای را به نام «سه خرم‌مانان» برپا کردیم که مسئولیتش به عهده من بود (سه خرم‌مانان یعنی سوم شهریور روز اعدام ۹ نفر از فدای عزیزمان به حکم خلخال جلال است). بنکه‌های دیگر به اسم رفیق جانباخته جلال نسیمی و یکی دیگر به اسم رفیق فؤاد مصطفی سلطانی و یکی دیگر به اسم رفیق دکتر بهمن، بنکه قانع، بنکه ۱۱ گولان و...

بنکه‌ی ما کتابخانه‌ی کوچکی داشت که مردم محل می‌توانستند به آن مراجعه کنند. علاوه بر کتابخانه مکانی بود که می‌توانستند آنجا مطالعه کنند و خودمان هم در این زمینه برنامه‌های مطالعاتی گذاشته بودیم. بنکه هم‌زمان محلی بود برای کمک به بازیابی سلامتی افراد معتاد که با حوصله با آنها حرف می‌زدیم، به آنها احترام می‌گذاشتیم و اعتماد می‌کردیم. همین که مقداری بهبود می‌یافتند بنا به میزان توانایی کار در امورات محل و کار بنکه آنها را سازمان می‌دادیم. در این بنکه و در بقیه بنکه‌ها نیز به کمک افراد باتجربه تر آموزش اسلحه و کلا آموزش‌های نظامی اولیه به افراد داوطلب می‌دادیم. سرکوجه‌ها را با گونی‌های پر از ماسه و خاک سنگر بندی کرده بودیم. عملاً خود و مردم محل را برای رویارویی‌های آتی با حاکمیت و حمله جمهوری اسلامی آماده می‌کردیم. به علاوه بر سر موضوعاتی که فکر می‌کردیم مهم است بحث و گفتگو داشتیم تا از نظر سیاسی هم مردم محل رشد کنند. شب‌ها هم تقریباً در همه بنکه‌ها افراد مسلح بنکه نگهبانی می‌داند و به این صورت امنیت محله هم سازمان یافته بود. ضمناً در این بنکه‌ها آموزش کمک‌های اولیه پزشکی توسط کسانی که تجربه این کارها را داشتند به علاقمندان داده میشد. این‌ها از جمله از کمبدهای دوره قبلی ما بود و سعی می‌کردیم جبران کنیم. کمبدهای خود را به کمک سایر بنکه‌های جبران می‌کردیم؛ مثلاً اگر کسی برای آموزش پزشکی نداشتیم، از بقیه کمک می‌گرفتیم و در صورت نیاز بقیه ما به آنها کمک می‌کردیم.

امنیت محلات را به شیوه‌ای توده‌ای تأمین کرده بودیم و توزیع مواد خوراکی به شیوه‌ای یکسان انجام می‌شد. مدارس و ادارات هم دایر بود و امورات اداری به خوبی پیش می‌رفت. هنگامی که جمهوری اسلامی شروع به تهدید دوباره کرد سنگرها را از هر طرف تقویت کردیم. من و تعدادی از رفقای بنکه در روبروی پادگان (کانی چنار) با یک قبضه خمپاره انداز ۸۱ و چندین صندوق گلوله خمپاره - و اسلحه‌ی شخصی هر کس - مستقر بودیم. مشکلی که تیم ما داشت، آمد و رفت پیک هایمان بود؛ چون مسیر رفت و برگشت در تیررس کالیبر ۷۵ های دشمن بود. به همین دلیل پیک هایمان می‌بایستی مسیر خیلی طولانی تری را طی می‌کردند تا آذوقه و مهمات را به ما برسانند. وظایفی که داشتیم زیر نظر داشتن نیروهای پادگان بود؛ به محض خارج شدن نفربر یا تانک، ما آنها را زیر گلوله‌های خمپاره بگیریم در غیر اینصورت، هر وقت از مرکز فرماندهی توسط بیسیم هایمان پیام دریافت می‌شد (با رمز «سیگاری روشن کنید» بود) گلوله‌ای روانه‌ی پادگان می‌کردیم. واحدهای دیگری با تفنگ ۱۰۶ و خمپاره‌انداز ۱۲۰ میلی‌متری در بلندی‌های «گویزه کویره»

و نیروی بیشتری در سنگرهای گرده‌ره‌ش (کومبلند مشرف به پادگان) مستقر بودند.

این سنگرها از طریق بنکه‌های محلات که سازمان داده شده بودند و همه هم داوطلبانه بود از هر لحاظ (تغذیه، تسلیحات، عوض کردن نیرو...، اخبار و اطلاع‌رسانی) تأمین می‌شدیم. بدین گونه پادگان کاملاً در محاصره‌ی سلاح‌های سبک و سنگین قرار داشت. اما جمهوری اسلامی در شهرهای دیگر مثل کامیاران و سنندج و... با قدرت و نیروی بسیار زیاد مسخر شده بود.

ادامه مقاومت در شهر و با امکاناتی که داشتیم مقدور نبود و به همین دلیل و برای ممانعت از کشتار مردم شهر بوسیله توپ و خمپاره‌های جمهوری اسلامی، فرماندهی کومه‌له تصمیم گرفت شهر را خالی و به روستاها عقب نشینی کند.

رفتار و اخلاق انقلابی رواج پیدا کرد. از دزدی و جنگ و دعوی در میان مردم خبری نبود. این‌ها همه از طریق دخالت مستقیم مردم و زیر هژمونی و رهبری نیروهای انقلابی و کمونیست صورت می‌گرفت. کمونیست‌ها از احترام و خوشنامی خاصی برخوردار بودند به صورتی که آثار آن تا هم اکنون باقی مانده است.

این دوره تجربه گرانبهایی برای ما و مردم کارگر و آزادیخواه در کردستان بود. از شهرهای مختلف ایران مردم و خصوصاً جوانان چپ و انقلابی به کردستان می‌آمدند تا فضای کردستان و نیروهای سیاسی و خصوصاً نیروهای کمونیست و بنکه‌ها و شوراهایی که شکل گرفته بود را ببینند. سوالات خود را با ما در میان می‌گذاشتند، از مسائل مختلف، از جنگ و مقاومت توده‌ای تا اداره امور و تا مسائل سیاسی و... می‌پرسیدند. با حمله دوم به شهرهای کردستان و استقرار جمهوری اسلامی، که همراه بود با حمله و سرکوب جنبش کارگری، شوراها کارگری و همه نهادهای توده‌ای‌ای که شکل گرفته بود، حمله به نیروهای چپ و مخالف، حمله به زنان و دانشگاه‌ها و کشتارهای وسیعی که به راه انداختند، این دوره پایان یافت. لازم است یادآوری کنم در مقابل حمله جمهوری اسلامی در این دوره، مقاومت جدی‌ای شکل گرفت و در این مقاومت و مقابله بنکه‌ها در شهرهای جنوبی که شکل گرفته بود و کمونیست‌ها قوی بودند و کومه‌له جایگاهی داشت، نقش برجسته‌ای ایفا کردند.

امیدوارم این تجارب دستمایه نسل جوان کارگر و کمونیست امروز برای این دوره و شکل دادن به پایه‌های اعمال حاکمیت از پایین و ایجاد آمادگی از پیشین برای مقابله با جمهوری اسلامی و پایان عمر آن باشد. امیدوارم کمونیست‌های طبقه کارگر با هوشیاری و استفاده از تجارب نسل‌های قبلی، و از جمله دوره ما، هوشیارانه وارد دوره آتی شوند. در مرکز همه فعالیت‌هایی که به آن اشاره کردم جمع کمونیست‌ها به عنوان هسته و موتور محرکه این فعالیت‌ها، چه در اشکال حزبی و چه در شکل جمع و محافل کمونیستی، نقشی جدی بازی کردند. با همه مشکلاتی که داشتیم، با همه کم‌تجربگی، با همه ناروشنی‌های سیاسی، با همه کمبودهای آن دوره، ما با تغییراتی که ایجاد کردیم و با تحولات بعدی که در کردستان اتفاق افتاد، با عروج یک کمونیسم روشن‌بین و کارگری در ایران و به همت اتحاد مبارزان کمونیست، که سرانجام با دخالت جدی آنها و تحولاتی که در کومه‌له ایجاد شد و تشکیل حزب کمونیست ایران، جایگاه کمونیسم در کردستان و نقش و تأثیر آن تا اکنون هم ماندگار است.

بی تردید بازگویی تجربه‌ای که من به رشته تحریر در آورده‌ام کمبودهای خود را دارد و این را در ابتدای نوشته‌ام یادآوری کردم. با این وصف فکر می‌کنم این تجارب برای نسل امروز کمونیست‌ها در ایران قابل استفاده است.

ژانویه ۲۰۲۱

متحد تر شویم، گسترده تر شویم

منظم و سازمان یافته تر شویم

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

Worker-communist Party Hekmatist

hekmatist.com

محمد فتاحی

به عنوان مقدمه؛ یک تصویر ساده از آنچه در جریان است؛

به دنبال یک دور تشدید اختلافات درونی بین رهبری کومه له و حزب کمونیست در ماههای گذشته، ظاهرا اخیرا روزنه ای برای برون رفت پدیدار شده است. این نتیجه که تا این لحظه در دیالوگ "پرهیز از انشعاب" و شرط و شروط برگزاری کنگره، خود را نشان میدهد، محصول روشن شدن اختلافات سیاسی فی مابین نیست. اصلا مسئله چنین نیست که جامعه بیرون از اینها شاهد مباحثات روشن و شفافی در مورد تفاوت های سیاسی اینها باشد و بر مبنای آن مواضع و خط و خطوط را بشود در مقابل هم مقایسه کرد. یک علت قضیه این است که هیچکدام از دو طرف اهل بحث باز ، شفاف و سیاسی با هم نیست. مسئله ویژه اینها هم نیست. چه کسی یک بحث سیاسی روشن و علنی و شفاف سیاسی بین جناح های یک حزب ناسیونالیست کرد دیده است؟ چه کسی تفاوت های سیاسی بین دو حزب دمکرات کردستان را از خود آنها شنیده است؟ چه کسی تعریف فاصله سیاسی بین دو شاخه سازمان زحمتکشان مهتدی و عمر ایلخانیزاده را از آنها شنیده است؟ سنت دسته جمعی اینها پیشبرد بحث ها در محافل و جمع های خودمانی است و آنچه بعدا جامعه از آن باخبر میشود سنگربندی و توطئه های ملون علیه همدیگر است.

در اختلافات سیاسی بین دو جناح این کومه له و حزب کمونیست هم، بعد از اصرار طولانی جناح ابراهیم علیزاده و بی حرفی جناح مقابل، بخشی از متحدین هیات اجرایی حزب کمونیست راه خود را کج و به ابراهیم علیزاده پیوستند. هواداران هیات اجرایی متنها بود منتظر بحث حساب رهبران شان و نظرات اثباتی شان بودند و پاسخی نگرفتند و سرخورده از بی جوابی، راه خود را بسوی کمیته مرکزی کومه له کج کردند. نتیجه عملی این اتفاق تغییری در تناسب قوا به نفع جناح کمیته مرکزی کومه له شد. به دنبال ابراهیم علیزاده لیستی از اکثریت تشکیلات روی میز هیات اجرایی گذاشت و خواهان سپردن تصمیم به کنگره شد. امروز توپ در زمین کمیته اجرایی حزب کمونیست است و جناح علیزاده با اعتماد به نفس منتظر کنگره و تثبیت موفقیت هایش در آن مجمع است.

صلاح مازوجی رئیس کمیته اجرایی حزب کمونیست، هم ضمن پذیرش موقعیت اقلیت، ظاهرا برای کمک به تامین وحدت تشکیلاتی، و در اساس به دلیل بی جوابی سیاسی، طرح تقسیم ارگانهای رهبری بین طرفین به نسبت شمار رای، پیشنهاد داده است. این یعنی به جای بحث شفاف سیاسی و فرموله شده برای تصویب در ارگان کنگره، بحث ها به چانه زنی در مورد سهم هرکدام در رهبری ارگانهای بعد از کنگره است.

هدف این یادداشت نگاهی به فاکتورهای دخیل در نتیجه حاصل از چند ماه کشمکش سیاسی بین طرفین دو بلوک تشکیلاتی است.

علت ناکامی این چپ در دل کشمکش های درونی چیست؟

علت اول در بی نتیجه ماندن تقلاهای چپ این تشکیلات برای زدن مهر متفاوتی بر تحولات بعدی کومه له به نفع چپگرایی سوسیالیستی، ناتوانی سیاسی برای در پیش گرفتن یک افق سیاسی متفاوت از جناح راست خویش است.

این چپ، تمام دوران سی ساله گذشته را همراه این راست طی کرده و در جaro کردن تمام آثار رادیکالیسم کارگری از این تشکیلات، همراه راست بوده است. شروع این دگردیسی در فضای فروریزی دیوار برلین و بی جوابی کمونیسم سنتی به شرایط وقت بود. عروج ناسیونالیسم کرد در منطقه و یارگیری های متعاقب این کومه له از میان آن ناسیونالیسم، هوارگر پروسه سریع تر تحولات درونی این تشکیلات بود. ورود دسته جمعی این سازمان به جنبش ناسیونالیستی، ابتدا خزیده و بعدا بطور رسمی و علنی، آخرین میخ ها بر تابوت کومه له کمونیستی بود. تعیین مسئله ملی به عنوان اولویت رسمی رهبری این تشکیلات، با تایید دسته جمعی، افتخار دسته جمعی حضور در جنبش ناسیونالیستی و اشغال صندلی چپ در این جنبش ارتجاعی، تولید ثنوری برای تقدیم انقلابیگری به ناسیونالیسم کرد، به هدف توجیه حضور در جنبش ناسیونالیستی، تقدیم عنوان "انقلاب روزاوا" به حاکمیت جریان پ ک ک بر مناطقی از کردستان سوریه، افتخار مشترک برای حضور در کمپ ارتجاع کنگره ملی کرد، همه و همه مسیری است که این چپ با این راست پیموده است. اگر در تمام پروسه چند سال اختلاف نظر در این رهبری، یک سنگربندی با افق متفاوت غایب بوده است، ناشی

سرانجام اختلافات کومه له جدید



از همین اشتراک در سنت و افق و خط و مشی و اشتراک گام به گام در هر قدم بسوی لجنزار ناسیونالیستی بوده است. از این زاویه، ابراهیم علیزاده صد بار حق دارد که میگوید منتقدین از ارائه یک سند متفاوت سیاسی در قطع یک آچار عاجزاند.

البته که کمیته اجرایی انتقاداتی دارد. البته که سر موضوعاتی، اینجا و آنجا بشیوه دیگری فکر میکند. با اینهمه، بر سر هیچ موضوعی قادر به ارائه یک سند و یک سیاست متفاوت برای تصویب در کنگره شان نیست. برای هیچ جهت و مسئله ای دارای بدیل روشن و قابل استناد نیست. برای کمونیستی که در موضوعات مهمه آلترناتیوهای سیاسی و معتبر دم دست دارد، به جای راه حل تشکیلاتی، بدیل های متفاوت خویش را ارائه میدهد، برایش تبلیغ و به مبارزه نظری علنی و شفاف و باز دست میزند و حول آن نیرو گرد می آورد. ناظر بیرونی میداند که صف پشت ابراهیم علیزاده متحد و منسجم و یک خط است. در مقابل، بنی بشری پشت صف کمیته اجرایی حزب کمونیست، سیستم فکری منسجم و قانع کننده ای در مقابل طرف مقابل ندارد. هرکدام هزار و یک نمونه از خطای تشکیلاتی تحویل مخاطب خود میدهند، ولی در توضیح تغییراتی که می خواهند رخ دهد، کسی شاهد نظرات مشروح و قابل استناد به عنوان یک سند برای یک ارگان حزبی نیست. همین مشاهده ساده به هر کسی ثابت میکند که طرف کمیته اجرایی به جز دست و پا زدن های پراکنده، ماتریال قانع کننده برای قانع کردن هوادار ناروشن خود هم ندارد. به همین دلیل از طیف کادرهای قدیمی خود، کسی جز لایک فیس بوکی، دو بحث قانع کننده از اینها تحویل نمی گیرد. یک دلیل از دست دادن نیرو به نفع طرف، همین تفاوت سطحی و غیرقابل تفکیک با جناح رهبری کومه له است. دارد فراموش میکنم بگویم که از میان لشکری کادر قدیمی این حزب، همین ابراهیم علیزاده ساعت ها تاریخ حزب کمونیست ایران را تحریف و جلو چشم اینها مشتی دروغ تحویل تاریخ داد، اما یک نفر از اینها پیدا نشد در مقابل اینهمه تحریف و کذب محض، حتی یک جمله معترضه تحویل دنیای بیرون خود دهد. از اینها انتظار مقاومت و استدلال برای دفاع از مثقالی چپ گرایی انقلابی، عبث ترین توقع از است. در کنار این همه لکننت زبان در مقابل ناسیونالیست های رفیق شان، زبان بسته ترین های اینها وقتی علیه ما کمونیست ها زبان باز میکنند، بلبل زمانه اند! کافی بود فقط یک سیاست کمونیستی قد علم میکرد، کافی بود یک کمونیستی قدعلم میکرد و تمام اسناد برادری با ناسیونالیست ها را آتش میزد و فرمان تحکیم موقعیت کومه له در رهبری ارتجاع جنبش ملی را در اشغالدانی میریخت. در چنین حالتی، امروز تمام کمونیست ها و سوسیالیست های شرافتند این کشور را با خود داشت و تمام اسکلت کادی کمونیست در سندنج را پشت خود به خط میکرد. این اتفاق نمی توانست بیفتد.

تشکیلات شهرها چرا تا این لحظه حرف روشنی نداشته است؟

یک علت دیگر در غیبت یک سنگربندی سیاسی متفاوت در این تشکیلات، پرهیز تاریخی رهبری کومه له، حتی در دوران حضور منصور حکمت در رهبری حزب کمونیست، پرهیز رهبری کومه له از به رسمیت شناختن تشکیلات شهر به عنوان صاحب اصلی کومه له بود. تاکید آن زمان حکمت بر تحویل نقش اصلی به تشکیلات شهر، در چهارچوب سیاست سازماندهی کمونیستی، و دادن نقش جانبی به اردوگاه نظامی و تشکیلات خارج کشور، در خدمت رسمیت دادن به شهر در مقابل اردوگاه و خارج کشور بود. از این زاویه، منصور حکمت می گفت کارگر کمونیست در حالی عاشق یکطرفه کومه له است، که رهبری این سازمان نقش تعیین کننده آنرا به عنوان صاحب اصلی به رسمیت نمی شناسد.

نقش حاشیه ای تشکیلات شهر و رسمیت نیافتن سهم اصلی آن در تغییر و تحولات درونی این سازمان، مانع اصلی شکل گیری یک اسکلت رهبری شهری آگاه و با اعتماد به نفس بود، که در چنین مقطعی، به جای نامه های پراکنده ملو از عجز و ناتوانی به اردوگاه نشینان مسلح، خود برای الویت و پیشروی تصمیم میگرفت و مسیر تعیین میکرد. اگر امروز تمام اسکلت کمونیست کومه له ای در شهرها، از بی پاسخی رهبری جناح چپ انگشت به دهان مانده است، و اگر این لایه کادری کمونیست شهری، روی پای خود، تا این لحظه از ارائه یک آلترناتیو کمونیستی در مقابل دو جناح ناسیونالیست در رهبری این سازمان ناتوان و مستاصل مانده است، ناشی از همین کمبود اعتماد به نفس تاریخی است که هرگز

کمونیست ۲۵۲

فرصت و امکان کسب آنرا نداشته است. اگر چنین نبود، کسی در اردوگاه نظامی زرگویز قادر به تعیین مسئله ملی به عنوان الویت سیاسی و تعطیل مبارزه طبقاتی به نفع تحکیم موقعیت در رهبری ارتجاع ملی نمی بود. این بدعت تنها زمانی ممکن شده که سهم لایه کمونیستی کادرهای شهری، در مقابل شمار رای اردوگاه نشینان صفر مطلق است. بحث سیاست سازماندهی ما در کردستان، در دوره های آخر حضور منصور حکمت در رهبری حزب کمونیست، در این مورد، برای کمونیست شهری، هنوز یک سند تازه است.

چرا تسلیم تنها راه کمیته اجرایی این حزب است؟

سوال میشود که علت انشانویسی طرفداران کمیته اجرایی اندر فواید حفظ اتحاد چیست؟

پاسخ ساده است؛ اولاً اینها خط و افق سیاسی متفاوتی ندارند. "جنبش کردستان" و اردوگاه و دیپلوماسی و دریافت کمک از حاکمان منطقه برای حفظ چهره سیاسی در آن دره، تنها شیوه کار و سنت دم دست اینها هم هست.در غیبت این امکانات مالی و تدارکاتی رفقای حاکم بر سلیمانیه، قرار است انشانویسی های نشریه ”جهان امروز“ بنی بشری را به چپ یا راست هدایت کند؟

در غیبت سواستفاده از اعتبار تاریخی کومه له کمونیست، حتی از نیروهای حامی کمیته اجرایی، کسی حوصله و انرژی پیوستن به یک پروژه سیاسی تشکیلاتی مستقل ندارد. کسی که نخواهد در مراسم مرده خوری نام آن کومه له تاریخی شرکت کند، باید پاسخ های روشن کمونیستی برای تاریخ معاصر داشته باشد. سنت سیاسی کمونیسم نوع کومه له امروز، در غیبت نام و اعتبار تاریخی کومه له کمونیست، چیزی در طراز حزب طوفان و رنجران و شاخه ای از اقلیت و راه کارگر بیش نیست، که به عنوان سنت سیاسی، تاریخا منقرض شده اند.

به مشکل این نوع کمونیسم، غیبت شخصیت های با اعتماد به نفس و با افق و اشتها در صفوف کمیته اجرایی حزب کمونیست، را هم متاسفانه باید اضافه کرد تا دلیل عشق ناچاری اینها به اتحاد را درک کرد.

در غیبت همه اینها که یک انشعاب سیاسی نیاز دارد، چرا اتحادیه میهنی کردستان و فرزندان طالبانی باید هزینه مالی یک گروه دیگر و اردوگاه داری شان را متحمل شوند؟ تازه اگر کسی حتی از صفوف خودشان حاضر باشد زیر اتوریته این بی خطی و بی افعی، در اردوگاه فرضی فردای شان یک شب نگهبانی دهد.

چرا ابراهیم علیزاده به پیشنهاد تشکیلاتی اینها برای تقسیم کرسی به نسبت وزن تشکیلاتی، رضایت نمیدهد؟

صلاح مازوجی پیشنهاد داده که با جناح کمیته اجرایی، همانند عبدالله مهتدی رفتار شود، که زمان خود، بیست سال قبل، جناح ابراهیم علیزاده حاضر بود به نسبت رای، کرسی های کمیته مرکزی در اختیارشان قرار دهد.

پاسخ ساده است؛ عبدالله مهتدی یک افق سیاسی روشن، کمک های مالی و حمایت سیاسی حزب جلال طالبانی، یک البت کادری قبراق و مصمم و صاحب حرف، چراغ روشنایی دوم خرداد و رویایی مذاکره با جمهوری اسلامی و ریاست ژاندارمری در بوکان را در چشم انداز، و به همین دلیل یک انرژی فشرده پشت سر خود و یک آینده قابل سنجش در مقابل خود و حتی برای حساب بانکی همراهانش داشت. به این امکانات سیاسی مالی و روانی، یک شخصیت با اعتماد به نفس چون عبدالله مهتدی را داشت که هوادارانش در صفوف طرف رقیب، روز به روز رو به ازدیاد بود، و اگر بی اعتمادی شخصی بین بقیه نسبت به او در کار نبود، بخش اکثریت همراهان امروز ابراهیم علیزاده را هم با خود در همان مسیر شبهه فاشیستی می برد. به علاوه، عبدالله مهتدی بشارت دهنده تزریق خون گرم در شریان بی جان آن کومه له بی جان بود که نه برای راست و نه برای چپ منبع انرژی و شور و شوق بود. در مقابل چنین نیروی متعرض سیاسی، فقط یک نیروی بشاش و متعرض و با افق سیاسی روشن میتواند بایستد و نه بگوید.

شخصیتی که امروز تحمیل همان شرط و شروط را به ابراهیم علیزاده در نقشه دارد، نزد خود حساب نکرده که هیچکدام از شرایط آن روز برای او مهیا نیست؛ متاسفانه نه شخصا از آن ویژگیهای فردی مهتدی بهرمنند است، نه حاوی یک مژده برای یک تحرک سیاسی است، نه پشتی به جریان سیاسی قدرتمندی دارد. در کنار اینها، ناتوانی در حفظ حتی یک سنگر سیاسی در مقابل طرف مقابل، جای شک است پنج نفر از همراهان امروز او را در صورت جدایی همراهی کنند.

اینها یعنی جمع کمیته اجرایی این حزب، هیچ راهی جز تسلیم ندارد. تحویل چند کرسی به تعدادی از جمع منتقدین میتواند سیاست علیزاده برای جلوگیری از پراکندگی اینها باشد، اما این کرم بخشی

قرار نیست میدانی برای مزاحمت جمع کمیته اجرایی و سنگ اندازی در مقابل پروژه های ناسیونالیستی رهبری کومه له باشد.

حزب کمونیست چه میشود؟

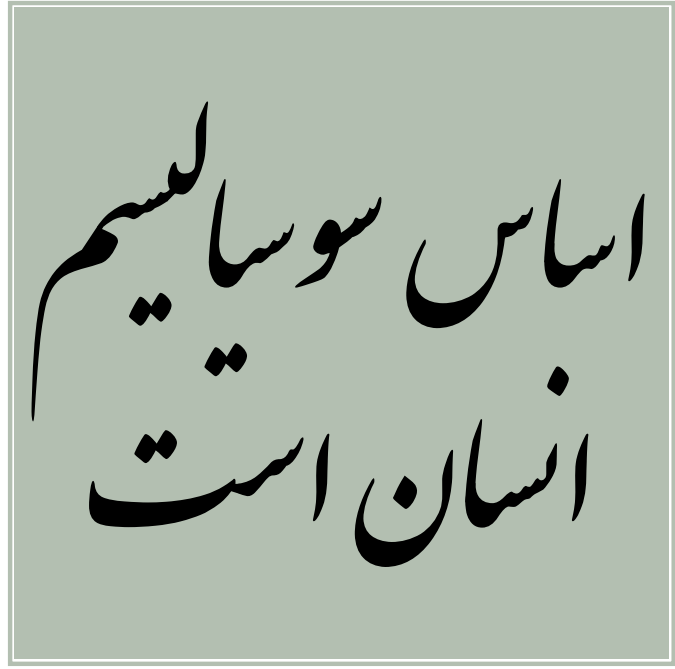
ابراهیم علیزاده زرننگتر از این است که همین امروز تابلوی آن را پائین بکشد. اولین فایده آن یک استفاده تزئینی برای ویتروینی است که همین امروز تعدادی گروه و سازمان به اصطلاح چپ و کمونیست را دور خود جمع کرده، که برای بعضی وجوه فعالیت این کومه له مفیداند. در ثانی تعطیل همین امروز این حزب، پیام روشنی ترجمه میشود به همه چپ ها و کمونیست های شهر، که فکری به حال خود کنند. ثالثا یک فایده دیگر آن سرگرم کردن تعدادی چپ بی ضرر حول نشریه و اسم و رسم آن است تا دفتر تشکیلات خارج کردستان کومه له را دایر نگهدارند. دلیل آخر؟ چه معلوم آینده چه میشود، شاید روزی همین تابلو به درد کاری خورد! خارج از اینها، در تمام عمر این "حزب" هیچ کمونیست راه گم کرده این مملکت راه خود را بسوی آن کج نمی کند!

کومه له چه میشود؟

این کومه له که امروز در سایه غیبت یک نقد رادیکال مشغول جمعاوری دستاوردهای درونی است، به دنبال کنگره، بی مانع، بی مشکل، و سراسر سراع تمام اهدافی میرود که در نقشه دارد. طبعاً این روزها وضع روحی جبهه ناسیونالیسم کرد، به دنبال شکست ترامپ، پریشان تر از این است که ابراهیم علیزاده فوریا پروژه های مشخصی در نقشه داشته باشد. نتیجتاً، از این زاویه او هم ناچار است منتظر تحولات در منطقه و کشف شکاف های احتمالی جدید برای گرم کردن "انقلاب کرد" باشند. خارج از مسئله انتظار جنبشی ناسیونالیسم کرد، تاریخ از این بعد این کومه له، مسیری بدون مانع درونی خواهد بود که ناسیونالیست های راس آن سکان آنرا در دست خواهند داشت. از نظر کارگر و کمونیسم، تا زمانی که اینها با عنوان کمونیست و کومه له از اتوریته و اعتبار تاریخی آن سواستفاده میکنند، یک پای کار ما افشای بی امان ارتجاع نهفته در تمام کار و نقشه های اینهاست. کمونیسم ما تضمین میکند آن اعتبار تاریخی را از دست اینها در آورده و نهایتاً جامعه هم اینها را به همان عنوان می شناسد که هستند؛ کومه له کاملاً جدید در کنار بقیه ناسیونالیست ها در کمپ ارتجاع ملی کرد. اقدامات ما باید به پایان تاریخی بیانجامد که اینها به نام کمونیسم از طبقه کارگر برای جنبش ناسیونالیستی سربازگیری میکنند.

کمونیست کومه له ای چکار میکند؟

شبکه کادری متشکل در محافل و جمع های کومه له ای در کردستان، تا این لحظه عکس العمل هایی از خود نشان داده و مرزهایی علیه ناسیونالیسم هر دو جناح این سازمان کشیده است. با این حال، این مرز کشیدن ها، علیرغم نشانه های مثبت، هنوز شکل یک پلانفرم روشن سیاسی برای جمع کردن تمام شبکه کمونیستی محافل، را به خود نگرفته است. کارگر کمونیست برای این کار لازم نیست راه دوری برود؛ چون تاریخ کومه له کمونیست در گذشته، اسناد و منابعی را شامل میشود که حتی برای امروز منشا پلانفرم های سیاسی روشن اند. اسناد کنگره ششم کومه له، و منجمله قطعنامه های آن، هنوز ماتریال کافی برای پیشبرد فعالیت کمونیستی را در درون خود دارد. ارائه چنین پلانفرم هایی، کارگر کمونیست در شبکه های این جریان را صاحب پرچم و هویت روشن کمونیستی میکند و در مقابل تعرض راست، صاحب سنگری میکند.



جایگاه کرونا در مناسبات حاکم

گفتگو تلویزیون رهایی زن با ثریا شهابی: تاریخ پخش ۱۲ دسامبر ۲۰۲۰

به نقل از ویژه نامه رهایی زن شماره ۹۰



کرده است. از این نظر شاید بشود گفت که شهروندان آن اعتماد بیشتری نسبت به سایر کشورها به دولت دارند. بهر حال همه اینها نسبی است. منتهی در صحنه بزرگتر، پیش از کرونا را نگاه کنیم، می بینیم که همه شان غیر مسئولانه رفتار کرده اند. همه شان غیر مسئولانه برخورد کردند. قیل از پاندمی کرونا، ما شاهد هشدارها و نشانه های بسیار بسیار خطرناک در مورد تخریب محیط زیست بودیم. که با لایالی گری و بی مسئولیتی کامل، چنان افسار اقتصاد بازار آزاد را رها گذاشتند تا این پاندمی به اصطلاح اقتصاد را فلج کرد. این بی لیاقتی و این بی مسئولیتی را بخصوص شهروندان آمریکا و بریتانیا بیش از هر کسی، هر روز با گوشت و پوست و استخوانشان احساس کردند و هنوزم اعتماد کامل به کنترل پاندمی ندارند. این که به این سیاست و آن سیاست "رضایت میدهند"، این نشان آن اعتماد کامل نیست که لیبر هاشان فکر کنند که از این "تندبیج" به جایی رسیده اند که میدانند چکار میخوانند بکنند و به خود اعتماد دارند که میتوانند به درجه ای جامعه را سالم از آن عبور دهند. این البته دلایل پایه ای و اقتصادی دارد. مسئله ای که نه اخلاقی است و نه تصمیم سیاستمداران است. نمی توانند اقتصاد را نجات دهند.

مینو همتی: بنظر میرسد بزرگترین اقتصادهای سرمایه داری که چرخه تولیدشان برای شرایط عادی بازار آزاد کار و سرمایه در بهره گشی از نیروی کار انسانی سازماندهی شده بود در هم شکسته و متولیان امور را دچار سردرگمی و فرامین متناقض نموده است. این در حالیست که چین با سیاست اقتصادی سازمان یافته و آمادگی قبلی برای کنترل شیوع بیماریهای واگیر دار توانسته به میزان تولید و توزیع ما قبل کرونا نزدیک شود. بنظر شما شباهت اوضاع امروز با روزهای پس از پایان جنگ جهانی دوم که اروپا تمامی مراکز تولیدیش را در جنگ خامانوسوز از دست داده بود و آمریکا تازه نفس و پرتوان تولیداتش را افزایش داد و بازارهای اروپا و ژاپن را قبضه و برای سالیان به انحصار خود در آورد، مشاهده میشود؟

ثریا شهابی: در بعد اقتصادی شما مقایسه جالبی کردید. از نظر انهدام اقتصادی که یک بخش از "جهان متمدن" که در جنگ دوم اروپا بود، چطور ضربات خردکننده ای میخورد و بخش دیگر (آمریکا) اقتصادش رشد می کند. مقایسه خیلی جالبی است. منتهی من فکر نمی کنم، این جنگ بی پایان رسیده باشد که ما امروز بتوانیم بگوییم که اقتصاد چین تولید و توزیع دوره قبل را با امنیت کامل تامین کرده است. این پروسه پیچیده است. این پروسه خیلی بالا، پائین دارد. ضمن اینکه اقتصاد چین بدون دسترسی به بازار اروپا و آمریکا و بازار جهانی نمی تواند تنها اتکا به بازار منطقه، که به درجه زیادی کنترل آنجا را دارد، وضعیت نسبتاً "بائاتی" بتواند داشته باشد. اقتصاد جهانی خیلی در هم تنیده تر است و این تازه شروع "جنگ کرونا" است. جنگ جهانی کرونا تازه آغاز شده است. این فاز، یک فاز از این جدال است. جنگی که از قبل از کرونا یک مقطع خیلی خیلی مهم و جهانی را ترسیم کرده بود. در این جنگ تا امروز شما شاهد هستید، که موج دوم در کره جنوبی بالا گرفته و موج دوم توی کشورهای که اعلام کردند که پاندمی کنترل شده است، دوباره شروع شده است. در آلمان شروع شده است! بخصوص اینکه پاندمی ویروس کرونا پیچیدگی هایی دارد، که از درجه کشندگی ش که طبق آمار امروز از آنفلوآنزا و سرطان و تصادفات بیشتر نیست، مهم تر است.

مسئله عدم آگاهی و کمبود دانش و امکاناتی است که قبلاً امکان آن را داشتی که بسرعت آنرا کشف کنی، مشخصاتش را کشف کنی و برایش امکانات فراهم کنی! هر روز یک وجهی کشف میشود. تازه دارند می فهمند که تاثیرش روی ژنتیک آنها فرق میکند و واکنش هایی که تازه شروع کردند، بهر حال بعضیهایشان تغییرات ژنتیکی که ایجاد می کنند هنوز، با وجود وعده و وعید هایی که میدهند، با اطمینان نمیتوانند بگویند که کنترل و مهارش کرده اند.

ورای بازی با تجارت که هر قدرتی تلاش میکند که نشان دهد که "من چطور جلو میفتم"، علم پزشکی دستاوردهای خیلی زیادی داشته است. علم پزشکی علیرغم تمام محدودیت هایی که اقتصاد بازار آزاد در مقابلش گذاشته است، دستاوردهای خیلی زیادی داشته است و دانش خیلی زیادی پیدا کرده است. تماماً از روی تجربه است. در حال حاضر یکسال است که کرونا شروع شده است و در این یکسال هنوز به یک درجه کنترل نسبی در مداوا و جلوگیری از شیوع بوجود نیامده است. این که شما فاصله اجتماعی را رعایت کنید و اقتصاد را بخوابانید، نمی تواند نه یک

مینو همتی: کرونا جایگاه خود را کنار شناخته شده ترین نامها همچون روز، شب، خورشید، ماه و دریا در فرهنگ لغات هفت میلیارد ساکنان کره زمین باز کرده است. صاحبان قدرت، مسئولین امور که اقلیت جمعیت را تشکیل میدهند به همراه اکثریت میلیاردری در نخستین ماههای ظهور ویروس کرونا در شوک و ناباوری واکنشهای ناسنجیده نشان دادند و تقریباً همه کشورها بجز چند استثنا، دچار بحران بهداشت و درمان و توقف چرخه تولید و توزیع شدند. بقا و تداوم جامعه بشری در دنیای پس از شیوع کرونا بر ماتب پیچده تر و چالش برانگیز تر است. در این برنامه با میهمان عزیزمان ثریا شهابی فعال سیاسی مارکسیست و مدافع حقوق زنان و کودکان به پیش زمینه های این پاندمیک و عوارض ماندگار آن میپردازیم. ثریا شهابی عزیز به برنامه رهایی زن خوش آمدید.

قبل از هر چیز به تمامی کسانی که عزیزانشان را در جدال با کرونا از دست دادند صمیمانه تسلیت عرض میکنیم. و خود را در اندوهشان سهیم میدانیم.

بیش از دهسال از شیوع آنفلوآنزای مرگی و خوکی میگذرد، کشورهایی که از آن درس گرفتند و مسئولینی که با آماده سازی کادر درمانی، نظام پزشکی و آموزش شهروندان به پیشواز نخستین پاندمیک صد سال اخیر رفتند، با کمترین خسارت و ضایعه انسانی از این جدال پیروزمند بیرون آمدند، تایوان، سنگاپور، ویتنام و متعاقباً کره جنوبی در صدر این لیست قرار دارند. با وصف بر اینکه مسئولین امور در دیگر کشورها بهمان میزان اطلاعات دسترسی داشتند و آن آژیر خطر را نشنیده انگاشتند و مسبب کشتار انبوه شهروندان و بیکاری و فقر ناشی از آن شدند. بنظر شما این مسئولین حتی برای یک روز لیاقت باقیمانند در پست و مقام خود را دارند؟

ثریا شهابی: با سلام به شما و بینندگان عزیز تلویزیون رهایی زن.

قبل از جواب به سوال، شما در مقدمه اشاره کردید به کره جنوبی و تعدادی از کشورهای دیگر، که بخاطر تجربه مقابله با اپیدمیهای قبلی در کیس کرونا نسبتاً پیروز بیرون آمدند. شاید بهتر باشه بجای کلمه پیروزمند، که امروز خیلی زود است ارزیابی کنیم، بگوییم با آمادگی بیرون آمدند. این روزها شاهد موج دوم هستیم که در این کشورها هم براه افتاده است. اما شما درست میگویید آنها، بخاطر اپیدمی های قبلی با آمادگی بیشتری عمل کردند.

به سوال شما برگردم. مسئولین امور در همه کشورها، به نسبت های مختلف، نه لیاقت حاکمیت دارند و نه مطلقاً هیچ کدام لیاقت حمل عنوان مسئول را دارند. بخصوص دولت در جوامعی که سنتا و تاریخاً، مردم آنها را قابل اعتماد می دانستند که "می خواهند و میتوانند" پاندمیک هایی از این نوع را کنترل کنند. منظور کشور های غربی است و نه کشورهای مثل ایران و عراق و ... که هیچوقت مردم به دولت ها حتی یک روز هم اعتماد نداشتند و بالایی ها همیشه و در هر لحظه حاکمیت شان را نه بر مبنای "اعتماد" که بر پایه سرکوب مستقیم و مطلق گذاشته اند. دولت های غربی در کیس پاندمی ویروس کرونا نشان دادند که لیاقت حتی یک روز حاکمیت را هم ندارند. این را بخصوص بیشتر از اظهار نظر خود شهروندان می بینند، که هر روز بخصوص در آمریکا و بریتانیا، بعنوان متحدان ریاست جهان آزاد، چطور بازی کردند با سرنوشت مردم، چطور غیر مسئولانه رفتار کردند را، هرروز در سردرگمی مسئولان، که هر روز سازی زدند که یک روز "آی کرونا مهم است" و روز بعد "نه مهم نیست"، آی "ماسک بزنید" یا "ماسک مهم نیست" یک سال است می بینند! مردم حتی به میزان دانشی که اینها در اختیار مردم میگذارند اعتمادی ندارند. بالاخره ترامپ به همین خاطر حتی از طرف حزب خودش هم کنار گذاشته شد. یا ما در بریتانیا شاهد بی اعتباری بوریس جانسون هستیم، حتی در خود حزب محافظه کار بریتانیا.

این وضع سردمداران "جهان آزاد" است! بقیه کشورها جای خود دارد. اینها نشان دادند که هیچکدام لیاقت، آمادگی و مسئولیتی در قبال پاندمی، که به نظر من جهان کاملاً بر امکان شیوع همچین پاندمی آگاه بود، نداشتند. هر روز به شکلی با سرنوشت مردم بازی کردند، در این میان شاید بد نباشد به آلمان اشاره کنیم که از نظر اقتصادی یکی از لیبرال ترین کشورهای اروپا بود و خیلی خیلی پیش از این بحران اقتصادی، "کار ساعتی یک یورویی" را به شهروندان تحمیل کرده بود و به معیشت اقشار پایین جامعه را مورد تعرض قرار داده بود. اما در این رابطه نسبتاً، مسئولانه تر و نسبتاً به درجه ای متکی به اطلاعات و توصیه های که علم پزشکی و پزشکان در اختیار شان میگذاشت، با شهروندان برخورد

جایگاه کرونا در ...

الگوی اقتصادی رشد باشد و نه یک الگوی زندگی. مردم باید زندگی‌شان را بکنند! در نتیجه این روش های جلوگیری از اشاعه، فقط و فقط وقت خریدن است برای امکانات محدود مداوا و درمانی که موجود است. فعلا هم نمی‌توانند وعده بدهند که تا ۲۰۲۲ بتوانند چه مقیاس واکسن را بزنند.

تمام این ها از نظر پزشکی، پروسه هایی است که داره طی میشود تا ”اقتصاد برگردد“! هیچ اقتصاد بزرگ و کشوری در این شرایط ثباتی ندارد. یک وضعیتی ندارد که بتواند به خود اعتماد بدهد که ”سرمایه ام توی پیچ بعدی فلج نمیشود“! به این خاطر که هنوز نه مبتلا شدن و نه واکسن، مصونیت قطعی ایجاد نمی کند. فقط یک مصونیت جهانی می‌تواند این ثبات را بوجود آورد!

برخلاف بقیه ویروس ها که شناخته شده اند و به درجه زیادی رویشان کنترل هست، در مورد کرونا فعلا این طور نیست. بشر قادر است که این ویروس را بشناسد و آنرا کنترل کند. دانش و تکنولوژی همه اینها را دارد. دارایی هایی که لابلای رقابت‌ها و بی مسئولیتی ها در استفاده از آنها تاخیر شده و به سرعتی که می‌تواند رشد و گسترش نمی یابد. این وضعیت در عین حال برای نظام اقتصاد کاپیتالیستی مخاطراتی بوجود آورده است. که نمیتوند در جهانی که نیروی مولدت مثل دوران طاعون می‌میرد، سرمایه گذاری کند. شما مجبورید قیمت نیروی کار را بالا ببری، مجبوری بخش زیادی از صنایع و تولیداتی که بازار وسیعی داشت و امروز مصرف کننده دیگر قادر به خرید آن نیست، ببندی! چرا که مصرف کننده فقیرتر شده نمی تواند آن را بخرد. در نتیجه می‌خواهم بگویم که این جنگ تازه آغاز شده است. به نظر من مقایسه شما با جنگ دوم، مقایسه واردی است. بدون اینکه این جنگ امروز به سرانجام رسیده باشد تا کسی بتواند با قطعیت بگوید که به چه نتیجه ای رسیده است. طبعاً میتوان دورنما و معنای پیروزمند دوصف در بالا و پایین، را در دل این جدال، را امروز دید. تا آنجایی که به صاحبان قدرت اقتصاد بورژوایی برمیگردد و به پائین بر میگردد، میتوان روندهای اصلی را در دورنما دید.

همانطور که در جنگ دوم هم می شد از ابتدا دورنما هایی که در حال شکل گیری بود را دید. هرچند کسی نمی توانست هولوکاست و کوره آدم سوزی را پیش بینی کند. امروز هم در این جدال خیلی چیزها برای ما ناشناخته است اما میتوان تصور کرد که پیروزمند این جدال در کمپ بورژوازی چه نیرویی و با چه مشخصاتی میتواند باشد!

به نظر من در کمپ بورژوازی نیرو و قدرتی که بتواند تولید و توزیع را در یک سطح ”با ثبات“ نگاه دارد، نیرویی است که میتواند در راس مسئولیت جهانی برای کنترل کرونا قرار گیرد! که مثلاً امروز دولت و بورژوازی آلمان این موقعیت را دارد که در این جایگاه قرار بگیرد. از نظر ”اخلاقی“ و سیاسی، از نحوه برخوردش به بحران پناهندگی و تا کرونا و امروز که نقش یک سرمایه بزرگ جهانی را ایفا میکند، که در مورد اقتصاد و پاندمی کرونا در کل جهان می‌خواهد بگوید که ”من حواسم هست“! مثلاً، هرچند کوچک، امروز بسته اقتصادی، بسته کمک مالی که اتحادیه اروپا تصویب کرده است که به کشورهایی که اقتصادشان آسیب بیشتری دیده است برسانند. کمک هایی که بخشی از آن بلاعوض است و تا ۲۰۳۵ قرار نیست بازپرداخت شود. دولت و دولت هایی که ”خودشان هم نداشته باشند“ حاضرند قرض بگیرند! یعنی آینده شان را پیش فروش میکنند برای اینکه اقتصاد در بعد وسیع تر و فراکشوری را نگاه دارند، نه فقط اقتصاد ملی را!

دولت و قدرت بزرگی که می‌خواهد ”اقتصاد ملی“ را ”نگاه“ دارد، مثل آمریکا و انگلیس که می‌خواهند فقط خودشان را ”نگاه دارند“ به تنهایی نمی توانند به این هدف برسند! این بیشتر یک جنبش سیاسی است برای نگاه داشتن خود در راس و بعنوان رئیس جهان بورژوایی، تا یک الگوی اقتصاد جهانی برای تحقق! چین که می‌خواهد اقتصاد خودش را سرپا نگاه دارد مشغول شکل دادن به بلوک اقتصادی منطقه ای خود است. با این وجود چین بدلیل مدل اقتصادی متفاوت و بشدت متمرکز و بخاطر نداشتن برتری ایدئولوژیک - سیاسی بر بورژوازی غرب، این جایگاه را ندارد. هر چقدر از نظر اقتصادی جایگاه قدرتمندی داشته باشد. بهر حال تصور اینکه چه نیرویی در صف بورژازی جهانی میتواند ”پیروزمند“ این جدال باشد/ از زاویه کسانی که بخواهند منافع شان در نظام کاپیتالیستی تضمین شده باقی بماند، معنی پیروزی، در این چهار چوب است.

اما از نظر میلیاردها بشری که اسیر دست اینهاست و برای زندگی‌ش مجبور است کار کند، مجبور است نیروی کارش را بفروشد و معنی پیروزی چه میتواند باشد؟ اینها سوالات بازی است که در موردش در برنامه های قبلی صحبت کردیم. امروز هنوز خیلی زود است که در مورد پیروزمند این جنگ با قطعیت صحبت کنیم. شما اشاره درستی کردید. چین همچین موقعیتی را امروز دارد. اما این یک فاز است و باید دید در مقابلش بلوک اروپا که در حال حاضر

آلمان دارد جای انگلیس را در اتحاد با آمریکا میگیرد، که برای در راس قرار گرفتن موقعیت بهتری به آلمان میده، به کدام طرف میرود. موقعیت ممتاز در صف بورژوازی جهانی را آن بورژوازی دارد که میداند اگر اقتصادهای کوچک از بین بروند، بازار او هم می‌خوابد! بورژوازی که همیشه می‌خواهد منافع بلند مدتش را امروز تضمین کند. یک چنین نیروی بورژوایی، میتونه به اصطلاح لیدر کمپ بورژوازی جهانی باشد. اینکه در میان خودشان چه جدالهایی بکنند و چه گروکشی ها بکنند، اینها سوالهای این بازی است. تا جایی که به کمپ ما برمیگردد، معنی پیروزی برای ما تماماً چیز دیگری است.

برای ما یعنی مقاومت که فقر و محرومیت روی سر ما خراب نشود! در عین حال این تناقضات را برگردانیم به سمت حمله به این نظام ضدانسانی حاکم. برای رسیدن به یک نظام انسانی که کارکردش تناقضی با منافع بشر و محیط زیست نداشته باشد. بهر حال نمی دانم چقدر توانستم به سوال تان جواب بدهم. بهرحال این تازه یک فاز از جنگ جهانی با کرونا است.

مینو همتی: با اینکه از عمر پاندمیک کرونا ماهها میگذرد، تبلیغات طبقات حاکم عوامفریبانه نابرابری در دسترسی به امکانات را سرپوش میگذارد. آیا بنظر شما بازماندگان قربانیان کرونا حق ندارند بگویند که عزیزان ما نیز میبایست از امکانات بوریس جانسون، بولسنارا و ترامپ برای درمان کرونا برخوردار میبودند تا مثل آنان در قید حیات باشند؟ آیا قرعه مرگ و زندگی نیز مهر طبقاتی نخورده است؟

ثریا شهابی: بی تردید بر همه این ها مهر طبقاتی خورده است! شما اشاره کردید که به امکانات نابرابری که امروز در دسترس هست. طبعاً برای من وشمایی که در کشورهای غربی زندگی می کنیم، به درجه ای، یک امکاناتی فراهم تر است، تا کسانی که در افغانستان و عراق، بنگلادش زندگی می‌کنند. تا آنجایی که به بعد کشوری مربوط میشود، تفاوت چنان تصاعدی است که خودشون شرم می‌کنند که گزارش دهند.

این بی عدالتی به اصطلاح در دسترسی به امکانات و جلوگیری از قربانی شدن در اثر کرونا یک واقعیت است. منتهی در پشت این واقعیت ، پدیده تلختری هم هست که ابعاد کشتار از ما را خیلی خیلی نجومی میکند. آنهم این است که سلامت قبلی شما و آسیب پذیری طبقه ما و بخش اعظیمی از کره خاکی، میلیاردها نفری که نسل ها تولید کردند و شیره جانشان را فروختند، خیلی آسیب پذیرترند. برای اینکه غذا، بهداشت و سلامت قبلی شان، بدتر بود! برای اینکه در مقابل این بیماریها بدنشان کمتر مصون بود! برای این که همین الان فاصله اجتماعی ندارند و نمی توانند داشته باشند!

الان نگاه میکنی، آمار ساکنین خانه ها را، در مناطقی بخاطر پناهندگی، بخاطر کمبود، در مساحتی که ۳ نفر باید زندگی کنند، ۸ تا ۱۰ نفر زندگی می‌کنند. شما از قبلش، این تبعیض طبقاتی و

این آپارتاید سلامت که میلیاردها میلیارد نفر روی این کره خاکی امکان دسترسی به حداقلی از سلامت و بهداشت را نداشتند، به ارث برده اید. حداقلی از مسکن و غذای سالم را نداشتند! ورزش و این

امکانات را نداشتند.

این کمبودهای قبلی، مثل برگ خزان مردم را از پا می اندازد! مثلاً هندوستان و برزیل و ایران را نگاه کنید. طبعاً امکاناتی که برای روحانی و خامنه ای و بوریس جانسون و ترامپ هست، برای کارگری که در آمریکا یا ایران کار میکند و زنانی که مجبورند برای امرار معاش بچه هایشان تن فروشی کنند، نه تنها نیست، بلکه انواع و اقسام راه حلهای مخرب برای کنار آمدن، مثل خودکشی‌ها و اعتیاد هم ریخته آنجا بجای درمان. میخوام بگویم که این نابرابری، که شما بهش اشاره میکنید، اینقدر خودش را زمخت گذاشته است جلوی چشم جامعه، که امروز دیگر سردمداران نظام اقتصاد آزاد، امروز با شرمندگی اینها را نشان میدهند! دور قبل و پیش از کرونا شاهد بودیم که معنا و مفهوم پیشرفت و ترقی این بود که شما چقدر بتوانید پول در بیاورید؟ چقدر شما بتوانید ”سلبریتی“ باشی و شهرت و ثروت داشته باشی و چقدر توانسته باشی انباشت کنی؟ معنا و مفاهیمی که به حکم واقعیات پوچ شدند! وقتی که این کشتار جمعی از محرومین و از طبقه ما و از کسانی که تولید کننده اند و بخش زیادیش بعلاوه قربانی بی حقوقی های قبلی است، به جوامع انسانی فشار می‌آورد! شهروندان دارند سوال می کنند! شاهد اعتراضاتی هستیم که مهم نیست بهانه ش چی است و چه بیانی پیدا میکند! می گوید دیگر بس است. جنبش زندگی سیاهان ارزش دارد، علیه تبعیض نسبت به سیاهان است اما پشتش یک طغیان به تبعیض بطور کلی است! میگوید که: این چه زندگیست، چرا بخش عمده ای در آمریکا اینطور زندگی می‌کنند! شما در فرانسه شاهدش هستید، در عراق و ایران هم! اینها پس زندهایی است که میگوید دیگر نمی پذیرم! ما دیگر قبول نمی‌کنیم!

ما شاهد خیزشهای عظیمی خواهیم بود. فکر می‌کنم، بخش زیادیش

کمونیت ۲۵۲

در کشورهای غربی خواهد بود، به اضافه جغرافیایی مثل ایران، بخاطر تجربه تاریخی که داشته و بخاطر تقابل‌های که در آن وجود دارد. بهر حال شهروندان حق دارند امروز حقشان را به زبان‌های مختلف و بهانه های مختلف بیان کنند. هر کسی به زبانی دارد می گوید! در فرانسه بخاطر این لایحه، در انگلیس بخاطر قطع طب ملی، در آمریکا بخاطر بی مسئولیتی دولت نسبت به کرونا، و .. همه اینها باز تاب اعتراض و مقابله مردم با این تبعیض و نابرابری است که جلوی چشمشان می‌بینند! می بینند که قربانیان این کشتار جمعی، هم سرنوشت نیستند و همه ما در یک کشتی ننشسته ایم! بعضی‌ها در قایق های بادی در اقیانوس‌ها و بر امواج ول هستند.

بعضی‌ها در کشتی‌های مجهز با انواع و اقسام تجهیزات! طبعاً آنهایی که در کشتی‌های مجهز نشستند، می‌خواهند بخشی از آنهایی که در قایق ها سرگردانند را نجات دهند! برای اینکه آنها نیروی کاری هستند که ثروت و هستی کشتی نشینان به وجود آنها گره خورده است. آنها بردگانند! چون دوران طاعون که هنگامی که نصف اروپا کشته شد، دیگه کسی نبود که کار کند. مجبور شدند بها نیروی کار زنده مانده را بالا ببرند! برای اینکه دیگر برده ای برای خدمت به برده دار نمانده بود. این که شما بهش اشاره کردید، که شهروندان چقدر مجازند، میخوام بگویم که زمختی واقعیت این مجاز بودن را جلو صحنه گذاشته است. جلوی چشمان هر روز داریم اعتراضات وسیع و مردمی را در سراسر جهان می ببینم.

مینو همتی: رقابت آشکار در تولید واکسن ارزان و قابل دسترس برای میلیاردها انسان و حتی پشت پا گرفتن برای یکدیگر بقصد عقب نگهداشتن رقیب در مسابقه برای کسب بازار بیشتر چهره کریه سودپووری نظامهای موجود و بیگانگیشان با وجدان انسانی، بنمایش گذارده میشود. آیا شما تناقضی در ادعای بشردوستانه حاکمین و عدم اختصاص عادلانه منابع مشاهده نمکنید؟

ثریا شهابی: به نظر من مشاهده که حتماً، بالاتر از مشاهده، راستش یک واقعیت تلخ است. این تناقص بیش از دو دهه است که شهروندان را در منگنه گذاشته است و دارند زیرش له میشوند. بخصوص امروز بعد از پایان جنگ سرد، اقتصاد آزاد باز، بخصوص نیو لیبرالیزمی که هر چه دستاورد بشریت متمدن بود را ”جارو کرد“! با انواع و اقسام سیاستهای دشمن تراشی های ملی، با جنک و تخریب خاورمیانه، و دمیدن در باد انواع سیاست‌های دست راستی، سعی کردند فشار این تناقضات را عقب بزنند و کنترلش کنند.

این تناقضی که شما بهش اشاره میکنید، این زمختی و زشتی کارکرد این نظام با حیات بشر، با سعادت بشر، با زندگی بشر بجایی رسید که خودش زیربار تناقضات خودش داره میشکند! این را دیگر نمیتواند ببوشانند. شما اگر نگاه کنید، داعیه های دفاع از حقوق بشر و دموکراسی را خودشان در میان محافل دور اندیش تر شان، در سطح ادعا هم دارند کنار میگذارند. صحبت می‌کنند که ”شاید لازم باشه ما دموکراسی را فدا کنیم“ یعنی اینکه اقتصاد بازار را کمی کنترل کنیم! به امید اینکه بتونند با دولت‌های جدید با اقتصاد کنترل شده، و با روبرنای بسیار متمرکز و قدرتمند، بتوانند ”پاسخی جهانی“ به شرایط بدهند و در عین حال جلو فشار پایین را هم بگیرند. که ساده نیست. پاسخی که پائین برای تغییر نظام اقتصادی میدهد، پایانی به نظام اقتصادی با به بهره کشی انسان از انسان است. تولید برای رفاه و برای سلامت و شادی انسان است. این واقعیت خودش را تحمیل میکند. این را این روزها شاهدیم که متوسط الحال ترین متفکرین بورژوایی دارند میگویند که چرا از امکانات زدیم! چرا چنین و چنان کردیم! این روزها هیچکس اعتراضی ندارد به اینکه برای جلوگیری از کرونا و به اصطلاح تخفیف مصائب آن، امکانات اختصاص داده بشود! منتهی مسائل تخفیف یافتنی نیست و راه حل قطعی این تناقضات، نه با اصلاح که تنها از تغییر ساختار اقتصادی میگذرد. بهر حال زشتی و ضد بشری بودن نظام سرمایه داری، هیچوقت اینقدر خودش را به واقعیت روزمره زندگی مردم تبدیل نکرده بود. شما الان توی روزنامه های خیلی معتبر میخوانید که می نویسند مارکس حق داشت و داعیه های لیبرالیزم و آزادی تجارت و آزادی رها کردند افسار سود آوری، زیر فشار این که باید نیروی مولد سالم بماند، دارد له می شود. اینکه باید محیط زیست تخریب نشود، خودش را دارد تحمیل میکند. این ادامه تناقض نظام کاپیتالیزم است که به نظر من به سادگی قابل حل نیست و جواب کوتاه مدت هم ندارد.

مینو همتی: اما، آمار تکاندهنده مرگ و میر ناشی از کرونا که نشان میدهد، مردان را بیش از زنان در بر گرفته است. علاوه بر فشار روانی بر خانواده، مسئولیت نان آوری را بدوش زنان میاندازد. زیراکه اکثریت کشورهای جهان فاقد برنامه های رفاهی برای خانواده های کم درآمد است و زمینه فقیرتر شدن طبقات محروم و بطور اخص زنان و کودکان را شاهد خواهیم بود. مگر اینکه خود مردم حول راه حلهای مردمی متشکل شوند. نظر شما

←

ثریا شهابی: من فکر میکنم، بدترین راه این رفتار، منتظر شدن برای این است که اینها کاری نکنند. طبعاً طبقه حاکم بخاطر منافع خودش، باید کرونا را کنترل کند. که بتونه بخشی از تولید کنندگان را زنده نگهدارد. باید بتواند تضمین کند که سه یا پنج یا صد سال دیگر این پاندمی یا پاندمی مشابه نمی آید! که بتواند سرمایه های عظیمش را با خیال راحت هر جایی که میخواهد سرمایه گذاری کند و هر جا میخواهد صادر کند و هر جوری میخواهد تولید کند. راه حل این هستش که منتظر بالا نباید نشست. این ها برای ما راه حل نیست! این فقط وقت خریده و این پروسه را کند کردن است و برای اینکه این پروسه را به نفع خودشان هدایت کنند. طبعاً وقتی بخواهند پروسه را کند کنند باید یه کمی هم ببندازند در کیسه ما. بنابراین من و تو باید زنده باشیم که کار کنیم و برویم خرید کنیم! باید بازار مصرفی باشد و بتوانیم کار کنیم.

مثل نیروی کاری که مثلاً شما خرج خورد و خوراکش را میدهی که نیروی کارش را باز تولید کند و بیاد سر کار، باید خرج بدهی که زنده باشه. سرمایه داری، بدون مردم و بدون طبقه کارگر، با طبقه کارگر بیمار و ناتوان و فرسوده، سودی در نمی آورد!

تا جایی که به آنها برمیگردد، میخواهند کنترل کنند، میخواهند اقتصاد را سازماندهی کنند، ولی به این طریق. و تا جایی که بما برمیگردد، نباید منتظر بالا نشست! دست بکار شدن مردمی، یعنی مقاومت، مقاومت یعنی این که بار کرونا را نباید ببندازید گردن ما! تمام امکانات باید در اختیار همه باشد. همین الان ورزش این باد، که باید از میلیاردرها مالیات گرفت! خرج کرونا را از کیسه همین ها باید بگیریم. نه مالیات بر سود و مالیات بر درآمد، بلکه مالیات بر داراییها، مالکیت بر املاکی که دور قیلبش، توش کارگر را بکار گرفته بودند، کارکنان و همه را بکار گرفته بودند و سودش را بردند! خود بورژوازی، بخشی اش میگوید که: توزیع عادلانه تر و رابطه هارمونیکتر با کارکنان و طبیعت، را میخواهد!

هارمونیکتر از نظر آنها اینست که حداقل تو زنده بمونی! هارمونی برای ما یعنی ما برابریم. در نتیجه مقاومت و مقاومت و مقاومت و نگذاریم که بارش روی سر ما خالی بشود، کلیدی است. ”به درک“ که تولید خوابیده است! پول و منابع دارید باید خرج ما را بدهید! نه اینکه گویا ”من بیکار شدم“. موج بیکاری را هر روز می‌شنویم که صدها و صدها هزاران نفر دارند بیکار می‌شوند. میخواهند

یک نانی ببندازند در سفره شما، یک ماه و شش ماه و یک سال حقوق شما را بدهند و بعد ”به امان خدا“ رها شوید!

در حالی که حرف ما این است که: من مسئول کرونا نیستم! شما مسئولی، این همه امکانات برای اسلحه و جنگ و دستگاه سرکوب اداریتان، دستگاه حقوقیتان، به اضافه این همه کمپانی‌های مولتی میلیاردری که قرن‌ها شیره جان طبقه ما را کشیدند، این همه ذخایر دارید، یک ریال هم نباید سطح زندگی ما بیاد پائین، نه در ایران و نه در آمریکا و نه در اروپا و نه در هیچ جای جهان.

مقاومت در مقابل اینکه نگذاریم بار کرونا را ببندازند گردن ما. طبعاً ما باید رعایت کنیم، بخاطر سلامت کل شهروندان سعی می‌کنیم که مقاومت حالت کور ”سرپیچی“ از مقررات پزشکی و سلامت نداشته باشد و سلامت خود و دیگران را به خطر نینداخته باشیم.

اما حرف ما این باید باشد که: کار نیست، کار خوابیده است، ”به درک“! شما پول و ذخیره و امکانات داری، برو از طبقه ات بگیر! رضایت ندادن به فقیر تر شدن! الان ابعاد فقر و فقیرتر شدن میلیونی مردم، خود دولت ها را هم ترسانده است! هندوستان فشار فقر و اعتراض وسیع است. هندوستان داشت اقتصادش رشد می‌کرد، هنوز هم مثلاً اقتصادش رشد میکند، اما کشتار میلیونی و فقر و فلاکتی که نیروی کار کنش را دارد منهدم میکند، ابعاد غیرقابل تصویری یافته است. ما نباید قبول کنیم! مقاومت یعنی خودمان به زور از آنها بگیریم! ما امکانات نداریم. ما ذخایر نداریم. ما تجهیزات نداریم. ولی ما قدرت داریم. اتحاد ما بیشتر از هر پولی قدرت است. در نتیجه راه حل مردمی، فشار از پائین و مقاومت راه پیشروی را باز میکند و اتفاقاً میتواند تصویر آینده بهتر و انسانی تر را پیش چشم بگذارد. چون اقتصادی را که ما سازمان بدیم، توده محرومین، توده تولید کنندگان و بشریت متمدن، زنهایی که رها شدن از این تبعیض و بی حقوقی برای همیشه رهایشان کند، برای سود نیست! برای نیاز و رفاه است! شما اشاره کردید به فشاری که بخاطر نان آور بودن خانواده و حتی این بیماری، به زنان و مادران می‌آورد! به کودکان بیماری که بدنیا می‌آیند و به بهداشت و رفاه دسترسی ندارند!

این روزها خودشان آمار میدهند که چگونه نیروی کار دارد ریزش میکند! چطور نگهداری از مادران در دوران بارداری، به خاطر کمبود امکانات، افت کرده است! حرف ما این است که حق ندارند به بهانه کرونا از هیچ امکاناتی کم کنند. این مقاومت و این

راه حل مردمی، بزرگترین قدرتی است که میتونه جلوی تحمیل راه‌های دیگر را بگیرد! و راه را باز کند برای یک اقتصاد متکی به برابری و دسترسی به امکانات زندگی. اقتصاد متکی به تولید برای رفاه. تولید برای نیاز، آن چیزی که اقتصاد سوسیالیستی میتواند بدنبال بی‌آورد. انقلاب‌های سوسیالیستی دنیای امروز، که طبعاً الگوهای جدیدی بدست میدهد و میتواند اساساً شباهتی به انقلابات قرن ۱۹ و ۲۰ نداشته باشد، ممکن است. انقلاب بلشویکی دیگری شکل نمی‌گیرد، اما انقلاب سوسیالیستی امروز به حکم واقعیات بیش از هر زمانی موضوعیت دارد. انقلاباتی که متناسب با شرایط امروز است.

دولت‌های کارگری، دولت‌های نیروی کار کن دولت‌های سوسیالیستی که میتواند تضمین کند که این اقتصاد در راستای منافع مردم در راستای منافع بشریت، و اکثریت کارکنان، کار میکند. راه حل مردمی، مقاومت و فشار و قبول نکردن است. این را نباید از هیچ کس ”خرید“ که گویا همه با هم در این بحران، شریک هستیم! همه با هم زجر میکشیم! نه. شما ۳ تا جزیره دارید، ولی دیگری در یک اتاق ۱۲ نفر زندگی میکنند و میخوابند! اینها با هم برابر نیستند! در نتیجه این تناقضات را که خود بورژوازی امروز به آن اعتراف میکند و می‌گوید در حل ش ناتوان است، می‌گوید که نمی‌تواند مانند گذشته بچرخاند! باید به سمت خودشان بکشانیم! ما هم نمیتونیم مثل گذشته کار کنیم. باید مجبور شان کنیم که تغییر دهند! در راستای منافع طبقه ما و مردم محروم، زن و مرد و کودک، تغییر دهند! در راستای منافع بشریت و منافع اکثریت کارکنان، تغییر دهند. این تنها راه حل برای ما است. وگرنه منتظر شدن که بالایی‌ها بخشی از طبقه ما و اکثریت محروم را زنده نگاه دارند، طبعاً صدها میلیون نفر کشته میشوند! در دریاها، در فقر و در گرسنگی و بیکاری! و بخشی زنده می‌ماند که بتونه چرخه تولید بعد را بچرخاند!

مینو همتی: ثریا شهابی عزیز با سپاس از اینکه در این برنامه شرکت کردید و نظراتان را با بینندگان ما در میان گذاردید.

ما فرهنگ مردم را عوض میکنیم. بجای این که شما بیاپید نیمی از جامعه را قربانی بکنید، میتوانید آن فرهنگ را قربانی بکنید. خیلی ساده است! ما مردم مرفقی و پیشرو آن مملکت را بسیج میکنیم و سازمان میدهیم. ما کنار هر مدرسه دخترانه یا هر مدرسه مختلطی که قرار است در آن مملکت وجود داشته باشد، رادیکالهایی را میگذاریم که جلوی اوباش را بگیرند. ما قوانینی را میگذرانیم و این قوانین را با بودجه‌هایی تضمین میکنیم که ضامن شرکت زنان در فعالیت اجتماعی باشد، جلوی تحریک علیه آنها را بگیرد، جلوی نیروهای قشری و عقب مانده را بگیرد. ما کاری خواهیم کرد که کسی که مزاحم امر رهایی زن و امر برابری زن و مرد بشود، جامعه او را به چشم خطاکار نگاه کند، درست مثل کسی که مزاحم بهداشت مردم شده، کسی که مزاحم خوشبختی آدمها بطور کلی شده، درست مثل کسی که از اموال دولتی و اموال کشور اختلاس کرده، درست مثل کسی که مانع رساندن بیمار به دکتر شده... به همان چشم به کسی نگاه کنند که مانع درس خواندن دختری شده، مانع اشتغال زنی شده، یا مانع این شده که زنی هر لباسی میخواهد بپوشد و به سر کار برود. ما فرهنگ را عوض میکنیم. بجای این که خودمان را عوض کنیم، یا حقیقتی که به آن معتقدیم زیر پا بگذاریم، آن فرهنگ را عوض میکنیم. آن فرهنگ از کجا آمده؟ آن فرهنگ هم تاریخاً محصول طبقات حاکمه در آن کشور است، فرهنگی است که بدرد سودآوری سرمایه میخورده، فرهنگی که بدرد حاکمیت همین لات و لوتایی که در ایران بر سر کارند میخورده... ما حکومت را عوض میکنیم، فرهنگ را هم عوض میکنیم. همه جای دنیا همینطور است. شما نمیتوانید آزادی بیاورید بدون اینکه به سنتهای عقب مانده هجوم ببرید. ما این سنتها را عقب میزنیم، نیم بیشتر مردم ایران، فکر میکنم اکثریت عظیمی از مردم ایران در حرکت علیه فرهنگ عقب مانده با ما خواهند بود. اگر هم بخشهایی قشری و عقب مانده و متحجر پیدا بشود، چاره‌ای ندارند، باید دندان روی جگر بگذارند. بالاخره کسی باید دندان روی جگر بگذارد. یا زن باید دندان روی جگر بگذارد و تحت ستم بماند، یا آن حاج آقا باید دندان روی جگر بگذارد. ما در این قضیه میگوییم حالا حاج آقا لطفا دندان روی جگر بگذارد...

مصطفیٰ بنار در جریان سخنرانی در مجلس شورای اسلامی

تظاهرات‌های امروزِ کردستان، چه باید کرد؟

(گفتگویی رادیو ”پیشه‌نگ“ با خسرو سایه)



به جان مردم و از طرف دیگر، دست بکار شدن مردم برای حمله به دستگاه‌های حکومتی و دفاتر احزاب حاکم و احزاب دخیل در بالماسکه دمکراسی در کردستان و سوز آندن و تخته کردن این مراکز و دفاتر، به ما خاطر نشان می‌کند که واقعیت و شرایط کنونی اقلیم کردستان و نبرد طبقاتی به دگرگونی سیاسی عمیقی منجر شده است، که اگر به شیوه‌ای هدفدار و انقلابی سازماندهی گردد و قدم به قدم به طرف آرمانهایش هدایت شود، به اعتقاد من می‌تواند به سود مردم و به سود تضمین آینده‌ای درخشان و مرفه برای مردم به سرانجام برسد.

بنار مصطفی: در باره هر دو مورد و چشم انداز، خصوصاً در باره مردم و حاکمیت س‌والهای دیگری خواهم داشت و از شما خواهم خواست که بیشتر آن را بشکافید. اما می‌خواهم این را بپرسم که پاره‌ای از حاکمین اینگونه وانمود می‌کنند که همراه و پشتیبان خواسته‌های مردم هستند و حتی با وجود اینکه دارای مقام‌های بالایی در صفوف احزاب تشکیل دهنده حکومت هستند و از اعضای پارلمان احزاب حاکم هستند، به صفوف تظاهرات‌ها ملحق می‌شوند و ادعای حمایت از خواسته‌های مردم را دارند و حتی در برابر مسدود کردن کانال ان. آر. تی. و مخالفت با آن عده‌ای از احزاب حاکم و رهبران اتحادیه میهنی می‌ایستند و این بحث را مطرح کرده‌اند که آنها طرفدار آزادی بیان هستند و موافق بستن کانال ان. آر. تی. نیستند؛ این بیانگر چه افقی می‌تواند باشد؟

خسرو سایه: زمانی که هر حکومتی دچار بحران سیاسی می‌شود و در برابر مردم قرار می‌گیرد، به نظر من به دو طریق با این چالش برخورد می‌کند. این درباره هر سرکوبگر، هر دیکتاتوری و حتی هر حکومت پارلمانی‌ای صدق میکند. ما در دوران حکومت عادل عبدالمهدی هم این حرف‌ها را شنیده‌ایم و حتی کاظمی هم این ادعا را دارد که با مردم همراه است. این ها هم تافته‌های جدا بافته ای از آن سرمایه دارهایی که مردم را غارت کرده و آنها را محتاج نان شب نموده‌اند، نیستند. اینها دروغ می‌گویند. حقیقتاً اگر اینها در این کار سهیم نبوده و دست نداشه‌اند پس این کارها توسط چه کسی صورت گرفته است؟ چه کسی به جان احزاب می‌افتد؟ چه کسی مردم را سرکوب می‌کند و به آنها شلیک می‌کند؟ معلوم است که این کارها برای گول زدن و خاک پاشیدن به چشم مردم است. سرکوب حلقه اول است و مکمل این حلقه، دروغ گفتن به مردم است. و الا معلوم است که آنها ان. آر. تی. را به آتش می‌کشند و به هر صدایی که قصد پیش بردن مشعل این خیزش و مبارزه‌ی به هم تنیده توده مردم را داشته باشد، یورش می‌برند. چون این را به ضرر خود می‌دانند. سیاست و تاکتیک آنها این است که در بین مردم شکاف ایجاد کنند و کانال‌هایی که ارتباط‌گیری مردم را به اطلاع عموم می‌رساند را مسدود کنند و مانع از ابراز هم‌فکری و پشتیبانی مردم از همدیگر در شهرهای دیگر از این طریق شوند. این هدف واقعی اینهاست. اگر مدعی دفاع از مردم هستند، و به راستی پشتیبان خواسته های مردم، خواست مردم کنار رفتن اینهاست. مردم اعلام کرده اند که حکومت اینها باید به پایان برسد. اگر شما قصد دفاع از خواست مردم را دارید، تشریف ببرید و حاکمیت را رها کنید. تا هیچ خونی نریزد، تا هیچ جوانی قربانی نگردد، تا هیچ کسی زخمی نشود و هیچ پیشمرگ و تفنگچی امنیتی‌ای هم مورد هجوم و سنگ باران مردم به پاخواسته قرار نگیرد. اگر راست می‌گویید حکومت را به دست نمایندگان مردم بدهید. اجازه بدهید که بانگ آزادی شنیده شود، تا مردم بتوانند آینده خود را خودشان رقم بزنند. شاید مردم در دوره‌ای به شما رای داده باشند، اما امروز تصمیم دیگری گرفته‌اند، آرای خود را پس گرفته‌اند و در برابر شما قرار گرفته‌اند و مصمم‌اند که این حاکمیت را به زیر بکشند. مردم به این مرحله از آگاهی رسیده‌اند که شکاف طبقاتی، تفاوت میان طبقه حاکم و صاحبان بنگاه‌ها و مسئولین و خانواده‌های حکام و احزاب را می‌بینند. یک فقر بزرگ را می‌بینند، بی‌حرمتی و تحقیر را می‌بیند. به این خاطر محق هستند اراده خودشان را به میدان بیاورند.

اگر شما هم خواهانید که، به آرامی و بدون خشونت، به شیوه ای متمدنانه - همانطور که خودتان می‌گویید تظاهرات متمدنانه باشد - و به نظر من اگر شما صالح هستید و کمترین ارزشی برای مردم کردستان قائلید، باید بروید و گورتان را گم کنید و حاکمیت را به مردم واگذار کنید. و مردم آنقدر توانایی و خیرگی دارند که قادر هستند حاکمیت و سیستمی را برپا کنند که صد برابر از حاکمیت شما بهتر باشد و رفاه و آزادی و آسایش را به ارمغان بیاورد. در

کمونیست ۲۵۲

واقع آنها دروغ می‌گویند؛ با یک دست می‌خواهند سرکوب کنند و با یک دست ادعای آزادی کنند و سر مردم را شیره بمالند.

این آن واقعیت را به اثبات می‌رساند که مردم در برابر حاکمیت قرار گرفته‌اند و حاکمیت هم به هر طناب پوسیده‌ای چنگ می‌زند که خود را از این پیچ تند، از این بحران سیاسی و از گردابی که در آن گرفتار است، بیرون بکشد. به این خاطر به نظر من این فرمایشات از جانب آنها، چه عضو پارلمانی که می‌آید و ادعای در کنار مردم بودن را می‌کند، و چه هر کس دیگری از این جنس، هدفش این است که مردم را دوباره به زیر سایه شعار رنگ و رو رفته‌ی انتخابات و کشیدن مردم به بالماسکه پارلمان و سیستمی که موجود است بکشاند. سرچشمه‌ی این موقعیتی که الان مردم در آن دست و پا می‌زنند، فقط حکومت و احزاب نیستند؛ پارلمان هم هست. پارلمان بخشی جدا نشدنی از کل سیستم اداری و حکمرانی احزاب بورژوازی و ناسیونالیسم گُرد است، که پس از سی سال زندگی مردم را به این روز انداخته‌است. و به راستی نباید مردم کارگر و زحمتکش، برای کنار زدن شرکتها و کمپانی‌های پارتی و اتحادیه میهنی بجنگند، اما زیر بغل کمپانی‌ها و شرکت‌های «نوه‌های تازه به دوران رسیده» و «مجتمع» و اشخاصی که از اعضای پارلمان هستند را بگیرند. قرار نیست که مردم برای سی سال دیگر، اینبار زحمت و بیکاری و محنت را دوباره از طریق اینها هم تجربه کنند تا به این قناعت برسند و هوشیار گردند که سیستم پارلمانی سیستمی در راستای منافع آنها نیست. مردم هر چهار سال به اینها رای می‌دهد و اینها به اسم مردم می‌روند و قانون چند همسری را تصویب می‌کنند، قوانین تسهیل سود آوری و خصوصی سازی را تصویب می‌کنند، سیاست ریاضت اقتصادی و کاهش دستمزد و مستمری مردم را به پیش می‌برند. این قوانین که توسط مردم تصویب نشده‌اند!

به این خاطر اینها قصد دارند از این راه دل مردم را بدست بیاورند و خود را همچون بدیلی به مردم بشناسانند و بتوانند بر موج نارضایتی مردم و خواست حق طلبانه آنها سوار بشوند، تا این سیستم بتواند دوباره بازسازی شود و باز تولید گردد. بدون شک این به ضرر مردم است. مردم باید متوجه باشد که در هفدهم شوبات (فوریه) جنبش تغییر به کجا منجر شد؛ در نهایت به یکی از ستونهای این حاکمیت تبدیل گردید که در پارلمان حقوق مردم را پرداخت نمی‌کند، دستمزد مردم را قطع می‌کند و کاهش می‌دهد، از حقوق بازنشستگان می‌زند، و با از حقوق ناچیز افراد نیازمند به کمک‌های ویژه ارتزاق می‌کند. با داروهای تاریخ گذشته به مردم می‌فروشد. در نهایت مردم نباید این سناریو را تکرار و قبول کنند. نباید مردم این سناریو را هر چند سال یکبار تکرار کنند، جناحی از نظام را به زمین بزند و جناح دیگر را بر دوش خود سوار کنند و تسلیم آن شوند. به نظر من این خطری است که باید صفوف مردم را از آن جدا کرد. مردم نباید این فرمایشات را باور کنند.

مصطفی بنار

بنار مصطفی: فکر می‌کنید که نارضایتی‌های کنونی اینبار در برابر همه احزابی است که در حکومت و در پارلمان هستند، حتی آنهایی که از خود به عنوان اپوزسیون نام می‌برند؟ می‌بینید که حتی بخشی از اینها هم مورد حمله مردم قرار گرفته‌اند. زمانی که می‌گویند “همه شما دزد هستید” یا شعارهایی داده می‌شود علیه همه این احزاب؛ آیا می‌توانیم بگوییم، حال مردم می‌توانند با نگاه روشن‌تری ببیند که این احزاب هم، که از خود به اسم اپوزسیون نام می‌برند، بخشی از این حاکمیت و شریک آن هستند؟

خسرو سایه: یقیناً چیزی که شما به آن اشاره دارید و موردی که مردم تلاش کرده‌اند به مراکز تمام احزاب حاکم و آنهایی هم که در سیستم سیاسی اقلیم کردستان به اسم دمکراسی و پارلمان کار تونی از آنها یاد می‌شود، حمله کنند، تشخیصی درست است از جانب توده مردم معترض و بپاخواسته. به اعتقاد من این هُشیاری سابقه خود را دارد. ما نباید فراموش کنیم که چند سال پیش هم مردم معترض و بپاخواسته شهر کلار همه اینها را، به صورت سمبلیک در درون تابوت ریختند و عکس تمام احزاب را بر روی بشکه های نفت چسباندند. این شواهد، به این دلیل است که مردم به این آگاهی رسیده‌اند که همه اینها شریک و باعث و بانی آوردن این بلا بر سر مردم هستند. از حزب تغییر، از جامعه اسلامی، از اتحاد نوین. همه اینها در خلق این وضعیت شریک هستند. بحث این را می‌کنند که این تجربه‌ی مردم کردستان است و باید از آن محافظت کرد و از این حرف‌ها. اما مردم واقف‌اند که در زیر سایه اینها صاحب هیچ منفعتی نمی‌گردند و هیچ دستاوردی به غیر از بیکاری و فقر و نداداری نخواهند داشت. اما باید یک مسئله هم در این باره روشن گردد. مردم باید بدانند اینکه تشخیص درستی داده اند، و انگشت اشاره را به طرف مسببین و کسانی که مردم را گرسنه و فقیر کرده‌اند نشانه رفته‌اند و به درستی به تفاوت بین خود و طبقه حاکم، چه در اپوزسیون و چه در حکومت، اشاره کرده‌اند، و اینکه شکاف طبقاتی بین خود و این احزاب را احساس می‌کنند، اما این سوای اینکه امتیازی لازم و ضروری است ولی هنوز کافی نیست. باید این سوال را پرسید: اینها «طفل در دامن» کدام جنبش هستند؟ به این معنی ←

تظاهراتهای امروز کردستان، ...

اینها، کودک دست پرورده طبقه سرمایه‌دار و ثروتمندان و احزاب ناسیونالیست کرد هستند. مردم باید متوجه باشند که سرتاپای این سیستم، با برنامه حزب تغییر، با برنامه جماعت اسلامی، با برنامه نوه نوین، با برنامه اتحادیه میهنی و پارتی؛ همه جملگی جنبشی را برپا کرده‌اند و حاکمیت و سیستمی را بر سر کار آورده‌اند که محصول جنبش کردایتی است. یعنی محصول جنبشی است که طبقه حاکم به اسم کردایتی و به اسم اکثریت مردم، می خواهند سوار شعور و آگاهی مردم بشوند برای پیشبرد منافع خویش. حتی اینها ادعا می کنند که کردها همه برادرند، کردها همه باید با هم گذشت داشته باشند، کردها همه باید شریک غم و غصه همدیگر باشند. آیا واقعا کردها با هم برادر هستند؟ آیا مسعود بارزانی می تواند شریک غم کارگر و زحمتکش و مادران و پدرانی باشد که کودکان بیمار و معلول دارند؟ آیا با هم برابر هستند؟ آیا منافعشان یکی است؟ آیا جنبش کردایتی قادر است آن مرزهای خلق شده دست خود، که امروز مردم به وجود آنها پی برده اند را پاک کند؟ حاکمیتی که در طول سی سال قادر به تامین نان و آب و برق و کار برای مردم نبوده است، توان بوجود آوردن چه حس برادری‌ای در میان مردم را می‌تواند داشته باشد؟ چه گذشتی داشته باشد؟ آیا جنبشی که «سردشت عثمان»ها را می رباید و مردم گرسنه و ناراضی را ترور و سرکوب می کند، می تواند حقیقتا گذشت داشته باشد؟ در حقیقت اینها چقدر از ثروت و دارایی خود دست کشیده اند تا بتوانند زندگی و امید مردم را تامین کنند؟ چه وقت گذشت داشته‌اند و زندگی فرعونی خود را به سطح زندگی یک انسان کارگر و زحمتکش آورده اند که ناچار است در چاله میدان‌ها و خیابان‌ها به دنبال تامین زندگی خود باشند؟ این فرمایشات آنها بدون شک شرم آور است. بنابراین اعتقاد دارم این مسئله که مردم به آگاهی و هُشیاری رسیده و انگشت اتهام را به طرف این احزاب نشانه می‌روند، باید به این باور برسند که اینها اطفال پرورش یافته دامن طبقه سرمایه‌دار و جنبش کردایتی هستند. به این خاطر هرگونه توهم و هرگونه برگشت به طرف ناسیونالیسم و به طرف آن احزابی که از ناسیونالیسم دفاع می‌کنند به معنای از ریل خارج کردن و تسلیم کردن مبارزه و نبرد و نارضایتی‌های مردم است. باید این پروسه را به انتها رساند، باید این حلقه را بست. مردم همراه با اینکه انگشت حقیقت را به طرف مجرمین نشانه می‌روند، باید این را هم درک کند و برای یک آگاهی و هُشیاری طبقاتی خیز بردارند. باید بدانند که جنبش آزادی‌خواهی و عدالت‌خواهی مردم کارگر و زحمتکش با جنبش ناسیونالیسم و کردایتی متحقق نمی‌گردد. سی سال است این حقیقت آشکار شده است . به غیر از اینکه تبدیل به مزدور دَوْل منطقه شوند و نیروی پیشمرگ را در خدمت آمریکا و ترکیه و ایران و عراق قرار دهند و از این راه کسب درآمد کنند، کار دیگر از اینها ساخته نیست. اینها تنها چشم براه منافع خود هستند و برای کسب مقام و انباشت ثروت، غیر از شرکت‌ها و کمپانی‌هایی که برای غارت کار و ثروت مردم کارگر و زحمتکش احداث کرده‌اند، هیچ راه دیگری متصور نیستند. مردم - که به درستی به خطاکاران اشاره می‌کنند - دیگر نباید به هیچ صورتی، به هیچ حزبی و هچ نماینده‌ای اعتماد کنند و باید به این حقیقت هم برسند که رهایی‌نه فقط از این احزاب بلکه رهایی از ایدئولوژی و باور ناسیونالیسم کرد و طبقه بورژوازی کرد امکانپذیر است. اینها سی سال است قدرت دارند و رنج و محنت تولید می‌کنند، به اندازه حکومت بعث عمر کرده‌اند. به این خاطر دیگر باید از فرهنگ اینها، از ادب اینها، از سیاست اینها، از روش جنگ مسلحانه اینها و از تاریخ اینها تماما خود را رها کنند و تاریخی دیگر، فرهنگی دیگر، ایدئولوژی و باوری دیگر را پیدا کنند، که باور انسانی، باور آزادیخواهی، باوری که برابری و عدالت اجتماعی را تأمین کند را بسازند. این زمانی ممکن است که مردم کارگر و زحمتکش صف خود را از صف جنبش کردایتی جدا کند و وقتی که نماینده پارلمانی خواست پای آنها را دوباره به داخل این سیستم بکشد، بدانند که آنها را به بازی گرفته است. بدانند که به آنها خیانت می‌کنند. اینها می خواهند رنج و عذاب مردم را تبدیل به ورقی برای بازی با حاکمیت کنند، تا بتوانند دوباره ناسیونالیسم را رونق دهند و خودشان در آن، جاه و مقام بهتری داشته باشند. به باور من این حقیقتِ همه این رویدادهاست، این آن درجه از آگاهی‌ای است که مردم باید به آن برسند.

بنار مصطفی: رفیق خسرو، امروز پیام رفیق عثمان حاجی مارف دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری کردستان در این باره پخش شد و ایشان فراخوان داده بود که مردم خود را سازمان بدهند. قبل از اینکه چگونگی این سازمان یافتگی را روشن کنیم و بشکافیم و هدف آن را بررسی کنیم، دوست داشتم که یکی از آن سوالاتی که از رفیق عثمان شده بود را هم اینجا از شما بپرسم. شهروندی از رفیق عثمان سوال کرده بود که آیا حزب خود شما می خواهد که بجای اتحادیه میهنی و پارتی و حزب تغییر قدرت را بدست بگیرد؟

خسرو سایه: باید از قبل این سوال را کرد که ما چه کسانی هستیم؟

ما و تاریخ پیدایشمان نشان می‌دهد که ما بخش و قسمتی از نه تنها احزاب صاحب قدرت نبوده‌ایم، بلکه جزئی از همان پدیده که اینها به آن آزمون گردایتی می‌گویند هم نبوده‌ایم. در سالهای اوایل قیام که ما شوراهارا برپا کردیم و اعلام کردیم که این احزاب (احزاب ناسیونالیستی) شما را به این روز خواهند انداخت! از نان و کار و آزادی و شوراهای مردم حرف می‌زدیم، از اداره شورایی حرف می‌زدیم، بحث حاکمیت شورایی را می‌کردیم، پس معلوم است این حاکمیت حزب ما نیست. حاکمیت همه مردم یعنی اینکه ما هم مانند بخشی از آن مردم تلاش می‌کنیم و شریک می‌شویم که تأمین کننده منافع و خواسته‌های مردم باشیم. آنها بودند که اعلام کردند که شما بعضی هستید و شما اغتشاشگر هستید. آنها هستند، که الان نیروهای ضربت و ضد ترور را به خیابانها می‌فرستند و به جان مردم و تظاهرات کنندگان می‌اندازند. این همان نیرویی بود که قبل از شهر «سید صادق» این بلا را بر سر ما آورد، حمله به شوراها را سازمان دادند، نیروهای بسیجی و مسلح جبهه کردستانی را آوردند که بر سر ما ریختند و با اِعمال زور و تهدید، شوراهارا منحل کردند. بعدتر این حزب ما بوده است که در دفاع از آوارگان، دفاع از برابری زن و مرد، دفاع از آزادی سیاسی، دفاع از اینکه مردم حق داشته باشد جامعه را اداره کند، بر ضد احزاب حاکم، بر ضد حاکمیت جبهه کردستانی و پارلمان اینها، و در تمام این حقایق ما بوده‌ایم. ما قربانی داده‌ایم. ۲۰۰۰/۰۷/۱۴ روز کشتار کمونیستهاست. دلیل این کشتار چه بود؟ به این خاطر بود که خواسته بودیم کردستان یک دولت مستقل شود، به این خاطر که خواهان تبدیل برابری زن و مرد به قانون اصلی جامعه بودیم. به این خاطر که خواستیم درآمد جامعه به دست کارگر و زحمتکش داده شود و شوراهای خودشان اداره جامعه را به عهده بگیرند. اگر مردم خواهان عدالت هستند باید از این راه آن را کسب کنند. آیا این از خواسته‌های مردم نیست، آیا مردم خواهان یک زندگی بهتر نیستند؟ آیا نمی‌خواهند که خود اداره امور جامعه را بدست بگیرند؟ اگر اینها را بخواهند، خُب ما در صف اول این مبارزه بوده‌ایم و این مبارزه را به پیش می‌بریم. به این خاطر ما تمام تلاشمان این است که مردم خود با آگاهی و هُشیاری خودشان و با تلاش و اتحاد خودشان و با همکاری با احزاب و هر کسی که از مردم دفاع می کند و برنامه خواست برابری و رفاه مردم را انتخاب کرده است و عملاً مشغول مبارزه برای آن است و برای آن قربانی می‌دهد، آن را متحقق کند. به عقیده من این هیچ تقابلی نه تنها با اعتراضات کنونی ندارد، بلکه ضروری است که حاکمیت مردمی جایگزین حاکمیت احزاب شود. میدانید چگونه است؟ مسئله‌ای وجود دارد که در هیچ کجای دنیا انقلاب و قیام بدون یک حزب پیشرو، حزبی که مردم خود آن را بدست می‌گیرند صورت نمی‌گیرد. مردم باید دور ما جمع شوند و این حزب را بدست بگیرند، این حزب آنهاست، حزب ما نیست. اینطور نیست که ما در دره‌ای هستیم و آنها در دره‌ای دیگر. برعکس؛ مبارزه و تجربه و تاریخی که ما در کردستان تا به امروز داریم، یعنی برنامه و هدف برای رهایی کردستان از دست سرمایه و ستم و برای برابری و نبود شکاف طبقاتی، برنامه کمونیستهاست. بدون این برنامه، شما اگر حتی حکومت را هم کنار بزنید و این برنامه جایگزین آن نشود، بدون شک دوباره دوره‌ی دیگری از شکاف طبقاتی و ستم و بیکاری را باید تجربه کنید. این احزاب هیچ‌کدام علیه سرمایه داری و اختلاف و شکاف طبقاتی نیستند. همه آنها چه اسلامپاها و چه ناسیونالیستها مشغله اصلیشان حفظ این نظام سرمایه‌داری و تفاوت طبقاتی است. این حزب ماست که به این چشم دوخته که اگر مردم خواهان آزادی هستند؛ که اگر مردم خواهان عدالت اجتماعی هستند، عدالت اجتماعی (تنها) در سیستم سوسیالیستی است که قابل حصول است. در سیستمی قابل حصول است که کار مزدی را لغو می کند، در سیستمی که مردم خود امور اداره جامعه را بدست می گیرند. ما تلاش می‌کنیم، مبارزه می‌کنیم برای اینکه مردم بر سرنوشت خودشان حاکم باشند، مردم را به مصالح و آلترناتیو خودشان آگاه کنیم؛ این وظیفه ماست. در این راستا تلاش می‌کنم که مردم به حاکمیت برسند. و ما خود را همچون بخشی از این مبارزه برای گرفتن قدرت توسط شوراهای می‌دانیم. شوراهایی که بتوانند تولید را کنترل کنند و دوباره به شیوه‌ای عادلانه آن را تقسیم کنند. حقوقهای ویژه سرمایه‌دارها را لغو کنند، سیستم پارلمانی و دم دستگاه ملیشیایی را لغو کنند و آن را با تسلیح همگانی جایگزین کنند .که مردم خود وظیفه حفاظت از جامعه را بعهده بگیرند و خود مردم از هر لحاظ و زاویه ای حاکم بر سرنوشت خود باشند. این مبارزه ماست، این کار ماست. گمان می‌کنم کسی که برای نان و کار و آزادی به میدان آمده است، کسی است که از دست این حاکمیت و ستم رها گردد، هیچ راهی ندارد مگر اینکه به این آلترناتیو فکر کند. این هم زمانی مقدور می شود که همه مردم آزادیخواه کردستان، مردم کارگر و زحمتکش با هر فکر و اعتقادی این آلترناتیو را پرچم خود کنند، و نهایتا از نبرد و مبارزه و نارضایتی، باید یک جامعه آزاد و برابر شکل بگیرد. که تماما این سیستم را زیر و رو کند و سیستمی دیگر را جایگزین کند که اراده رهبری، اراده تولید، جامعه کارگران و زحمتکشان و هرگونه تولید و درآمد و ثروتی که در جامعه وجود دارد به کنترل مردم در بیاید و مردم هم با یک برنامه آگاهانه این کار را انجام

بدهند. ما برای این مبارزه می‌کنیم و به این معنی ما در صف مردم هستیم و قصد داریم مردم را آگاه کنیم، مردم را راهنمایی کنیم، مردم را رهبری کنیم که سرانجام بتوانند بر سرنوشت خود حاکم گردندند و به جامعه‌ای برسند که خود در آن حاکم باشند. این به نفع ما کمونیستهاست و این اعتقاد ماست و این راه و استراتژی ما است. برای حکمفرما کردن عدالت اجتماعی در کردستان نیاز به یک انقلاب اجتماعی است. یک نظام سوسیالیستی بر پایه یک سیستم شورایی و دخالتگری و منتهی الیه آزادی برای مردم لازم است. اراده مردم برتر از هر اراده‌ای است. مردم باید اداره جامعه را از طریق انتخابات در تمام عرصه‌ها پیش ببرند. کسی که نظری به برنامه ما بیاندازد تمام این مسائل را آنجا می‌تواند مطالعه کند و ببیند. اینها آلترناتیو برای رهایی کارگر و زحمتکش است و هیچ قیام و انقلابی بدون این به نتیجه نخواهد رسید . قیام‌های موصل و شورش در توز و قیام‌های حتی هفده شوبات و نتایج آن، چون این افق بر آن حاکم نبود، نتوانست نتیجه‌ای درخور حال زحمتکشان را رقم بزند. جناحی از ناسیونالیسم را بر زمین کوبید، اما جناحی دیگر از همان ناسیونالیسم، به اسم «جنبش تغییر» را بر دوش خود سوار کرد. و این جنبش هم همان سیستم را راه اندازی کرد و خود هم وارد آن سیستم پلورال و چند حزبی حاکمیتی شد، که این وضع را بوجود آورده است.

بنار مصطفی: قبل از رفتن به سراغ سوال چه باید کرد، اشاره ای هم به اظهار نظرهای شنوندگان و بینندگان داشته باشیم، که متأسفانه فرصت پرداختن به همه آنها نیست. اما تلاش می‌کنم که خلاصه‌ای از همه آنها را باز گو کنم و نظر شما را هم در باره این اظهار نظر‌ها جویا شوم. اینکه اعتراضات و تظاهرات‌های کنونی پشت به یک قطب قدرتمند ندارند و نیاز است که حزب شما بیشتر در میان مردم باشد و همچنین نقش چپ‌ها را چگونه می‌بینید؟

خسرو سایه: طبقا حزب ما با تمام قدرت و توانایی‌اش در پشت این اعتراضات بوده و هست. قیل‌تر در بیان نامه «راه چاره» منتشره توسط حزب - که می‌گوید این حاکمیت باید برود و دیگر نوبت به حاکمیت توده‌ای است - ما، بعد از رویدادهای شانزده اکتبر، بویژه، و به درازای عمر این حزب مواضع‌مان را در برابر این حاکمیت اعلام کرده ایم. و مانند اپوزسیونی در نهایتِ ضدیت با این حاکمیت، تلاش کرده‌ایم و همراه مردم مبارزه کرده‌ایم و تا جایی که توانایی و نیرویش را داشته‌ایم روشننگری کرده‌ایم. مردم را ترغیب نموده‌ایم که خود را سازمان بدهند. اگر هر کسی برود و در گوگل جستجو کند ویدیوهای من و رفیق ظاهر حسن و رفقای دیگر، آسو کمال، جمال محسن، عثمان حاجی مارف، محسن کریم و همه اینها را می‌بیند که در صفوف اول نارضایتی‌های مردم بوده‌ایم و مردم را ترغیب کرده‌ایم که سازمان پیدا کنند و دور خواست‌های روشن و با تاکتیک روشن بتوانند گام به گام توازن را عوض کنند تا بتوانند این حاکمیت را کنار بزنند و حاکمیت خود را برقرار کنند.

تا آنجایی که به چپ بر میگردد، حرف من این است که رفقای چپ، کمونیست و آزادیخواه دیگر زمان آن رسیده که بیایند و دور این سیاست‌های حزب کمونیست کارگری متحد شوند. کار ما باید روشن باشد طوری که هر کمونیستی، هر انسان چپی که ادعای چپ بودن و مارکسیست بودن را دارد بداند که وقت آن رسیده است که هیچ انقلابی، که هیچ قیام توده‌ایی‌ای بدون سازمان‌یابی کمونیست‌ها محال است که پیروز شود. شما هر چند اتحادیه هر چند شورا درست کنید، اگر کمونیست‌ها تبدیل به یک بدنه همبسته و سازمان‌یافته در کمیته‌های کمونیستی نشوند تا بتوانند رهبری و راهنمایی اعتراضات توده‌ای را بر عهده بگیرند، احزاب دیگر به آسانی می‌توانند، در میان هزاران نفر و میلیون‌ها نفر، حتی اگر اعضای سندیکا و شورا باشند، نفوذ پیدا کنند و آنان را با خود ببرند. به این خاطر به نظر من اگر کمونیست‌ها و چپ‌ها بخواهند کاری از پیش ببرند، باید این کار را حول یک سازمان‌یافتگی و افقی انقلابی پیش ببرند. این اعتراضات و نارضایتی‌ها، نه تنها هنوز به اینها نمی‌شود انقلاب گفت، حتی به معنی یک قیام سراسری که توانایی یکسره کردن قدرت با حاکمیت را داشته باشد، به آن درجه و مرحله نرسیده است. اما به نظر من انقلاب کارگری و انقلاب سوسیالیستی از همین حالا شروع می‌شود . ما باید حامل تئوری انقلاب مداوم باشیم و از رهبران پیش از ما، از مارکس و لنین از منصور حکمت و تروتسکی، باید این بحث‌ها را بدست بگیریم. باید از همین حالا مانند نیرویی دخالتگر، نباید فقط به افشاگری مداوم تکیه کرد. همه می‌دانند این رژیم و این حاکمین متعفن و فاسداند. تکرار اینها چپ را به هیچ جایی نمی‌رساند. الان زمان دخالت کردن است. الان آن زمانی است که باید رهبری سیاسی برای این حرکات و نارضایتی‌ها تأمین گردد. باید برای اتحاد و همبستگی چپ‌ها به دور یک افق انقلابی و سوسیالیستی، از جمع کردن طومار این حاکمیت تا برپایی شوراهای کارگری و شوراهای مردمی درکارخانه‌ها و محلات، ما باید تلاش کنیم، سازمان بیابیم و کمیته‌های کمونیستی را برپا کنیم و از قالب و قواره محافل بیرون بیابیم و دور هم جمع شویم. مردم را راهنمایی و رهبری کنیم و تاکتیک

←

تظاهراتهای امروز کردستان، ...

و نقشه بریزیم که دست حاکمین را از سرکوب این اعتراضات کوتاه کنیم. چپ اگر خواهان دخالتگری و تأثیرگذاری است، باید از این راه وارد شود. اگر قصد داشته باشد خودش، خودش را بزرگ کند و خودش به نیروی اول این میدان تبدیل شود، خیالاتی بیش نیست. جنبشی است وسیع، حق طلب، اما دارای اشکالات و نقطه ضعف‌ها و نقطه قوت‌ها، و کار ما این است که نقطه قوت‌های هسته‌های طبقاتی آن را مشخص کنیم و ضعف‌های آن را برطرف کنیم تا بتوانیم این را به پیروزی برسانیم. و از آنجا هم دوره و سکویی بسیار روشن برای جارو کردن نظام سرمایه داری و ملزومات قدرت‌گیری طبقه کارگر آماده کنیم. این شرایط بهترین فرصت است برای هر کمونیستی که در حقیقت مبارزه کند برای قدرت سیاسی و مبارزه کند برای یکسره کردن مسئله قدرت سیاسی . کمونیستی که افقش انقلاب سوسیالیستی و به قدرت رسیدن طبقه کارگر باشد، هیچ راهی به غیر از این در پیش ندارد. تاریخ به ما ثابت کرده است که به قدرت رسیدن طبقه کارگر از راه تبلیغ و ترویج و ترجمه‌ی صیرف، که بسیار هم ضروری هستند میسر نمی‌شود. بلکه از راه دخالتگری سیاسی و اجتماعی ممکن گردیده است. با اتحاد و متحد شدن کمونیست‌ها ممکن گردیده است. کمونیست‌ها، چپ‌ها و آزادی‌خواهان اگر خود هسته اصلی اتحاد را بوجود بیاورند، نمی‌توانند اتحاد اجتماعی تمامی طبقه کارگر و مردم زحمتکش و آزادیخواهان را بوجود بیاورند و از این طریق تمام نیروها را تبدیل به مشت‌ی کنند و با آن ضربه نهایی را بر فرق سر این حاکمیت بکوبند و خود را برای یک نبرد طبقاتی، برای رفتن و سازمان دادن حاکمیت شوراه‌ا، برای حاکمیت کارگری و اقتصاد سوسیالیستی خیز بردارند و در دستور نبرد طبقاتی کارگر و زحمتکش قرار دهند تا سرانجام جامعه‌ای آزاد و و برابر و با رفاه را برپا کنند..

از رفقای چپ و کمونیست تقاضا دارم که این حرف‌ها را جدی بگیرند و به فراخوان‌های حزب کمونیست کارگری جواب مثبت بدهند تا دور هم متحد شویم. ما آنقدر انعطاف داریم که مجال را برای هرگونه راه و تفکر و پیشنهادی، که بتواند اتحاد مبارزه کمونیست‌ها را ممکن کند باز کنیم.

بنار مصطفی: بیننده‌ها و شنونده‌های بسیاری گفتگوی ما را همراهی می‌کنند و از اینرو سوالات و نظرات بسیاری به دست ما رسیده است. اما من مایل هستم که به سراغ سوال «چه باید کرد» برویم و قبل پایان گفتگو با شما سعی میکنم خلاصه ای از این نظرات و سوالات را دوباره پیش بکشم. رفیق خسرو، همانطور که در پاره‌ای از نظرات هم آمده است، احساس می‌کنیم و می‌بینیم که این تظاهرات‌ها کمتر سازمان یافته هستند و حتی به آن هم اشاره شده است که در خواسته‌های این اعتراضات هم چندان روشن نیستند. به نظر شما، همانطور که اشاره هم کردید که هم اکنون مردم در برابر حاکمیت قرار گرفته اند، لازم است چه کاری انجام بگیرد؟

خسرو سایه: به نظر من باید این را درست تشخیص داد که تاریخ و مبارزه طبقاتی، مکانیسم‌های قدرت‌گیری، نارضایتی و جنبش توده‌ای یک معادله‌ی ریاضی نیست که دو بعلاوه دو برابر است با چهار، و بشود با توالی عددی رو به جلو رفت. فاکتورها و علل گوناگونی هست که این پدیده را تکان میدهد و سنت و شیوه‌های گوناگون خود را آشکار می‌کنند. هیچ قیامی، هیچ به میدان آمدن توده‌ایی در یک جامعه شبیه به جامعه ای دیگر نیست. حتی در درون یک جامعه هیچ شهری شبیه به شهر دیگر نیست. این انعکاسی است از شکل و شیوه نبرد طبقاتی اجتماعی و احزاب سیاسی و تاریخی که این طبقات در مبارزه خود در این مناطق بروز داده‌اند. به این خاطر باید به روشنی این را بشناسیم. معلوم است که این اعتراضات نقطه ضعف‌هایی دارد، اما نقطه قوت‌هایی هم دارد از جمله: بحران حاکمیت را عمیق‌تر کرده است، کارگر و زحمتکش به شیوه خودشان،به شیوه خودشان به میدان آمده اند و تصمیم دارند که با این حاکمیت تعیین تکلیف کنند. این، هم می‌تواند به آشوب و هرج و مرج تبدیل شود و هم میتواند سازمان بیابد و گام به گام به پیش برده شود و از بازی و قهرمانی با تظاهرات‌های مردم پر هیز گردد تا بتواند توازن را بشکند و قدرت را از پایین شکل بدهد. حاکمیت از پایین به قدرت برسد. دست این حاکمیت از پایین قطع گردد، از مراکز خود دست بکار شود و در عرصه سراسری هم بتواند رهبرانی را به میدان بیاورد که با حاکمیت هنوز ساقط نشده روبرو گردد. منظور این است که نباید با یک الگوی سراسرت با این تظاهرات‌ها روبرو شد. درست است، کمونیست‌ها سناریوی مطلوب خود را دارند. ما دوست داریم که یک انقلاب سراسری و همزمان و همگانی در یک روز ممکن و عملی گردد و از خونریزی به دور باشد و به شیوه‌ای صلح آمیز بتواند دست حاکمیت را کوتاه کند و جا را برای نماینده گان مردم باز کند. اما این فقط یک خواسته و یک امید است. امید با امکان متفاوت است. همچنان که گفتیم متفاوت است؛ مانند کردستان که جامعه‌ای متحزب است، احزاب مسلح هستند و قدرت در یک حاکمیت محلی تقسیم گردیده است و احزاب ناسیونالیست در جامعه کردستان قدرتمند

هستند و مردم هنوز به این شیوه‌ها متوهم هستند. و بعلاوه در تاریخ مبارزه طبقه کارگر، سنت‌هایی مانند شیوه سازماندهی سندیکایی، اعصابیات کارگری که مداوم باشند، هنوز ضعیف است. به این خاطر این‌هایی که به آنها اشاره شد رنگ خود را به حرکت‌های مردم خواهند زد. هرگونه به میدان آمدن توده‌ایی بدون ستن‌های کارگری، بدون اعتصابات کارگری در مراکز اصلی کار و کنترل کارگری، جنبش توده‌ای را قابل سرکوب می کند. جنبش همگانی باید از زاویه سنت و سیاست، خود را از صف احزاب بورژوایی و آنهایی که به آنها اشاره شد و در حاکمیت و در اپوزسیون هستند، جدا کند. این با یک مبارزه مداوم ممکن می شود.

حال ما چکار باید بکنیم؟، برگردیم به این سوال: آن مناطقی که حاکمیت در آنها کنار گذاشته شده است، همچون سید صادق و رانیه، به نظر من دفاثر و مراکز دولتی که به دست مردم افتاده را باید به محل جلسه و میتینگ تبدیل کرد و مردم نماینده‌های خود را انتخاب کنند و مردم، نمایندگان و رهبران خود را پیش بکشند و بشناساند. باید از این مرحله سنگ پرانی و کشمکش، که طبعا هر قیامی شامل این هم میشود، عبور کرد. و اگر از این عبور کنیم و به یک مرحله سازمان یافته پا بگذاریم، اولین قدم این است که طیفی از رهبران و سازماندهان این خیزش قدم پیش بگذارند. انقلاب و اداره جامعه با خشونت و عصبانیت و مردم ناشناخته ممکن نیست، منظور این است که توسط مردم علنی و شناخته شده ممکن می گردد. در شهرستان سید صادق به اندازه کافی انسان شریف و انقلابی و زحمتکش و آماده وجود دارد که می تواند در صف اول مردم قرار بگیرند. آن مرکز را به قرارگاه تبدیل کنند و در رابطه با چندین مسئله دستور صادر کنند. یکی اینکه در وهله اول از امنیت و سلامت شهر حفاظت کنند. هنوز مسئله فیصله پیدا نکرده است. بر کسی پوشیده نیست که فردا حاکمیت تلاش خواهد کرد که قدرت خود را اعاده کند. در خیرها آمده است که مشغول آماده کردن و گسیل دادن نیروی های ضد ترور از سلیمانیه برای حمله هستند و حتما خون ریخته خواهد شد. چگونه ما بتوانیم مانع این بشویم و چگونه خود را آماده کنیم و اگر نتوانستیم از شهر دفاع کنیم، بر سر چه چیزی توافق کنیم، چه خواسته‌هایی را پیش بکشیم. یا اگر نشد چگونه بتوانیم اداره مشترک را پیش بکشیم، چگونه بتوانیم مدیران و رؤسا را کنار بزنیم. این جنبش باید تبدیل به جنبش پاک کردن مدیران دولتی و حامی دولت شود و نمایندگان مردم کنترل مراکز و کارخانه و بدست بگیرند و درآمد آنها را معلوم کنند. به فریاد زندگی روزانه مردم برسند. باید به عنوان مثال امنیت محلات، حفاظت از بهداشت و سلامتی و تندرستی را رقم بزنند. انقلاب باید این‌ها را سازمان بدهد. به راستی ما باید اداره امور اجتماعی را بدست بگیریم. اگر این کار را انجام ندهیم و فقط به سنگ پرانی اکتفا کنیم، عاقبت این روشن است. نمونه خیزشهای بصره وناصریه روشن بود . مردم کارگر و زحمتکش در بصره چند بار استاندار را هم کنار زدند، اما چون نتوانستند بجای استاندار حکومتی خود استاندار تعیین کنند، و مراکز و دستگاههای حکومتی را از بین ببرند و آن را با شوراها و انجمن‌ها جایگزین کنند، بار دیگر آن را تسلیم حکومت کردند. حکومت نیرو پیاده کرد و با تانک و اسلحه نظم خود را دوباره اعاده نمود. حرفم را کوتاه کنم؛ کاری که از دست ما ساخته است، یکی از شهر ها که سید صادق است، اداره توده‌ای حاکمیت مردم باید شکل بگیرد، باید این حاکمیت متولد شود. که این از کانال بیرون آمدن رهبران و فعالین و فراخوان آنها به مردم برای برپا کردن جلسات همگانی و برپا کردن شوراها و پجریزی اداره آن شهر می گذرد. و برنامه و نقشه چگونه ادامه دادن به کار شهرداری، به کار بیمارستان‌ها. و ما که انقلاب می کنیم قرار نیست که اینها را از بین ببریم، قرار است اینها را به رسم عدالت اجتماعی راه اندازی کنیم. باید برق را تأمین کنیم، باید سیستم آبرسانی را راه اندازی کنیم. این یک مسئله. در عرصه کلی چه باید کرد؟ در عرصه کلی، به اعتقاد من باید پشتیبانی از این حاکمیت مردم را به میدان آورد. در سید صادق فراموش کردم بگویم که زنان باید از خانه ها بیرون بیایند. در این خیزش و قیام ندیدیم که زنها بیرون بیایند. این ضعف بسیار بزرگ این حرکت است. در حقیقت زنان نیمه جمعیت آنجا را تشکیل می‌دهند. زنان هم باید خود را سازمان بدهند. نمایندگان آنها باید در جلسات عمومی شرکت کنند و خواسته هایشان را داشته باشند. چندین روز است که ما در خبرها می شنویم که مردهای هفتاد ساله دختر بچه‌های هفت ساله را به عقد خود در می آورند. می‌بینیم زن را دار می‌زنند. اگر زنان مشارکت کنند و به میدان بیایند، خب طبعا خواسته هایی دارند. کارگر و زحمتکش اگر جامعه را همراه خود آزاد نکند، آیا خودش قادر است آزاد شود؟ باید در شیوه به میدان آمدن‌مان مدنیت و مدرن بودن و انسانیت و برابری طلبی را همراه کنیم، امور جامعه را به دست بگیریم، درها را باز کنیم که زنان هم بیرون بیایند، از این سنگ باران و هیاهو نترسند و آنها هم بخشی از سازماندهان و سازمانیافتگان شوند. اگر این اتفاق بیافتد، با این تاکتیک، با این سازمانیابی، حکومت هم قادر نیست حمله کند و اینها را قربانی کند. چون آنها از روی حق طلبی خودشان اداره امور شهر را بدست گرفته اند. در سطح سراسری در تمام شهرهای کردستان باید از این خیزش و از این

کمونیست ۲۵۲

حاکمیت که مردم شهر سید صادق در حال برپا کردن آن هستند، حمایت کنیم. نهایتا این خیزش باید در شهرهای دیگر تکرار شود. مراکز کار باید از دست حاکمیت کنونی خارج گردد. این مهمترین مسئله است، اگر بخواهیم قابلیت سرکوب حاکمیت را خنثی کنیم و نتواند به مردم بپاخاسته دست درازی کند.

بنار مصطفی: بله این یک سوال بسیار جدی است و بحق نگرانی وسیعی در این باره وجود دارد. باید چکار کرد که نیروهای مسلح توده های بپاخاسته را سرکوب نکنند.

خسرو سایه: حکومت می‌تواند برای نمونه نیروهایش را از سلیمانیه برای سرکوب مردم در خیابان‌های چمچمال گسیل کند و این کار را هم کرده‌اند. شلیک کردند و مردم را کشتند و جاده اصلی کرکوک و سلیمانیه، که میدان اعتراضات در آنجا بود را کنترل کردند و مردم را متفرق کردند. اما اگر شما در محلات، در کارگاه‌های داخل شهر چمچمال، در مراکز تجاری، اگر میتینگ‌های عمومی در درون شهر برپا می‌شود، نماینده گان خودشان بروند این مناطق و پست‌ها و محلات را کنترل کنند. تلاش کنند مدیران را عزل کنند. مخصوصا آن مدیرانی که همدست حاکمیت هستند و خود مردم مدیر برای آن انتخاب کنند. خودشان میتینگ عمومی برپا کنند، اگر اداره آب و برق است، خب درآمدی دارد، اگر اداره حمل و نقل است، در آمدی دارد، اداره مالیات است، در آمدی دارد، بنگاه‌ها و شرکت‌ها را کنترل کنیم، چندین کارخانه پالایش نفت و کارخانه آجرسازی و گچ در این مناطق وجود دارد، مراکز رفت و آمد و مراکز تجاری وجود دارند. ما اگر بتوانیم اینها را کنترل کنیم و مردم تمام این حاکمیت قاچاقچی و مدیریت آن را لغو کنند و خودشان بتوانند نیاز‌های زندگی را از راه کانال‌های تولیدی تأمین کنند، حاکمیت قادر خواهد بود این نیروی مسلح را به هر کوچه و کارگاه و کارخانه‌ای ببرد و همه این مردم را بکشد. و توان سرکوب این را نخواهد داشت. مبارزه توده‌ای باید این را هم به ما آموزش بدهد که هدف ما فقط کنار زدن این حاکمیت نیست. درست است که این اولین اقدام است. مسئله این است که از هم اکنون باید بدانیم که اگر از هر جایی توانستیم حاکمیت را عقب بزنیم، خلاء نبود آن را با چه چیزی پر خواهیم کرد؟ اگر این برای ما واضح و روشن نباشد، آن موقع با یک قیام و و خیزش کور روبرو خواهیم بود. با خیزشی روبرو خواهیم بود که دروازه‌اش بسته خواهد بود. در کوچه‌ای بن بست گیر خواهد کرد. این نوع از خیزش و قیام را می شود سرکوب کرد. هر چه بیشتر انقلاب وسعت یابد، سازمان داده شود، نمایندگان مردم انتخاب شوند و کارخانه‌ها، دانشگاه‌ها و مدارس تبدیل به دژ و قلعه‌ی روبرو شدن با حاکمیت گردند. استیلای احزاب ناسیونالیست برچیده شوند و مشروعیت از آنها سلب گردد. در این صورت حاکمیت قادر به سرکوب خیزش نخواهد بود.

مهمترین مسئله این است که هنوز نباید دست به اسلحه برد. دست بردن به اسلحه، این فرصت را به حاکمیت می‌دهد که آنها هم شلیک کنند و مردم بپاخاسته را بکشند. و هرگونه اقدام مسلحانه در این موقعیت به این معنی است که عقب نشینی در دستور تو خواهد بود و خطر افتادن در یک جنگ جبهه‌ای وجود خواهد داشت. ما در این موقعیت برای این کار آماده نیستیم. مردم برای این آماده نیستند و مخصوصا اگر این اتفاق فقط در یک شهر بیافتد و به شهرهای دیگر سرایت نکنند، بدون شک اتحادیه میهنی و پارتی آنقدر در این باره متحد هستند که هیچ ابایی از به خون کشیدن آن شهر نخواهند داشت. و در هفدهم شویات این کار را کرده‌اند. سرخکوه و چندین انسان بیگناه را به گلوله بستند. به این دلیل هم پارتی و هم اتحادیه میهنی تعلل نخواهند کرد. دست بردن به اسلحه آخرین ضربه‌ای خواهد بود که ما به آن دست خواهیم برد. باید توازن قوا را سنجید. یک مسئله دیگر که باید از هم اکنون مشغول آن بود فراخوان دادن به نیروی پیشمرگ و دستگاه‌های امنیتی و تمام آن نیروهای مسلحی است که الان در کنار حکومت هستند. و اینها مانند مردم مشکلات عدیده معیشتی دارند و به اینها و به بستگان اینها هم همان بیحرمتی‌ای که به شهروندان می‌رود، میشود. راه دیگری وجود ندارد. باید اینها هم مشارکت کنند. پیروزی هر انقلابی منوط به کوتاه کردن دست نیروی سرکوبگر احزاب حاکم است. باید تلاش کنیم سمپاتی نیروی پیشمرگ را جلب کنیم. این کار ماست، کار ما کمونیست‌ها و رهبران و فعالین این خیزش است. از همین جا من به نیروهای مسلح حاکمین فراخوان می‌دهم که اسلحه های خود را به طرف بستگان خود نشانه نروند. کسی که تو به او شلیک می‌کنی، انسانی فقر زده و بی‌دفاع است. کسانی که شما به آنها شلیک می کنید کسانی هستند که قربانی جماعتی دزد و غارتگر از خانواده‌ها و بستگان هر دو عشیره و احزابی هستند که سی سال است حاکم‌اند. در این مدت کردستان می‌توانست بهترین زندگی و رفاه و آسایش را برای شهروندان خود تأمین کند. این مردم بر علیه این حاکمیت به میدان آمده اند و عمل آنها بر حق و روا است. باید شماها هم به صف این مردم بپیوندید. اگر خواهیم که دیگر تفنگچی بودن شغل نباشد و زندگی تان از قبال این تأمین نگردد. جامعه ای باشد برای کارکنان، جامعه مرفه باشد، جامعه‌ای که

←

نیروی کار خالق آن است. از این طریق می‌توانیم جامعه ای بهتر را برپا کنیم. در حقیقت این حاکمیت است که نیروی پیشمرگ و نیروی مسلح را تحقیر می کند، آنها را علیه مردم بکار می گیرد. این دوره دیگر دوره‌ای نیست که نیروی پیشمرگ نیرویی باشد علیه نیرویی مسلط و ظالم همچون نیرو حزب بعث و دوران جنگ چریکی در مقابل صدام. معلوم است که اینها را از مردم جدا کرده‌اند و دارند حقوق آنها را افزایش می دهند تا بیایند و در برابر مردم قرار بگیرند. اما این کار اشتباه و برعکسی است. در اولین قدم در سید صادق باید این کارها را انجام دهیم. و رو به بیرون هم باید رهبران کارگر، رهبران توده‌ای، زنان، آزادی‌خواهان و مخصوصا جوانان باید متشکل شوند. باید دسته و تورهای همکاری محلات را سازمان بدهیم. باید به داد بیماران و نیازمندان و معلولین برسیم، به داد کسانی که گرسنه هستند و فقیرند و به مراقبت‌های ویژه نیاز دارند. باید محلات را کنترل کنیم و امنیت آنها را حفظ کنیم. باید ما بهتر بتوانیم خدمات شهری را اداره و راه اندازی کنیم. باید کنترل تمام مراکز درمانی و خدماتی شهری را به دست بگیریم. دکترها و پرستاران و کارمندان بیمارستان‌ها، وقت آن رسیده که خود این مراکز را بدست بگیرند و اداره کنند. کارخانه‌ها هم به همین شیوه. در کردستان به اندازه کافی سرچشمه تولید ثروت موجود است که اگر اداره آن در دست مردم باشد، به اعتقاد من می‌توان نه فقط حقوق و دستمزد، نه فقط آب و برق منظم، نه فقط یک سیستم بهداشتی با کیفیت و اجتماعی که اداره آن بدست خود مردم باشد را محقق کنیم، بلکه از این فراتر، ما می‌توانیم یک جامعه‌ی برابر سازمان بدهیم که مردم خود صاحب اختیار باشد. به اعتقاد من انجام این کارها الان برای ما ممکن است. یک مورد را فراموش کردم که مایل هستم آن را در ریز چه باید کرد‌ها قرار دهم؛ در خارج از کشور هم امکاناتی وجود دارد. خارج کشور را باید تبدیل به جبهه‌ای علیه حاکمیت کرد. این یکی از آن موارد است که می‌تواند دست حاکمیت را از توان سرکوب کوتاه کند. ما اگر در خارج کشور در برابر دفا تر و مراکز حاکمیت اقلیم و احزاب حاکم اعتراض سازمان دهیم و آنها را اشغال کنیم، چگونه آنها گاز اشک آور به داخل مردم شلیک می کنند؟ چگونه آنها کانال ان. آر. تی. را مسدود می‌کنند، صدای آزادی‌خواهی را خفه می‌کنند. ما هم برویم جلو ادارات و مراکز آنها اعتراض کنیم و آنها را اشغال کنیم و تعطیل شان کنیم، بترسانیمشان، فضا را بر سرشان خراب کنیم. کاری کنیم که دولتها به آنها پشت کنند. مانع تسلیح نیروهای مسلح آنها از جانب دول اروپایی شویم. به اعتقاد من اگر حاکمیت توده‌ای مردم از پایین گلولی آنها را فشار دهد و در خارج از کشور هم رسوا و ایزوله شوند، دیگر نه تنها توانایی سرکوب از اینها سلب می گردد، بلکه میتواند زمینه‌ای درست شود برای ضربه نهایی و در نهایت در عرصه سراسری جارو کردن و پاک کردن این حاکمیت عملی شود و از یک خواسته به یک عمل انقلابی از جانب مردم ناراضی تبدیل شود...

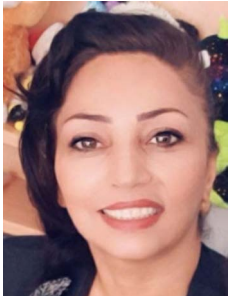
دانشجو، کارگر ایستاده ایم در سنگر

حزب کمونیست کارگری حکمیت (خط رسمی)

Worker-communist Party Hekmatist

hekmatist.com

خشونت علیه زنان



شهلا رضایی

مردان برابر بودند با گسترش قشر بندی اجتماعی و دولت در فرایند تکامل اجتماعی، کنترل مردان بر مالکیت خصوصی به کنترل زنان نیز تسری یافت، در نتیجه موقعیت زنان رو به افول گذاشت. ساکز با بسط نظریه انگلس مدعی شد در جوامع در حال گذار از شیوه ی تولید اشتراکی به شیوه تولید طبقاتی ابتدایی، زنان بیش از پیش به مثابه ی دارایی مردان تلقی می شوند و با ابزارهای تولید رابطه غیر مستقیم پیدا می کنند. افول تدریجی اهمیت زنان در ابزار تولید به معنای افول تدریجی قدرت اقتصادی زنان و از این رو کاهش موقعیت زنان است. مرد سالاری را می توان ایدئولوژی که از قدرت و سلطه مردان ریشه گرفته و نابرابری بین دو جنس را توجیه می کند تعریف نمود که اساس سلطه گری مرد را تشکیل می دهد. طبق این نظریه دلایل اصلی خشونت وجود ساختارهای اقتداری مردسالارانه در جامعه است که در محیط خانواده نمود بیش تری پیدا می کند و وضعیت زنان در خانواده بازتاب پایگاه و وضعیت وی در جامعه است. در چنین نظامی مردان و زنان به گونه ای اجتماعی می شوند که مرد دارای اقتدار و زن در خدمت او باشد. هنجارهای فرهنگی پدر سالارانه که زنان را تحت انقیاد مردان قرار می دهند هم از نظر اخلاقی و هم از نظر فرهنگی خشونت شوهر علیه زن را تصدیق می کنند تا جایی که برخی زنان حتی مخالفت با ان را نابهنجاری تلقی کرده و طبق تعریف چنین هنجارهایی رفتاری را پسندیده می دانند که سکوت کنند و دم بر نیاورند. در محیط خانواده مردسالار زن برای مصالحه و حفظ خانواده مصالحه می کند و اتخاذ تصمیم را به مردان واگذار می کنند. در چنین نظامی فعالیت های زن در خانه و حتی در محیط های کاری بیرون از خانه در مقایسه با مردان در شرایط مشابه کم ارزش تلقی می گردد که این خود در کاهش عزت نفس زن، انزوا و پذیرش بی چون و چرای خشونت علیه وی موثر می باشد.

در نظریه منابع که اولین دانشمندان این حوزه متأثر از نظریات مارکسیستی بر این باور بودند که ساختار ثروت در جوامع غربی و نظام خانوادگی، توزیع نا برابر منابع ثروت بین شوهران و همسرانشان عامل مهم خشونت شوهر علیه زن می باشد. از این منظر تعادل قدرت میان زن و شوهر، ارتباط نزدیکی با منابعی دارد که هرکدام از آن ها با خود به رابطه زوجیت می آورند. وقتی منابع مادی و غیر مادی که در نگاه سنتی به عنوان ابزار در اختیار قرار گرفته اند به طریقی حذف شوند یا کاهش یابند، مردان برای بازسازی قدرت از دست رفته ی خود به خشونت روی می آورند. هم چون در جامعه در نظام خانواده نیز هر عضوی که منابع قدرت دسترسی بیشتری داشته باشد می تواند بر سایرین غلبه پیدا کند و افرادی که فاقد منابع می باشند از ان جایی که منبعی برای اعمال قدرت ندارند از خشونت استفاده می کنند. و هم چنین کارل مارکس به جرم شناسی انتقادی در این زمینه پرداخته است که با مباحث طبقه اجتماعی و نقش سرمایه داری در شکل دهی به جرم، قانون و کنترل اجتماعی در تعامل اند آنان معتقدند که عملکرد کنونی نظام جزایی غیر منصفانه و سو گیرانه و هم چنین به گونه ای است که گروه ها و یا طبقاتی خاص را بر دیگران برتری می دهد. این اندیشمندان عمده ی وظیفه خود را پرده برداشتن از ماهیت روابط زیر بنایی قدرت قلمداد می کنند و یاد آور می شوند که این روابط تعیین کننده نوع برخوردی است که از سوی نظام جزایی و در درون ان با گروه های متفاوت موجود در جامعه صورت می پذیرد. آنان معتقدند باید هر یک از اعضای خانواده را بدون توجه به سن، جنس، پایگاه اجتماعی دارای همان حقوقی بدانیم که در قوانین اساسی کشورها وجود دارد، قوانینی که ملت ها برای رسیدن به آن ها و کسب آزادی های عمومی، مبارزه و تلاش کرده اند تا همه ی افراد جامعه هم دارای حقوق انسانی و هم شرایط اجتماعی امکاناتی برای رشد، شکوفایی و تکامل آن ها به وجود آورند.

جرم شناسی انتقادی که ریشه در جرم شناسی رادیکال یا مارکسیست دارد، چشم اندازی است که ریشه اصلی ارتکاب جرم را نابرابری طبقه ای؛ نژادی، قومی و مناسبات جنسی حاکم بر جوامع مختلف می داند. به عبارت دیگر، جرم شناسی انتقادی، مجموعه ای از مشکلات اجتماعی چون خشونت علیه زنان، جرم های خشونت بار خیابانی و جرم های روانی را تحلیل می کند. این نوع جرم شناسی فراتر از یک نهاد سیاسی و نظری است و در بردارنده ی پژوهش های مدرن و فناورانه در خصوص جرم های طبقه ای فرادست و فرودست و اکنش اجتماعی به این اسباب ها و چگونگی تاثیر پذیری جرم، قانون و کنترل اجتماعی از نیروهای اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است.

خشونت علیه زنان پدیده ای نوظهور در جوامع انسانی نیست و از اعصار اولیه تاکنون، علی رغم تمام پیشرفت های بشری در تمام جوامع مشاهده می گردد. زنان نیمی از جمعیت انسانی و به عبارت دیگر نیمی از سرمایه انسانی را تشکیل می دهند، زنان در طول تاریخ به دلایل گوناگون حقوقی، اجتماعی، اقتصادی، روانی در محیط های عمومی و خصوصی، در تمام جوامع بشری، مورد خشونت های گوناگون واقع شده اند و نظر به نقش سازنده آنان در عرصه های مختلف، خشونت علیه آنان پیامدهای غیر قابل جبرانی برای هر جامعه خواهد داشت. خشونت از نظر اصطلاح عبارتست از سویی استفاده از قدرت در جهت اعمال فشار بر دیگران با هر وسیله ای اعم از ضرب و شتم، ایذا روحی، رفتارهای جنسی به عفت و هرگونه تهدید و توسل به قدرت یا هدف اثبات برتری و دستیابی به خواسته های فردی، به نحوی که باعث آسیب های جسمی و روحی به قربانی خواهد شد. زنان از میزان بالایی از خشونت رنج می برند که بیشتر آن در خانه خودشان به وسیله نزدیکانشان مانند پدر، برادر، همسر و دیگر نزدیکان ارتکاب می یابد، که فشارهای هنجاری در جامعه علیه قربانیان زن، علی رغم قربانی شدن آنان را وادار به سکوت می کنند و سعی می کنند ناشناخته باقی بمانند تا مجددا قربانی خشونت دیگری، این بار از سوی جامعه با دریافت برجسب یا به عبارتی بزه دیده گی ثانوی نگردند و مهمترین دلایل گزارش نکردن جرائم توسط بزه دیدگان به مراجع قضایی و انتظامی، بی‌اعتمادی به این مراجع، آگاهی از فرایند طولانی دادرسی و ناتوانی پلیس در مقابله با این جرائم و عدم حمایت قانونی بوده است.

مطابق گزارش انجمن روانشناسی آمریکا وجود خشونت در الگوهای خانوادگی موجب تداوم الگوها و رفتارهای خشن در مناسبات اجتماعی است، و کودکانی که مادران آنها مورد آزارهای فیزیکی پدرشان قرار می گیرند در معرض خطر بالاتری برای انتقال رفتارهای خشونت آمیز به نسل بعدی قرار دارند. در ایران خشونت علیه زنان همواره به عنوان ابزاری برای تثبیت قدرت مردان در حوزه ی خصوصی و عمومی بکار می رود. حوزه خصوصی شامل خشونت در خانه پدر و شوهر مانند قتل های ناموسی، ضرب و جرح، ازدواج اجباری، تمکین اجباری، که خشونت های فیزیکی: هل دادن، لگد زدن، کشیدن موی سر، شلاق زدن، صدمه زدن به اشیای و لوازم خانگی، را موجب می شود و هم چنین خشونت روانی: خدشه دار کردن اعتماد به نفس زنان، به حاشیه راندن زنان از متن جامعه و کنترل آنان، بدرفتاریهای کلامی و عاطفی مانند تمسخر، تحقیر وضعیت جسمانی و ظاهری، دشنام و ناسزا، ممنوعیت ملاقات با دوستان، خویشان، حبس کردن زن در خانه، قطع کردن تلفن را در بر دارد که نتایج آن بهم خوردن عدم تعادل روانی و پیدایش تصورات واهی و تمایل به خودکشی می شود. از حوزه عمومی می توان به مواردی مانند آداب و رسوم، فرهنگ های کتبی و شفاهی، مجوز قانونی برای چند همسری که موجب عدم امنیت و تحقیر زنان می گردد، عدم فضای مناسب تفریح برای زنان، مزاحمت در اماکن عمومی، نهادهای اجتماعی و نظام حکومتی مانند قتل های زنجیره ای، تجاوز به عنف، مزاحمت های خیابانی، و ربایش و اسید پاشی را نام برد. و خشونت های اقتصادی مانند ندادن خرجی یا سویی استفاده های مالی از زن، کنترل دائمی مخارج زن و پنهان کردن میزان درآمد خود که سواد پایین، بیکاری زنان و وابستگی اقتصادی به شوهران، خود عاملی برای پدید آمدن خشونت اقتصادی بیشتری است و آنچه زنان را به موجودی ضعیف، آسیب پذیر، ناتوان تبدیل می کند نه ویژگی های جسمانی و خصوصیات بیولوژیکی آنها، بلکه فرهنگ نهفته در دل جامعه می باشد. در جوامعی که دارای تبعیض بر مبنای دفاع جامعه از اقتدار مردانه و قرار گرفتن زنان و کودکان تحت مالکیت مردان و نظام مجازات که تنبیه ناچیزی برای مردان در نظر می گیرد، سبب تشکیل باورهایی چون برتری یک جنس بر جنس دیگر شده است و در فرهنگی که خشونت مورد اغماض قرار می گیرد، قربانیان خشونت نیز اعمال خشونت را بر خود می پذیرند و یا خود مسبب بستری برای اعمال خشونت می شوند. با توجه به نقش اساسی و سازنده زنان در پیشرفت مادی و معنوی یک جامعه، ضروری است که اهمیت بسیاری برای سلامت روانی و جسمی این گروه قائل شد، و از آنجا که امنیت خاطر و شکل گیری پیوندهای اخلاقی؛ عاطفی در خانواده شکل می گیرد و وظیفه خانواده بستر سازی برای پرورش نسل های آینده می باشد، باید افراد خانواده در محیطی از صلح و احترام آرامش قرار بگیرند.

انگلس مدعی است که در صور ابتدایی جوامع انسانی، زنان با

خشونت علیه ...

در قوانین ایران خشونت علیه زنان به طور مستقل جرم انگاری نشده و نیز تعریفی از این پدیده ارائه نگردیده است. و لذا آمار دقیق نمی توان از این نوع خشونت ارائه داد چرا که این امور تحت عناوین کلی ضرب و جرح، قتل ، توهین ، افترا و. در دادگستری ثبت می شوند و هیچ گاه رابطه ی بین شاکی و متشاکی به ثبت نمی رسد . و در این زمینه قانونی برای نحوه رسیدگی به این نوع خشونت نیز وجود ندارد و اگر زنی بخواهد در این زمینه شکایت کند باید در همان مقررات عمومی کمک بگیرد و این خود می تواند به تشدید و تشویق خشونت علیه زنان بیانجامد. ماده ۶۱۹ قانون مجازات اسلامی که اذعان می دارد، هرکس در اماکن عمومی یا معابر متعرض یا مزاحم اطفال یا زنان شود یا الفاظ و حرکات مخالف شئون و حیثیت به آنان توهین نماید به حبس از دو تا شش ماه و تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم خواهد شد، را اعمال نماید. علاوه بر اینکه این قانون اجرا نمی شود خلاهایی هم برای اجرایی نشدن آن وجود دارد ،ازجمله اینکه عبارات اماکن عمومی ، این سوال پیش می اید که معابر آیا محیط کار را نیز در بر می گیرد؟ کدام رفتارها را می توان مزاحمت دانست؟ شان و حیثیت در زن را با چه معیار هایی تعیین می کنند؟ همان طور که شاهد بودیم هنوز اسید پاشان دستگیر نشده اند .از دیگر موارد نابرابر صدور حکم تمکین علیه زنان به عنوان حکمی فاحش به آنان می باشد که در حمایت قانون قرار دارد ، به طوریکه در صورت عدم تمکین زن نسبت به شوهر حتی در شرایطی که جان زن در خطر است نفقه او منتفی می شود. این خود یکی از عوامل اجبار زنان فاقد پشتوانه اقتصادی به ادامه زندگی مشترک می باشد . چه بسا زنانی که برای اجرای حکم دادگاه به تمکین عمل کرده و به خانه ی شوهر بازگشتند ودر پی ادامه خشونت جان خود را ار دست داده اند. و تمکین در واقع به معنای خاص به مرد حق می دهد که بدون اعتنا به آمادگی جسمانی و روحی همسر خود با او همبستر شود و مراجع قضایی ایران به تمایلات انحرافی جنسی شوهر نسبت به زن اعتنا نکرده و حتی ان را مصداق سوئ رفتار قرار نمی دهد. و گاهی در جریان جامعه پذیری به خود زنان نیز القا شده است که این امر از حقوق مسلم مردان در زندگی زناشویی می باشد . در حالیکه اجبار برای هم بستری از دیدگاه نوین حقوقی نوعی تجاوز جنسی تعبیر می شود. افزون بر این موازین فقهی، زن حق خروج از منزل بدون اجازه همسر خود را ندارد و لذا مرد حق دارد وی را در خانه حبس نماید و از حق ریاست خود سوئ استفاده نماید .مجوز قانونی ازدواج مجدد برای مرد در نظام حقوقی ایران بر مبنای آموزه های فقهی صادر شده است که خود نوعی خشونت روانی علیه زنان است. در حوزه خانواده حق طلاق یک جانبه ای که متعلق به مرد است نیز سبب شده تا زن حتی در سخت ترین شرایط در زوجیت وی باقی

بماند. هر چند زن طبق ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی در شرایط عسر و حرج می تواند تقاضای طلاق نماید اما در رویه قضایی این ماده به سختی قابل اعمال است چرا که عسر و حرج معیار چندان مشخصی نداردو هم چنین اثبات مصادیقی از ان هم چون بیماری روانی ان چنان دشوار است که باید زن مدت مدیدی از عمر خود را در راهروهای دادگستری سپری کند . چه بسا همین دوران رسیدگی طولانی و اجبار به تمکین منجر به مرگ زن می گرد.

قوانین ایران نه فقط در حوزه خانواده بلکه در حوزه عمومی نیز بر اقتدار مردان تاکید دارد و به شکلی تنظیم شده که هر چند در برخی محدوده های عمومی امکان فعالیت و مشارکت زنان وجود دارد اما این رفتار ها منوط به اجازه شوهر است. اجازه پدر و شوهر بر تمام زندگی زنان سایه افکنده است .قانون مدنی ایران به کانون خانواده توجه نشان داده و در اثر سلطه مرد سالاری، ریاست آن را با مرد دانسته است. قانون مجازات اسلامی نیز برای مردان عامل خشونت ، همان مجازات عمومی قابل اعمال برای سایر جرائم خشن را وضع نموده و هیچ تشدیدیی برای مجازات آنان در نظر نگرفته است. در مورد خشونت روانی علیه زنان نیز نه تنها قانون حمایتی از آنان نمی کند ، بلکه در مرحله اجرای ان با تحقیر زن و نادیده گرفتن کرامت انسانی وی، با بی عدالتی، ناشی در اجرای قوانین مرد ساخته دامن می زند..

اکثر زنانی که از نظر اقتصادی به شوهران خود وابسته هستند ، بعد از شکایت شوهر و گرفتن حکم مجازات برای شوهر (در صورت شانس و تفکرات قاضی،) احساس می کنند خود و فرزندانشان مجازات شده اند زیرا زندانی شدن همسر برابر است با تشدید فقر برای تمام خانواده . خشونت خانگی در حریم خصوصی انجام می گردد و نه شاهدهی و نه مدرکی، ترس از بی ابرویی ، بی پناهی، آینده ای نامعلوم موجب می شود زن دم برنیآورد . در قرن نوزدهم ۱۸۴۸ تا ۱۸۸۰ شاهد شکل گیری مرحله اول از موج نخست جنبش زنان بر اساس گفتمان لیبرالیستی برابری زن و مرد ، که مبنای طرح ایده های خود را از گفتمان مدرن و کلید واژه هایی چون شان، فردیت، حقوق انسانی، برابری ذاتی انسان ها، آزادی اخذ کرده بود . زنان با توسل به آنان بر جایگاه برتری و اربابی مردان خرده گرفتند و خواستار تعدیل و اصلاح قوانین مغایر با برابری انسانی شدند. از سال های ۱۸۸۰ تا ۱۹۲۰ جنبش زنان تبدیل به مبارزه در راه کسب حق رای شد ، اما به تدریج در جریان ها دچار افول شدند. یکی از مطالبات مهم زنان در موج اول فمینیسم مساله حق طلاق زنانی بود که مورد خشونت مردان واقع می شدند و مبارزات ضد الکلی بر ضد اعمال خشونت مردانی بود که در پی مشروبات الکلی هم در سطح عمومی و هم خانوادگی زنان را مورد اذیت و آزار قرار می دادند. در موج دوم جنبش زنان شاهد ورود زنان به عرصه های اقتصادی شد اما کماکان نابرابری در موقعیت

کمونیست ۲۵۲

های شغلی و دستمزدها وجود داشت و دارد. کمیسیون زنان در سطح ایالتی در آمریکا تشکیل شد و زنان فعال و طرفدار حقوق زن در آن تجمع کردند تا به اقدام در جهت بهبود وضعیت زنان بپردازند. اما هم چنان در بسیاری از ایالت ها قانون دستمزدها برابر رعایت نمی شد و زنان از اشتغال بسیاری از مشاغل ممنوع و از بسیاری از حقوق اجتماعی محروم بودند، همه ی این عوامل زمینه ساز جنبش زنان گردید که در آن به مسئله خشونت علیه زنان به طور جدی پرداخته شد و مراکز متعددی برای دفاع از حقوق زنان مورد خشونت تاسیس شد. جنبش زنان در دهه ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۰ در ایران باهدف دگرگونی موقعیت زنان و تاکید بر ضرورت تحصیل زنان متمرکز شد و زنان را به خواندن و نوشتن تشویق کرد.

تا زمانی که عدم توزیع برابر مواهب اجتماعی زنان را به زندگی در کنار مردان خشن تر غیب کند هم چنان باید منتظر تشدید خشونت های جنسیتی بود و باز تولید آن را در فرآیند های جامعه پذیری کودکان جهت انتقال به نسل اتی مشاهده کرد. و پذیرش کلیشه های جنسیتی از سوی زنان سبب افزایش خشونت علیه آنان می گردد، مناسب است که از طریق آموزش های مختلف در گروه های کوچک در محله ها، مدارس، دانشگاه ها با افزایش سطح آگاهی زنان نسبت به کرامت و ارزشمندی خویش اقدام به تغییر نگرش زنان نسبت به خود و تغییر چهره ی مردسالارانه ی جامعه نمود. علاوه بر ارتقای سطح آگاهی مردان جامعه، تا زمانی که زنان وابستگی اقتصادی به مردان داشته باشند و ارزش های اجتماعی شان را منحصرآ از نقش های مادری و همسریشان کسب کنند بیشتر مورد خشونت قرار خواهند گرفت. .

یکی از مهم ترین ارکان فرهنگ سازی در هر جامعه رسانه های فعال در آن جامعه است. ضروری است که رسانه های جمعی به حساس نمودن جامعه به تعرضات جسمی و روانی علیه زنان ، به عبارتی تغییر الگوهای فرهنگی نادرست ناشی از آداب و رسوم و شکستن تابو ها به منظور ارتقاع آگاهی زنان درباره حقوق خود و افشای متعرضین ، به تغییر نگرش زنان بپردازند. تاسیس سازمان های مردمی و نهاد های حمایتی از زنان و پشتیبانی از سازمان های مذکور توسط مردم ، راهکار های مناسب در جهت پیگیری از خشونت علیه زنان است. خدمات پزشکی و روان شناسی به عاملان خشونت و خشونت دیده می تواند گامی موثر در جهت پیشگیری از خشونت به شمار آید. پنهان نمودن و انتشار خبرهای خشونت علیه زنان جامعه می تواند موجب جریحه دار شدن احساسات عمومی گردد که به موجب آن حساسیت جامعه سبب خواهد شد تا قضات را وادار به سخت گیری بیشتری درباره چنین پرونده هایی نمایند.

ملیت بر خلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست، مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از این نظر به مذهب شبیه است. اما بر خلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی متی در سطح فرمال هم انتخابی نیست. بعنوان فرد نمیتوان به ملیت خاصی گروید و یا از آن برید. (هرچند برخی محققین ملت و ملی گرایی چنین تعابیر سوپرژکتیوی از این مقوله بدست داده اند). این خصوصیت، ملیت و تعلق ملی را از کارآیی و برندگی سیاسی باورنکردنی ای برخوردار میکند. طوقی است بر گردن توده های وسیع مردم که کسی منشاء آن را نمیداند و نمیتواند جستجو کند و با اینمال وجود آن آنقدر طبیعی و بدیهی است که همه آن را بخشی از پیکر و وجود خویش میپندارند. اما نسل ما این شانس را دارد که در زمان حیات خود بطور روزمره شاهد خلق ملتهای جدید و بی اعتباری مقولات ملی قبلی باشد و لذا میتواند هویت ملی را بعنوان یک محصول اقتصادی سیاسی لمس کند و چه بسا نقد کند. ملیت یک قالب برای دسته بندی و آرایش دادن به انسانها در رابطه با تولید و سازمان سیاسی جامعه است. ملت جمع افرادی با یک ملیت یکسان نیست، برعکس، تعلق ملی فرد محصول نازل شدن هویت ملی جمعی بر اوست. این ملل نیستند که جدا و یا ملمق میشوند، بلکه این الماق ها و جدایی های تجمیلی به توده های انسانی است که ملتها را شکل میدهد. ناسیونالیسم محصول سیاسی و ایدئولوژیک ملتها نیست، برعکس، این ملتها هستند که محصول ناسیونالیسم اند.

منصور حکمت: ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

کارگران به جهنم کردستان عراق خوش آمدید!

(گزارشی کوتاه از وضعیت زندگی و معیشت کارگران مهاجر در کردستان عراق)

علی علیخانی

شاید کمتر کسی در مورد کارگران مهاجر در کردستان عراق گزارشی تهیه کرده باشد و همین امر باعث شده است که این کارگران بخشی از خاموش ترین قربانیان دنیای سرمایه در این اقلیم باشند. کارگرانی که تمامی نعمتها و زیبایی های کردستان عراق را می آفرینند و در حالیکه خودشان از آن کمترین بهره ای نمی برند. استثمار شده گان خاموشی که هیچ امنیت شغلی، مالی و جانی ندارند، هر لحظه کارگری از کار اخراج می گردد، دستمزدش را بالا می کشند، جانش به دلیل عدم ایمنی کارگاه و یا به دلیل خشم و غضب صاحب کار به خطر میافتاد و آب از آب هم تکان نمی خورد. اینجا از بیمه درمانی، بیمه حوادث و یا نهاد نظارت کننده ای بر ایمنی کارگاه ها و قوانین کاری که از کارگر حمایت کند هیچ خبری نیست. هرچند این شرایط برای تمامی کارگران کردستان عراق یکسان است اما این شرایط اسفناک را برای کارگران مهاجر باید چند برابر کرد. در کردستان عراق تنها قانون عشیره، حزب، قدرت، پول و اسلحه حکمروایی می کند، اینجا همه چیز بستگی به اتفاقات روزمره دارد و هیچ چیزی قابل پیش بینی و یا پیشگیری نیست، به سرزمین قضا و قدر خوش آمدید.

به دنبال جنگ خلیج و حمله آمریکا و متحدانش به عراق، احزاب کردی موجود در این منطقه به کمک آمریکا به قدرت رسیدند و با اویزان شدن به قدرتهای منطقه ای و ثروت بادآورده نفت، این احزاب و کاربدستان حکومتی که تا دیروز بر سر سفره مردم زحمتکش شکم خود را سیر می کردند و با کفش های لاستیکی به شهرها سرازیر شدند، در اولین فرصت شوراهای مردمی برخواسته از دل اجتماع و مردم را به شدت سرکوب کردند و با زور اسلحه های آمریکایی بر مردم حکمروایی کردند و توانستند در فرصت کمی به سرمایه دارانی جدید بدل گردند. سرمایه دارانی که حرس و ولع پول جمع کردن آنها مرزی نمیشناخت و میخواستند در مدت کوتاهی به خدایان سرمایه به نام منافع مردم کردستان و بر شانه توهمات و خوشباوری این مردم در مورد حکومت «کردی و خودی» برسند و همین کار را کردند. تلاش کردند هر آنچه را که پوستانل پوشان حزب بعث در دوران حکومتشان فرصت نکردند و یا نتوانستند انجام دهند را به اتمام برسانند. اینبار به جای قوات خاصه، امن سوره که، دستگاه استخبارات و جیش شعبی، در عوض دستگاه زانیاری، آسایش و ملیشییای حزبی را جایگزین کردند، تا از این به بعد پیشمرگه های حزب در ایست بازرسی ها مردم را تقشیش و بازجویی کنند و در صورت لزوم آنها را مورد توهین وبی حرمتی قرار دهند.

کردستان عراق که در دوران حکومت بعث به دلیل جنگ ایران و عراق و همچنین به بهانه حضور نیروهای پیشمرگ از سوی حزب بعث و بعدتر به دنبال به قدرت رسیدن احزاب کردی و جنگ قدرت مابین این احزاب و حضور داعش در این منطقه، به ویرانه ای بدل گشته بود، به دنبال آرامش نسبی و کاذبی که پیدا کرده است، مردم آواره این مناطق از یک سوی به جهت ساختن سرپناهی و از سوی دیگر ساخت و ساز کاخ و عمارات آنچنانی از سوی سرمایه داران تازه به دوران رسیده، مکانی مناسبی برای جستجوی کار از سوی کارگران بیکار و سرگردان کشورهای همسایه بدل گشته است.

بیشتر کارگرانی که در کردستان عراق به جستجوی کار هستند، ساکنین مناطق محرومی از کشورهای چین، هند، لیبی، فلیپین، ترکیه و ایران، هستند. کارگران مهاجری که به دلیل وجود درصد بیکاری بالا در کشورهایشان مجبور هستند، رنج دوری از خانواده و تمامی مصائب و مشکلات اینجا را به جان بخرند تا شاید لقمه نانی برای خود و خانواده شان تهیه کنند.

همچنین با توجه به ارزش مبادله ای دینار عراق و یا دلار آمریکایی (که به عنوان پول اصلی بکار برده می شود)، در بر آورد با نرخ پول دیگر کشورهای مبدأ که به اینجا می آیند و میزان دستمزد کارگر در همان کشورها ، کارگران مهاجر می توانند مقدار پول بیشتری را نسبت به ایران و چین و لیبی و… بدست آورده و یا شاید پس انداز کنند و همین اعتبار باعث شده است که کارگران تمامی سختی های موجود را تحمل کنند.

در کردستان عراق طبقه کارگر هیچ حق و حقوقی ندارد و به شدت استثمار می شوند و در این بین کارگران دیگر کشورها به دلیل مهاجر بودنشان و عدم حمایتی از سوی سازمان یا نهاد حقوق بشری مورد بیشترین بهره کشی و ظلم و ستم قرار می گیرند .

وجود کارگران مهاجر باعث شده است که شرکتهایی با عنوان شرکت های کاریابی به همانند قارچ رشد کنند و با به خدمت گرفتن نیروی ارزان کارگران مهاجر دیگر کشورها، آنها را به استخدام سرمایه داران در آورند و در ازای آن در صدی از حقوق کارگران را برای خود بالا می کشند. صاحبان این شرکتهای کاریابی اکثرا

مسئولین بالا رتبه حکومتی و یا وابسته به آنها هستند و همین امر موجب شده است که حتی در صورت شکایت کارگران، صدایشان به گوش کسی نرسد.

کارگرانی که از کشورهای شرق آسیا به اینجا می آیند، بیشترشان زنان کارگری هستند که به عنوان خدمتکار و یا برده جنسی در کاختهای سرمایه‌داران و کارهایی مانند جمله آشپزی، نظافت و یا پرستاری به خدمت گرفته می شوند. زنان کارگر در بدو ورود به کردستان عراق پاسپورتهایشان به گرو گرفته می شود تا در صورت اعتراض یا شکایتی نتوانند به سفارتخانه های خود مراجعه و یا به کشور خود باز گردند. به زبانی دیگری می توان گفت این کارگران زیر سایه حکومت «کردی» بردگانی هستند که دارای هیچ حق و حقوقی نیستند. بارها داستانهایی از تجاوز جنسی، استثمار جنسی زنان کارگر توسط سرمایه داران کرد به گوش رسیده است، اما میدیای کردی و حکومتی در مقابل آن سکوت اختیار کرده و اجازه انتشار آنرا نداده است.

بارها پیش آمده است که قربانیان تجاوز های جنسی به دادگاه شکایت کرده اند، اما با تهدید به زندان و یا کشتن مجبور به سکوت گشته اند و هیچ قانون حمایتی یا سازمان مدافع حقوق بشری در این رابطه وجود ندارد که بتوانند به آن پناه ببرند و در نتیجه همانند دیگر قربانیان خشونت‌های خانگی، متجاوزین آزادند و به جنایت‌های خود ادامه می دهند.

«قیوان» یکی از بزرگترین شرکتهای کاریابی است که در این منطقه فعالیت می کند. صاحبان این شرکت از اعضای خانواده ی «جلال طلبانی» رئیس جمهوری پیشین عراق هستند که در کار ساخت و ساز ساختمانی مشغول به فعالیت است. این شرکت با استخدام و بهره کشی از کارگران مهاجر و دستمزد ناچیزی که به آنها می‌پردازد، توانسته است به ثروت اندوهی دست یابد و در عوض هیچ حقوق و مزایای برای این کارگران مهاجر را به رسمیت نمی‌شناسد و بیشتر وقتها حقوق کارگران را سر وقت نمی پردازد و با توجه به قدرتی که در حکومت اقلیم دارد، هیچ کس جرات اعتراضی ندارد و در صورت شکایت نیز، صدایشان به هیچ جایی نخواهد رسید.

کارگران مهاجری که در استخدام شرکت « قیوان » هستند، کارگران ساختمانی در زمینه های بنّائی، کاشی کار، گچ کار، نقاشی ساختمان، سیمانکاری، برقکار و لوله کش هستند که شرکت قیوان با در خدمت گرفتنشان اقدام به ساخت پروژ های عظیم شهرک سازی کرده است.

از دیگر شغلهایی که کارگران مهاجر به آن مشغول هستند می توان به کارکشاورزی در گلخانه ها و کار های صنعتی، مثل نجاری و تراشکاری و جوشکاری و مکانیکی و همچنین کارگر های خدماتی ازجمله نظافت، رفتگری، سرایداری خانه، باغ و یا شرکتها اشاره کرد.

وجود درصد بسیار بالای بیکاری و نبود درآمد در کشور ایران باعث شده کارگران زیادی به کردستان عراق روی آورند. هرچند که پیدا کردن کار و گرفتن اجازه نامه کار و اقامت در این منطقه کار آسانی نیست.

در کردستان عراق تحت حاکمیت دو حزب اصلی بورژوا – ناسیونالیست و عشیره ایی، کارگران مهاجر ایرانی تنها ویزای یک ماه را دارند و این کارگران مجبورند که یا دوباره به ایران برگشته و یا اینکه درخواست اجازه و اقامت کار بکنند که این امر کار آسانی نیست و معمولا کارگرانی که کارهای فنی نمی دانند بسیار دشوار است.

از سوی دیگر برگشت دوباره به کشور ایران به منظور گرفتن مجدد ویزا، خصوصا در این شرایط کرونایی بسیار پر هزینه است. لذا کارگران مهاجر ایرانی سعی در گرفتن اقامت از سوی حکومت را دارند که آنهم کار بسیار سختی است. بنا به قوانین حکومت اقلیم کردستان، کارگران مهاجر باید از سوی کارفرما ضمانت شوند و مبلغی نزدیک به هشت صد تا هزار دلار تحت عنوان بیمه به صندوق اداره بیمه واریز کنند، هر چند که این اقامت نامه نیز موقت است و هر چند ماه و یا سالی یکبار باید تمدید شود و در صورت تمدید، هر بار باید مبلغ دویست هزار دینار عراقی به حکومت اقلیم پرداخت کند. تمامی این مشکلات باعث شده است که کارگر در قبال ضمانت نامه ای که از کارفرما دریافت می کند، به شدت استثمار شود و لب به شکایت باز نکند.

دستمزد کارگران

کارگران مهاجر دارای دستمزد ثابتی نیستند و به کارفرما و میزان

۲۷

تخصص کارگر بستگی دارد و این مبلغ چیزی مابین یک میلیون تا یک میلیون پانصد دینار عراقی متغیر است و در صورت عدم تخصص، کارگران عادی دستمزدی مابین سیصد تا هشتصد هزار دینار را دریافت می کنند.

کارگرانی که شانس پیدا کردن کار و گرفتن اقامت را پیدا کردند در نبود یک قانون کار منسجم، به شدت استثمار می شوند و علی رغم هیچ امکانات ایمنی، از تمامی حقوق و مزایا، بیمه، عیدی یا اضافه کاری و همچنین سرویس ایاب و ذهاب محروم اند. یکی دیگر از مشکلات عدیده این کارگران مشکل مسکن است. با تمامی این اوصاف کارگران مهاجر مجبورند با چنین شرایط دشواری کار کنند تا پولی جمع کنند و برای خانواده‌هایشان بفرستند.

خلاصه اینکه برای کارگران «کرد» بودن و حکومت کردی و حق مردم کردستان، قسم خوردن به کردایتی و اهمیت حاکمیت کردها، همگی واژه های بی مثما است که هر روزه توسط رسانه ها و احزاب در قدرت و متحدین محلی و منطقه ای آنها بیان میشود. کارگر کرد زبان در این جامعه تنها ابزار تأمین ثروت برای مبلغین کردایتی و رهبران و صاحب منصبان و سرمایه داران است. اینجا که «کرد» در قدرت است نه تنها زندگی کارگران مهاجر از جمله از سایر مناطق کردستان که کارگران خود کردستان عراق هم وضع بهتری ندارند. اینجا همه چیز، مذهب، مسجد و قران و خدا، ملیت و زبان، فرهنگ و سنت و… همه چیز در خدمت به سکوت کشاندن کارگران و مردم محروم برای تن دادن به جهنمی است که برای ما خلق کرده اند و در مقابل بهشتی برای پولداران و حکام و مرتجعین ساخته ا ند. اینجا مثل همه جای دنیا است، مثل ایران و ترکیه، مثل سوریه و عراق است، با این تفاوت که این درجه ولع و طمع برای لفت و لیس کردن سود و پول و امکانات از قبل کار کارگر شاید از همه جا بالا تر است. کارگران به حکومت سرمایه داران «کرد» خوش آمدید.

شرح وضعیت چند کارگر در صنفهای مختلف «بنا به دلیل مسائل امنیتی اسم کارگران عوض شده است».

«علی» یک کارگر نانوازیست که همراه با همسر و فرزند ده ساله اشان به کردستان عراق پناه آورده است تا شاید لقمه نانی برای خانواده اش دست و پا کند.

از ساعت چهار و نیم صبح تا ساعت شش و نیم بعد از ظهر «علی» بی وقفه کار میکند. او حتی روزهای تعطیل نیز مجبور است روزانه کار کند تا در قبالش مبلغ ۲۵ هزار دینار در روز را دریافت کند. او در آن شرایط تاقت فرسا بر روی تنور کار می کند و بدون هیچ ایمنی محیط کار و بدون هیچ بیمه ای روزانه نزدیک به چهارده ساعت کار می کند، نه از مرخص ماهانه خبری هست و نه از مرخصی سالانه. او هرماه بابت اجاره یک خانه کوچک در حاشیه شهر مجبور است دویست هزار دینار بپردازد. علاوه بر این باید بابت برق و آب و کپسول گاز برای اجاق آشپزخانه اش هر ماه نزدیک به صد و پنجاه هزار دینار پرداخت کند.

امید کارگر دیگر یست که با خانواده اش از ایران آمده، کارش سنگ نمای ساختمان است که هر روز باید با موتور سیکلتش چندین کیلومتر را طی کند تا به محل کار ش برسد. او کارش از هفت صبح شروع می شود و تا شش غروب باید بکوب کار کند. محل کارش هر بار متغیر است و نه ایمنی کار خبری هست و نه امنیت شغلی دارد. او هم همانند دیگر کارگران مهاجر مستاجر است و باید درصد زیادی از دستمزد خود را بابت کرایه خانه، آب، برق و خوراک بپردازد. امید نه به الانش امیدوار است و نه به آینده اش. او به کردستان عراق آمده تا که شاید بتواند مقدار پولی پس انداز کند وبه کشورش برگردد، اما با تمامی خطراتی که در پیش رو دارد معلوم نیست که آیا با بدنی سالم می تواند برگردد؟ آیا اگر روزی از داربست فلزی پایش لیز خورد و به پایین سقوط کرد، زنده می ماند و اگر هم زنده ماند، برای همیشه فلج خواهد شد یا نه؟ این در حالیست که هیچ بیمه درمانی یا اجتماعی ندارد تا در صورت هر اتفاقی به گدایی نیافتد.

مریم یکی دیگر از کارگران مهاجر یست که در رستوران کار می کند. سرگذشت مریم همانند دیگر کارگران مهاجر است، به اضافه اینکه او روزانه صدها بار مورد خشونت و آزار جنسی دیگر مردان قرار می گیرد. از صاحب کار و همکاران مردش گرفته تا مشتریان شکم پری که به جز شکم خود و یک وجب پایین تر از شکمشان به چیزی دیگری فکر نمی کنند.

وقتی به پای صحبت‌های مریم می نشینی تازه می فهمی در سرزمین کردایتی و اسلام زده، زن بودن یعنی چی؟ مریم می گوید، موقعیت شغلی و اجتماعی ما در کردستان عراق همانند زنان افغان در ایران است، همه به چشم یک مزاحم، شهروند درجه سه به ما نگاه می کنند و فکر می کنند وجود من در اینجا اضافیست و من جای آنها را اشغال کرده ام. زمانی که در ایران بودم فکر می کردم دلیل نبود کار برای ما در ایران، همین زنان مهاجر افغانیست. اما الان که به موقعیت خودم نگاه می کنم می بینم که کارفرماها همه دنبال نیروی کار ارزان تر هستند تا سود بیشتری برداشت کنند و

کارگران به جهنم کردستان ...

کارگران مهاجر هم ارزانتر هستند و هم راحت می توان آنها را استثمار کرد و هیچ احساس مسئولیتی در قبالشان نکرد و هر وقت دلشان خواست آنها را اخراج کنند.»
مریم» در ماه تنها چهارصد هزار دینار حقوق میگیرد و با اینکه همسرش نیز به سختی کار می کند اما درامدشان کفاف هزینه ها را نمی کند.

مجید کارگر دیگری است که از شهر همدان آمده است. او مجبور است خرج خانواده پنج نفره خود که در ایران هستند را تأمین کند.

مجید غروب‌ها جلوی مسجد جامع با یک چرخ مشغول به فروش قورمه سبزی است. ایشان میگوید، با اینکه آشپز ماهری هستم ولی در ایران نتوانستم کاری پیداکنم و از چند نفر شنیدم که اینجا کار هست. اینجا به تمام رستوران ها سرزدم و مهارت خودم را در آشپزی به آنها گفتم ولی متأسفانه کاری پیدا نکردم. از همه بدتر اینکه من زبان کردی را نمی توانم حرف بزنم و به همین دلیل به من کار نمیدادند.

با یک عراقی که زمانی در تهران کار کرده بود آشنا شدم و به من پیشنهاد کرد که باهم کار کنیم و این کار را انجام دادیم. حالا من هر روز ساعت یازده صبح دست به کار می شوم و آشپزی میکنم. از ساعت چهار عصر بساط ام را از خانه با چرخ به جلوی مسجد جامع یا مسجد بزرگ سلیمانیه می آورم. تقریبا تا ساعت یازده شب کار میکنم. این همه دوندگی میکنم تازه روزانه چهل یا پنجاه هزار دینار برایم میماند که باید از این مقدار پول هزینه دو یا سه کپسول گاز، مواد اولیه برای تهیه این غذا بخرم و ماهیانه مبلغ سیصد هزار دینار بابت اجاره خانه و صد هزار دینار بابت پول آب و برق بپردازم و هر ماه باید پولی را برای تهیه مایحتاج خانواده ام و خرج تحصیل بچه‌هایم و اجاره خانه به ایران بفرستم.

نزدیک به سه سال است که در این منطقه کار میکنم و نتوانسته ام پس اندازی داشته باشم. هر بار که برای تمدید اقامت میروم باید کلی پول نیز به حکومت پرداخت کنم.»

«باسط» نجار است و از شهر سنجندج آمده و اکنون در شهرک صنعتی روبه روی دادگاه جدید مشغول به کار است. او قبلاً در یکی از احزاب ناسیونالیستی عضو بود، مدتی را در شهر اربیل کار کرد، اما بعد از اینکه دستمزدش را ندادند و آنرا بالا کشیدند به سلیمانیه آمد. حالا سه سال است که در این شهر کار میکند. باسط می گوید که در اربیل از دست کارفرمای خود شکایت کردم ولی چون کارگر مهاجر بودم حق را به کار فرما دادند و حزبی هم که قبلا در آن عضو بودم در این رابطه هیچ کمکی به من نکرد چون نمی خواست حکومت کردی از آنها ناراحت شود، زیرا احزاب سیاسی ناسیونالیست ایرانی با این حکومت دست برادری داده اند و ما کارگران را فدای اهداف مشترک سیاسی خود کرده اند. ”

باسط و همسرش یک فرزند دارند، آنها تا یک ماه پیش در سلیمانیه در یک خانه کوچک زندگی میکردند. در اوایل پاندمی کرونا که حکومت اقلیم کردستان قرنطینه اعلام کرد برای این خانواده و بیشتر خانواده های کارگری سخت ترین دوران زندگی در سلیمانیه بوده است. او برای تأمین خرج و مخارج خانواده در آن چهل و پنج روز بدهکار شده است. بعد از اینکه قرنطینه تمام شد، نتوانست با خانواده‌اش در این شهر زندگی کند زیرا زیر بار سنگین هزینه ی زندگی در سلیمانیه نتوانست برآید. به همین دلیل تصمیم گرفت خانواده اش را به ایران بفرستد و او نیز به جای اجاره کردن خانه، در محل کارش بخواید و شاید بتواند پولی پس انداز کرده و برای خانواده اش در ایران بفرستد. او ماهیانه هشتصد هزار دینار دستمزد میگیرد که بیشتر مواقع با تأخیر پرداخت میشود.

نوشته بالا تنها تصویر بسیار کوچکی از وضعیت کار و معیشت کارگران مهاجر در کردستان عراق است، بی شک اگر بتوان مستندی از زندگی این کارگران را تهیه کرد و به زوایای وضعیت ایمنی، اجتماعی و شغلی این کارگران سری بزنیم، تازه عمق فاجعه و وضعیت فلاکتبار آنها را در زیر سایه حکومت کردی را می توان درک کرد.

در اینجا متأسفانه جدا از اینکه هیچ نهاد یا ارگانی وجود ندارد که از حق و حقوق کارگران مهاجر دفاع کند و با توجه به وضعیت شغلی، پراکندگی کارگران و از همه مهمتر عدم ارتباط با همدیگر، کارگران نتوانسته اند دور همدیگر جمع شوند و خود را سازمان دهند که از حقوق همدیگر دفاع کنند.

اینجا سرزمین قضا و قدر است و پول، اسلحه، عشیره و قدرت حرف اول را می زند.

نهم ژانویه ۲۰۲۱

مبارزات درخشان هفت تپه/ حملات و ترور شخصیت ها/ خصوصی یا دولتی!



شانزده نفر از نمایندگان و کارگران اخراجی بعد از زندان که فقط با ایستادگی و مبارزه کارگران ممکن شد، گرفتن حقوق های معوقه و مزایا، عنوان مرکز اعتصاب جهان و واقعی بودن این ادعا را ثابت میکند. متأسفانه یکی از حامیان سرسخت شان (سپیده قلیان) هنوز در زندان است.

دستاوردها و انتقال تجارب کارگران نَهت برای طبقه کارگر ایران، ستودنی و رهبران و سخنگویان آنها به عنوان معتمدترین رهبران جنبش کارگری ایران قابل احترام عمیق اند و در دل میلیونها کارگر و زحمتکش جامعه جایی گرفته اند. آنها با ایستادگی و مقاومت در برابر زندان، شکنجه، مستند، تهدید، حتی آتش زدن و به رگبار بستن منزلشان و به سَمبل و الگوی مبارزه طبقاتی در ایران و حتی جهان تبدیل شده اند. چند سال کار و فعالیت در محیط کار و خیابان های شوش، تجربه و امید زیادی را به طبقه کارگر ایران و منطقه منتقل کرده است. هفت تپه طیفی از کارگران آگاه به منافع طبقاتی را در خود جای داده که سطح آگاهی و دانش طبقاتی شان، ادبیات و قلم شان، نطق شان، سبک و شیوه کارشان، به روز بودنشان و متفاوت است. تا امروز بیشتر آنها نمایندگان واقعی کارگراند، پایشان روی زمین سفت کارخانه و مراکز تولید است، تصمیم و کار جمعی را در عمل نشان دادند، خود پا به پای کارگران در کارخانه تولید میکنند. هر گونه برنامه ای را به کارگران اطلاع میدهند و از آنها نظر خواهی میکنند. بقول خود کارگران هفت تپه که میگویند «اگر اسماعیل بخشی و سایر نمایندگان مان نبودند، این کارخانه خیلی وقت پیش نابود و تعطیل شده بود و الان ما هزاران کارگر بیکار شده بودیم».

بهمین دلایل بالا این نمایندگان تا کنون همه جانبه ترین حمایتها را از جانب رفقای خود داشته اند. تا جایی که امسال بعد از اخراجشان، کارگران هر روز یکساعت مقابل دفتر شرکت جمع میشدند و اعتراض میکردند که نمایندگان اخراجی مان باید به سر کار برگردند و بالاخره با اتحاد و ادامه اعتراض شان این خواسته را به مدیران هفت تپه تحمیل کنند و رفقایشان را به کارخانه برگردانند.

بدلیل اینکه در این سه سال، اخبار اعتراضات نَهت بطور مرتب ترجمه و در شبکه های اجتماعی به زبان بین المللی (انگلیسی) در ابعاد وسیع انعکاس می یافت و به دست بخش زیادی از اتحادیه ها و فعالین کارگری در بریتانیا و همچنین کشورهای زیادی از پنج قاره می رسید، بی سابقه ترین حمایت ها را از پنج قاره دریافت کردند و در همین مقطع و با همین حمایت ها بود که به قلب اعتصاب دنیا معروف شد. مبارزات هفت تپه آنچنان تأثیر گذار بود که مستقل از تأثیر روی طبقه کارگر در ایران و منطقه که مهمترین دستاورد آنهاست، طیفی از فعالین کارگری و چپ داخل و خارج کشور را که بدلائل مختلف سالها بود فعالیت نمیکردند، دوباره فعال کرد. حتی تعدادی دیگر که قبلا اولویت شان نقد اسلام و مسلمانان بود را دوباره فعال کرد، اما با این تفاوت که اینبار درباره مبارزه طبقاتی و کارگران و سرمایه داری هم می نویسند و حرف میزنند. پُر بیراه نیست اگر بگویم وارد شدن دوباره این فعالین چپ به زمین مبارزه و رشد فکری شان، میون مبارزات نَهت، فولاد و سایر بخشهای معترض کارگری است.

در ابعاد جزئی تر هم سرهای خیلی ها را به سمت مبارزات کارگری و اجتماعی چرخاند. کسانیکه حتی یکروز هم فعال کارگری و اجتماعی نبودند، با انتشار مرتب اخبار نَهت خود را فعال کارگری و اجتماعی معرفی میکنند و به آن افتخار و برای خودشان اعتبار کسب میکنند. این البته بسیار جای خوشحالی ست و تأثیر مبارزه واقعی و زمینی کارگران را میرساند که هر کسی به گفتن «من هم فعال کارگری و اجتماعی هستم»، افتخار کند. کاش هزاران نفر دیگر هم که دلشان برای آزادی و برابری می تپد و به انسانیت اعتقاد دارند، تحت تأثیر مبارزات هفت تپه این راه را پیش بگیرند.

تأثیرات و دست آوردهای کلی و جزئی مبارزات نَهت چه در ایران و منطقه و چه حتی در فلان مرکز کارگری در اروپا، آفریقا و زیاد هستند و خیلی هایش را ما خبر نداریم. در همان مقطع زُفتگر های فلان شهر چهار روز اعتصاب میکنند و عین شعار

این نوشته سه بخش است که سعی شده هم تصویری کلی از مبارزات هفته و تأثیراتش را بر جنبش کارگری ایران را توضیح بدهم، هم حملات اخیر به فعالین هفت تپه و حامیان شان را آنالیز کنم و هم توضیحات پیرامون لغو خصوصی سازی و دولتی شدن هفت تپه را از زبان خود کارگران نَهت(نیشکر هفت تپه) باز کنم.

بدلیل اینکه در نوشته از اسم «نیشکر هفت تپه» زیاد استفاده شده، اولین حرف این سه اسم یعنی « نَهت» را به جای « نیشکر هفت تپه» بکار میبرم.

بخش اول: تصویری کلی از مبارزات کارگران هفت تپه و دست آوردهایشان در سه سال گذشته:

همه اطلاع داریم و پیگیر هستیم که کارگران هفت تپه سالهاست به وضعیت معیشتی خود اعتراض میکنند. از قدیم تا همین چند سال پیش که برای عدم شناسایی با دستمال و چپبه سر و صورت شان را می پوشانند. اما حداقل در سه - چهار سال گذشته مبارزه شان وارد فاز جدید و متفاوتی شد و اینجا فقط به این مقطع سه ساله میپردازم.

زمانیکه بخشی از کارگران با پوشاندن سر و صورت خود اعتراض میکردند، طیفی از کارگران جوان و آگاه هفت تپه با چهره و اسم و رسم واقعی خود وارد عرصه اعتراض شدند. این طیف که به قانون کار، حق و حقوق واقعی کارگران و مهتر آگاهی طبقاتی تسلط دارند، با اعتماد بنفس روند اعتراضات را وارد عرصه جدی تری کردند و بزودی در بین کارگران شناخته و بعنوان نماینده انتخاب شدند.

بدلیل تحولات بیشتر و بزرگ در نَهت مثل واگذاری آن به بخش خصوصی با قیمتی ناچیز، گرفتن وام های کلان دولتی و بانکی برای رشد شرکت اما نژدیدن آن، عدم پرداخت حقوق کارگران، تعدیل نیرو، قرارداد های سفید امضاء، استخدام پیمانی و ، کارگران این شرکت فقط در سه سال گذشته بیش از چهار ماه را در اعتراض و اعتصاب بسر برده اند و اعتراض شان هنوز ادامه دارد.

کارگران نَهت مستقل از مطالبات حقوقی شان بر اساس همان قانون کار که حق ابتدایی خودشان است، بدلیل اینکه چند دهه ست روی این زمینها و کارخانه برای چندرقاز حقوق عرق میریزند، زمین و شرکت هفت تپه را برای خودشان میدانند و مطالبات جدی تر را میخواهند به کرسی بنشانند که در ایران و منطقه بی سابقه است. بقول خودشان پدران و مادران شان و نسل قبَلتر شان هم در این نزارهای نیشکر در گرمای کشنده و در کارخانه با چندرقاز حقوق جان کدندند و فداکاری کردند تا هفت تپه، این هفت تپه شد و به این پیشرفت دست یافت که چند هزار کارگر را در خود جای بدهد. در واقع کاملاً حق دارند که آن را برای خودشان بدانند. برای اولین بار در ایران برای کنترل و نظارت کامل بر کارخانه و اداره شورایی آن در این سطح و با این کیفیت مبارزه کرده/میکندند و هزینه میدهند.

هفت تپه ای ها در سه سال گذشته و در امتداد مبارزات قبلی خود با اتکا به جَزَد جمعی، با داشتن نمایندگان هوشیار و دلسوز و لایق خود، توانسته اند توطئه ها و دسیسه های مشترک دولت و کارفرما، قوه قضائیه و مراکز اطلاعاتی و پلیسی، خانه کارگر و عوامل آنها را خنثی کنند. آنها همراه خانواده های خود اکثریت شهر شوش را به حمایت خود در آوردند. آنچه هفت تپه را در جامعه ایران و منطقه به گل سَر سَبَد مبارزات کارگری تبدیل کرد، اتحادشان و کوتاه نیامدن متحدانه از مطالبات خود، اتکای آنها روی مجامع عمومی و تصمیم جمعی، تلاش برای کنترل و نظارت شرکت و اداره شورایی، بحث و مشورت همیشگی در جمع کارگران و نمایندگی کردن منافع مشترک طبقه کارگر و حمایت از مبارزات بخشهای دیگر، همچنین جلب حمایت وسیع سایر بخشها و مردم آزادیخواه از مبارزات خود بود.

نتیجه این تلاش متحدانه به زانو در آوردن دولت و قوه قضائیه و همه عوامل آنها بود. این صرفاً شعار و ادعای توخالی نیست. آزادی تمام نمایندگان زندانی هفت تپه و اکثریت حامیان شان که هر کدام از پنج تا هجده سال حکم داشتند، همچنین بازگشت به کار آن

زنده باد سوسیالیسم

مبارزات درخشان هفت تپه ...

های نَهت را تکرار میکنند. در هر گوشه و کنار ایران که اعتراض و اعتصابی صورت میگیرد شعار های هفت تپه تکرار میشود.

در لندن یکی از شوراهای خدمات به پرستاران و سالمندان و در این مقطع کرونا با صد و بیست عضو داوطلب، تجارب همبستگی و کمک کردن کارگران و مردم شوش به اعتصابیون هفت تپه و البته تجربه شوراهای محلات سنددج پس از انقلاب را بکار میگیرند و در جلسات شان به این تجارب که در موردش خوانده و کار کرده اند، اشاره میکنند. مثال های عینی زیاد است و به همین چند نمونه اکتفا میکنم.
مبارزات نَهِت چه کمی چه کیفی در تاریخ مبارزات کارگری ایران و انتقال آگاهی طبقاتی بی سابقه بوده است. این مهم بدون داشتن نمایندگان و سخنگویان واقعی کارگران در محیط کارخانه و اتحاد کارگران نَهِت امکان پذیر نبود.

بخش دوم، حاشیه های دو فراخوان تجمع اعتراضی سوم دیماه ۹۹ در تهران و هشتگ خلع یدِ خصوصی.

در اول دیماه، سندیکا و نمایندگان هفت تپه دو روز قبل از دادگاهی امید اسد بیگی مدیر عامل هفت تپه، دو فراخوان را صادر کردند. اولی برای تجمع مقابل دادگستری تهران در چهارشنبه سوم دیماه که روز دادگاهی اسد بیگی و دیگری فراخوان هشتگ خلاقانه #خلع_ید_یک_کلام_والسلام در شبکه های اجتماعی برای جلب حمایت بود که با استقبال بسیار وسیعی از طرف فعالین کارگری و حامیان کارگران هفت تپه روبرو شد. نمایندگان هفت تپه، برخلاف طیفی از تشکل های کارگری که نزدیک به بیست ساله قرار است تشکل های مستقل کارگری را ایجاد کنند، تحت تاثیر سنت های فریز شده قدیمی نیستند و همزمان با کار منسجم روی زمین سفت کارخانه، اهمیت تبلیغ و گرفتن حمایت در شبکه های اجتماعی را درک میکنند و به این واقفند که هشتگ زدن نه فقط با کار در کارخانه و خیابان منافاتی ندارد بلکه عامل مهم در تبلیغ و رساندن صدای کارگران به هم طبقه ای های خود در ایران و سراسر جهان و طبیعتا جلب حمایت آنها از مبارزات شان است.

با وجود یک دنیا مبارزات رادیکال و زمینی و دستاوردهای کارگران هفت تپه که مثال زدنی هستند، در این میان تعدادی از فعالین در داخل و خارج مخالف این حرکت نَهِت ایستادند. چند نفر در خارج کشور نقد سیاسی کردند که اگر چه از نظر من نقد غلط و فضایی و آنقدر بی اهمیت بود که کسی بهش نپرداخت، اما در هر صورت نقد بود و نظرشان را بیان کردند که هیچ ایرادی ندارد.

طیف دومی هم در داخل کشور بخصوص چند فعال کارگری در کردستان با تحقیر و اهانت و اتهام نقدشان را شروع کردند و البته کسانی هم با گرای امنیتی آیدی های فیک زیر پست هایشان ، پروژه قبیح شان را کامل کردند.

طیف سوم هم که دو - سه نفر بودند، با نوشتن زیر همین پست های تحقیر آمیز و مصاحبه های اختصاصی در این باره، کارگران هفت تپه را نصیحت کردند.

نصیحت کردن کارگران هفت تپه با این مضمون که گویا دنیای واقعی را رها و میخواهند در دنیای مجازی دنیا را دگرگون کنند، یک شوخی تلخ و بی پایه و دور از تناسب است. حول این نصیحت های ریش سفید مآلبانه، عده ای چشم بسته راه افتادن و تیغ زدند نه تنها به هفت تپه بلکه به هر کس و جریانی که حامی سرسخت مبارزات آنها بود.

به سُخره گرفتن کارگران هفت تپه به جرم استفاده از مدیای اجتماعی برای جلب توجه به مبارزه خود و جلب حمایت، جز یک غرض ورزی عقب مانده و ناشایست، نمیتوان چیزی دیگر نام بگیرد. این تنها بیان یک دنیای خودساخته متوهم گونه را میرساند که برای هیچ آدمی با عقل سلیم قابل درک نیست.

اما واکنش های هیستریک، بی پرnsییانه و تحقیرآمیز طیف دوم چیزی در مورد هفت تپه را بیان نمیکند و بیش از هر چیز دنیای کوچک و فرقه ای، کینه و نفرت کوری را نشان میدهد که متاسفانه این طیف در آن غرق شده اند. دست بردن به چپ ترین ابزار ها برای زدن نمایندگان هفت تپه و حامیان شان تنها اعتبار و حقانیت مبارزات هفت تپه و در مقابل بی اعتباری و کوچک بودن این «منتقدین دلسوز» را ثابت میکند. نقد سیاسی کجا و تحقیر و انگ زدن حقیرانه و گرای امنیتی کجا مرحبا!

بخش سوم: تفاوت دولتی و خصوصی سازی شرکت از دیدگاه هفت تپه ای ها و « انتقاد های» فعالین کارگری!

در بیانیه رسمی یکم دی ماه سندیکای نیشکر هفت تپه و بیانیه های بعدی در توضیح خواست لغو خصوصی سازی و دولتی شدن هفت تپه، واضح و مشخص روی مطالبات پایه ای در راستای نظارت نمایندگان کارگران بر کل سوخت و ساز کارخانه و کنترل کارخانه تاکید شده. مطالباتی که فقط در حد حرف نبوده و چند ساله با قدرت تمام برایش جنگیده اند. بر کسی پوشیده نیست و کارگران هفته

این را اعلام کرده اند که چه بخش خصوصی و چه بخش دولتی حاکم باشد، سهم کارگر استثمار است. اما امروز در دنیا کارگران و مردم، به سپردن سرنوشت خود به بازار آزاد و رها شدن سرمایه داران برای استثمار بی مرز و به تباهی کشاندن زندگی آنها و بی مسئولیتی دولتها، معترض اند و این اعتراض خیلی هم مُحق است. بار ها اعلام کرده اند که اولاً فعلا و در این شرایط دولتی شدن شرکت تنها راه حل بهتر از خصوصی سازی است و دوما و مهمتر گفته اند « ما تمام تلاش مان را کرده و میکنیم تمام پروسه برداشت نیشکر، تولید، فروش، خرید قطعات، استخدام و تمام کارها و مناسبات دیگر شرکت زیر نظارت شورای هفت تپه و نمایندگان آنها صورت بگیرد.»

در همان بیانیه سندیکا چند بند مهم مطالبه شده که تفاوت خصوصی و دولتی شدن نهت را بخوبی توضیح میدهد. خوانندگان این نوشته را به مطالعه آن بیانیه که روی کانال تلگرام سندیکا نهت در تاریخ یکم دی ماه هست، ارجاع میدهم.

آنها در این چند سال کِش و قوس مبارزه این را تجربه کردند، زمانیکه بخش خصوصی چهار ماه حقوق شان را پرداخت نمیکرد، کارگران معترض که مقابل فرمانداری شوش و حتی در تهران مقابل ادارات دولتی اعتراض میکردند، مسئولین میگفتند « شرکت دولتی نیست و به ما ربطی ندارد و نمی توانیم کاری بکنیم. صبر پیشه کنید « انشالله» درست میشود». همچنین آنها را بدلیل تجمع، ضرب و شتم و زندانی کردند.

هفت تپه ای ها در عرصه عمل هستند و میفهمند که شرکت دولتی شود، اولاً که تلاش میکنند نظارت کامل داشته باشند. ثانیاً اگر یکرروز حقوق کارگر عقب بیفتد، یقه نمایندگان دولت را میگیرند و دولت دیگر نمیتواند از زیر بار مسئولیت شانه خانه خالی کند و بگوید به بخش خصوصی مربوط است و ما نمیتوانیم کاری بکنیم. همچنین میدانند زمانیکه حقوق و مزایا یشان بموقع پرداخت شود و پس اندازی داشته باشند، آشپزخانه و یخچال برای خانواده شان خالی نباشد، با خیال راحت تر میتوانند پا به عرصه های دیگر مبارزه بگذارند و آن را رادیکالیزه تر کنند. اینها را کارگرانی درک میکنند که پایشان روی زمین سفت مراکز تولید است و در عرصه عمل اند. آنها مثل «منتقدین شان» بیرون گود ننشسته اند و نان شب خانواده شان و هزینه تحصیل بچه هایشان و را به انقلاب کارگری موکول نمیکند. احتمالاً کسیکه مطالبه نان شب کارگران را به انقلاب کارگری موکول میکند، از رفاهیات نسبی برخوردار است، اجاره نشین نیست، بدهکار نیست، مثل کارگران هفت تپه زیر فشار اقتصادی به مرحله خودکشی نرسیده است و کلا این مسائل را نه در محیط کار تجربه کرده نه حتی ادبیات کارگری را خوانده که درکش کند. بیرون گود نشستن و رادیکال حرف زدن از هر نظر راحت ترین کار ممکن است. از نظر امنیتی هم حاکمیت خیالش راحت است که دارندگان این خط فکری با این ادبیات چاله میدانی که در محیط های کارگری و کارخانه ها نیستند و تا انقلاب کارگری هم کاری به ابتدایی ترین مطالبات اقتصادی کارگران ندارد و دور هم خوش اند و خود را رهبران کارگری بدون کارگر میخوانند، خطری ندارند.

بازگو کردن واقعیت تلخ است اما انصافا در این بیست سال تا الان کدام مرکز صنعتی در ایران بوده که تاثیری از این فعالین و تشکلهای کارگری گرفته باشد. شخصا چند دوره عضو شورای نمایندگان کمیته پیگیری بودم. اگر چه از فعالیتم در آن کمیته پشیمان نیستم، اما ما هم نتوانستیم روی بخش صنعتی تاثیر آنچنانی بزاریم. اینجا قصد تحلیل این کمیته ها را ندارم، حتما نکات مثبتی هم داشته اند، بحث روی حملات هیستریک آن چند فعال است که در کمیته هماهنگی فعالند.

اعتراض و اعتصاب و به طبع بالا بردن آگاهی طبقاتی کارگران در این پروسه و در قلب کارخانه، لقمه نانی به سفره کارگر اضافه میکند و طبقه کارگر را برای قدمهای بعدی آماده میکند، نه فعالیت «منتقدان دلسوز» که قبیح ترین ادبیات را رو به اسماعیل بخشی که خوش نام ترین نماینده کارگری است، بکار میبرند، عکس های خصوصی ده سال پیش فلان فعال کارگری که نزدشان است را منتشر میکنند، برای نقد امروز، خط فکری ده سال پیش طرف را جلو می کشند، اجازه میدهند آیدی های فیک زیر پست شان گرای امنیتی بدهند و با وجود همه اینها اسم خودشان را فعال کارگری و اسم فحش نامه شان را هم نقد میگذارند.

نقد دولتی و خصوصی یا نقد یک شیوه کار معین و یک فراخوان چه احتیاجی به نفرت پراکنی کور و تمسخر و تحقیر بهترین و شریفترین و معتبرترین فرزندان آگاه طبقه کارگر را دارد. کسانی که نقد جدی دارند چرا به جای بیان نقد سیاسی به هذیان و تحقیر متوصل میشوند و کاری میکنند که رضا رخشان از دشمنی آنها با هفت تپه استفاده کند و از حرفهایشان برای حمله به کارگران هفت تپه استفاده کند.

اگر این طیف واقعا فعال کارگری اند و به انسانیت اعتقاد دارند، چرا در مقابل اسامی فیک / غیر واقعی که با کف زدن برای

منتقدن و به نام طرفدار آنها با کامنتهای آشنای همیشگی گرای امنیتی می دهند، سکوت میکنند. در صفحه شما گرای امنیتی داده اند، اگر شما موافق گرای امنیتی نیستند چرا بهشان نمی گویند صفحه ما جای آیدی های مشکوک نیست و بلاک شان نمیکنید. غیر از این است که نشان میدهد شما هم موافق گرا دادن هستید و هم این اسامی فیک را ممکن است بشناسند. اگر غیر از این است توضیح دهید.

چرا حتی یکنفر از این نصیحت گویان برنمیگردد و برای حفظ آبروی خود و تمایز خود از این فرصت طلبان با اسامی فیک و مشکوک تذکری نمیدهد که برای مستند سازی سوخته دیگری ماتریال به اداره اطلاعات ندهید.

اگر چه خوشبختانه بیشتر کارگران و فعالین واقعی، تفاوت نقد سیاسی غلط یا درست را با افترا و تحقیر و گرای امنیتی و ترس از حاشیه راندن شدن را خوب میفهمند، و اگر چه نوشته های زیادی در این رابطه منتشر شده اما با این وجود چنین واکنش های قبیح و ناشایستی را تا میتوان باید افشا و یادآوری کرد که مردم بدانند چه کسانی همیشه در راس آلوده کردن فضای فعالین کارگری هستند.

فعالین کارگری و حامیان شان باید با پرنسیب ترین افراد و الگو جامعه باشند که متاسفانه این طیف با این برخورد ها، خودشان ثابت کردند که مردم عام خیلی از آنها جلوتراند. در جوامعی که ابتدایی ترین ارزشها و حُرمت انسان با مبارزات طبقه کارگر و روشنفکران چپ برسمیت شناخته شده و به دولتها تحمیل شده است، تحقیر کردن، اتهام و انگ زدن جرم محسوب میشود.

این فعالین می توانستند نقد سیاسی کنند و با حفظ حُرمت و کرامت فعالین، خودشان را در این فضای دشمنی و کینه غرق نکنند و سابقه و اعتبارشان را نگه دارند.برای کسب اعتبار و اعتماد سالها زمان لازم است اما برای به هدر دادنش چند روز کافی ست.

بدون شک کارگران آگاه هفت تپه و طبقه کارگر آگاه ایران تحت تاثیر این نفرت پراکنی ها قرار نمیگیرند و مبارزه طبقاتی را با قدرت و کسب آگاهی بیشتر ادامه خواهند داد.

زنده باد مبارزات کارگران هفت تپه

پیروز باد مبارزات طبقه کارگر در ایران برای رسیدن به آزادی و برابری

ژانویه ۲۰۲۱

هرجا اتحاد کارگران و آگاهی آنها

نسبت به اینکه اعضا، یک طبقه

جهانی اند تقویت میشود، هر جا

کمونیسم بعنوان دورنمای انقلاب

کارگری در میان کارگران رسوخ

میکند و با هر رفیق کارگری که به

کمونیسم و به محافل و سلول های

کمونیستی کارگران نزدیک میشود،

یک گام به انقلاب کمونیستی

نزدیک تر شده ایم. سلول ها و

محافل کمونیستی کارگری که امروز

تشکیل میشوند، فردا کانون های

رهبری انقلاب کارگری و پایه های

قدرت حکومت کارگران را تشکیل

خواهند داد.

منصور حکمت

فزه بین: چگونه بیماری کووید حقیقت را درباره دنیای ما برملا ساخت

پاندمی کووید ۱۹ محرومیت، بی عدالتی و بی ثباتی سیاسی و در عین حال قدرت و زیبایی طبیعت

و انسائیت را برای ما نمایان ساخت.

نویسنده: جاناتان فریدلند از روزنامه گاردین

ترجمه و تلخیص به فارسی: سعید محمدی

سمبل هایی که سال ۲۰۲۰ را دگرگون کردند چه ها بودند؟ اینکه بریتانیایی ها هر روز ساعت هشت شب برای کادر درمان و کارکنان مشاغل ضروری دست می‌زدند؟ یا هنگامی که با دیدن ویدئوی ایتالیایی ها که در بالکن هایشان آواز می‌خواندند فهمیدیم خطر دارد نزدیک می‌شود و یا هنگامی که واژه‌ی قرنطینه بار وحشتناک خودش را از دست داد؟ یا هنگامی که صفحه‌ی شطرنجی ”زوم“ به ابزار اصلی دیدار رو در رو برای کسانی که دور از هم زندگی می‌کردند تبدیل شد؟ یا دیدار از سالمندان در حالی که شخص اجازه نداشت از باغچه‌ی خانه فراتر برود و بچه ها از پشت شیشه برای بزرگتر هایشان دست تکان می‌دادند؟ یا شاید یکی از آن لحظات امیدوار کننده‌ای که در هفته های آخر سال اعلام کردند که در ساخت واکسن پیشرفت حاصل شده است؟ یا مجالس ختم خالی از عزاداران؟ یا اشک های آن کشیشی که از گرسنگی و فقر دوچندان شده‌ی برخی خانواده های فقیر می‌گفت؟

شاید ماندگارترین چیز نه یک صحنه، بلکه یک شیئی خواهد بود. یک ماسک ساده که با وجود عمومی شدن هنوز هم عجیب و غریب به نظر می‌آید. یا شاید آن علامتهای روی نیمکت ها و پیاده رو ها که به ما یادآوری می‌کنند که فاصله‌مان را حفظ کنیم. یا سلام دادن با آرنج یا حتی طرحی که از خود ویروس پخش شد که شبیه یک پرتقال است که در آن چندین میخک فرو کرده باشند.

اما یک چیز دیگر هم وجود دارد که می‌تواند سمبل این پاندمی باشد. چیزی که به ما یادآوری می‌کند که ویروس کرونا چه بلایی بر سر ما و دنیای مان آورد؛ یک ذرمبین. کووید۱۹ که پارسال همین ماه به سازمان بهداشت جهانی گزارش داده شد تبدیل به لنزی شد که از طریق آن سیاست‌مان، سیاره‌مان و خودمان را با یک وضوح شوکه کننده‌ی بیشتری ببینیم. سال ۲۰۲۰ را به سال آشکار شدن راز ها تبدیل کرد اما راز هایی که آنقدر که فکر می‌کنیم جدید نیستند. شاید ویروس باعث شد میلیاردها نفر صورتشان را بپوشانند اما ماسک چهره‌ی سیاستمداران‌مان را برداشت. شاید شدید ترین نمونه دونالد ترامپ بود. در پایان سال گذشته بسیاری از اندیشمندان آمریکایی، از جمله آلن لیکتمن، که در چهل سال گذشته همه‌ی انتخابات های ریاست جمهوری آمریکا را درست پیش بینی کرده است، گفتند که با توجه با موفقیت های اقتصادی، دونالد ترامپ برای دور دوم ریاست جمهوری انتخاب خواهد شد. اما کووید ترامپ و عیب هایش را آنقدر بزرگ کرد که نمی‌شد آن را ننید. نشان داد که حتی از ساده ترین همدردی ها هم تهی است، حتی زمانی که تعداد مرگ و میر به شدت بالا بود. نشان داد که صداقت ندارد، هنگامی که می‌گفت ویروس ناپدید خواهد شد و گرما مانند یک معجزه آن را از بین می‌برد، حتی هنگامی که تعداد مبتلایان ارقام بی سابقه‌ای را به ثبت می‌رساند. و نشان داد که چگونه حقایق و دانش را تحقیر می‌کند و بر خلاف حرف های دانشمندان جلودار مباره با کرونا، از جمله دکتر آنتونی فاوچی حرف می‌زد. حتی یک بار گفت که آمریکایی ها باید خودشان را از قرنطینه رها کنند و یا گفت که آمریکایی ها به خودشان سفیدکننده تزریق کنند!

مطمئن بود که انتخابات نوامبررا برنده خواهد شد و مصمم بود که تظاهر کند که زندگی روال معمولی خود را می‌رود و ماسک و فاصله‌گذاری اجتماعی برای بزدل هاست؛ حتی هنگامی که خودش به بیماری مبتلا شد. چیزی که اکثر طرفدارانش پذیرفتند، همانگونه که این چهار سال هر چیزی که گفته است را پذیرفته‌اند. البته برای کسی که دقت به خرج می‌دهد هیچکدام از اینها تازه نیستند. کووید خصایص ترامپ را آشکار کرد و همچنین وضعیت دوقطبی شده‌ی آمریکا را؛ کشوری که حتی پوشیدن ماسک مشخص می‌کرد در کدام دسته ایستاده‌اید؛ در دسته‌ی ترامپ یا بایدن، تنوری توطئه یا علم. آمار مرگ و میر به سه هزار نفر در روز رسید و شاخص های اقتصادی ترامپ سقوط کردند. حتی در سالی که دمکرات ها وضع خوبی نداشتند ترامپ انتخابات را باخت و زیر لنز کووید ترامپ پژمرده دیده می‌شد.

ترامپ تنها یک نمونه‌ی پر رنگ بود از یک موج که کل دنیا را درنوردید. پوپولیست های دهان گشادی که منافع و سهامشان را در تضاد با کارشناسان یافتند و فکر می‌کردند از قانون بالاتر هستند و با دشمنی مواجه شده بودند که نمی‌توانستند با توهین و داد و فریاد با آن حرف بزنند. وحتی بعضی هایشان، مانند بوریس جانسون بریتانیا و بولسانارو برزیل، خود به ویروس دچار شدند. هم بریتانیا و هم برزیل از نظر نسبت تعداد مرگ و میر به جمعیت در بین ده

در سوی دیگر نه. این انحطاط و چندپارچگی از سال ۱۹۹۹ در بریتانیا مشهود بوده اما هیچوقت به این صورت آشکارا در زندگی روزمره مردم موثر نبوده است.

با این وجود این جدایی ها اصل ماجرا نیستند. بی عدالتی آنقدر نهادینه شده که انگار یک قانون طبیعی است. و کرونا آن را واضح تر کرد. سیاستمداران آمریکایی علاقه دارند بین شغل هایی که قبل از انجام آن دوش می‌گیرید و شغل هایی که پس از انجام آن، تمایز قائل شوند. در دوران کووید آن تمایز بین بقه آبی ها و بقه سفید ها شکل دیگری یافته است؛ کسانی که می‌توانند از خانه کار کنند و آنهایی که نمی‌توانند. شکاف عمیقی به سرعت بین دو دسته باز شد؛ آنها که از زوم خسته شده بودند و درباره جلسه با کُت و لباس زیر همزمان لطیفه می‌ساختند، و آنهایی که چنین گزینه‌ای نداشتند. گروه اول نه تنها حقوق کمتری دریافت نکرد بلکه به علت کم شدن هزینه های رفت و آمد رکورد پس انداز در بریتانیا را شکستند. برای برخی از آنها قرنطینه برابر بود با یادگیری یک زبان جدید، پختن نان تنوری و بوییدن گلهایشان. اما برای گروه دیگر قرنطینه مترادف بود با مرخصی اجباری و امید به حقوق بیکاری و خدمات دولتی‌ای که می‌دانستند بالاخره تمام می‌شود. مترادف بود با آپارتمان های شلوغ و کمبود جا برای همه و نگه داشتن بچه ها از بهار تا پاییز در خانه!

این تصویری از کل دنیا بود. که در آن ویروس کرونا باعث بزرگ شدن شکاف بین فقیر و غنی شده‌بود. پولدارها پولدارتر شدند و فقرا فقیرتر. بر اساس آمار بانک یوبی‌اس سونیس ثروت میلیاردر ها در سال ۲۰۲۰ بیش از ۱۰.۲ تریلیون دلار افزایش پیدا کرده‌است. بالاتر از همه رئیس آمازون قرار داشت که به خاطر بالا رفتن آمار سفارش های آنلاین جیب هایش پر از پول شد. او اولین شخصی است که در تاریخ بشریت به سرمایه‌ی شخصی ۲۰۰ میلیارد دلار دست می‌یابد و این سرمایه هر بار که هر کسی در هر جایی، به جای پوشیدن یک ماسک و رفتن به مغازه برای خرید، روی کالایی کلیک می‌کند، افزایش می‌یابد. سال ۲۰۲۰ همچنین سال رکورد شکنی مراجعه‌ی بریتانیایی ها به بانک غذا (برای گرفتن غذای مجانی) بود. در دالاس تگزاس ۲۵۰۰۰ خودرو برای گرفتن غذا از یک گردهمایی پخش غذا پشت سر هم صف بستند. بیکاری و کمبود غذا مدت هاست در بریتانیا و غرب مشکل بوده است. کووید این مشکل را بزرگنمایی کرد: بیکاری انبوه که نمونه‌ی آن را دهه هاست ندیده‌ایم.

هنگامی که بریتانیا برای سخت ترین رکود اقتصادی پس از یخیندان سال ۱۷۰۹ آماده می‌شد، آنهایی که کمتر داشتند ضربه‌ی سنگین‌تری را تجربه کردند. بر اساس آمار موسسه‌ی لگاتُم هفتصد هزار نفر که صدو بیست هزار نفر آنها کودکان هستند، به زیر خط فقر رفته‌اند که پیامدهای مرگباری داشته است. بر اساس تحلیلی که توسط بی‌بی‌سی ارائه شده مرگ و میر کلی بین ماه های آوریل و ژوئن در مناطق فقیر نشین انگلستان تقریبا دو برابر مناطق مرفه نشین بوده‌است. در بُعد منطقه‌ای، شهر های شمالی در بین ده شهر با آمار بالای مرگ و میر بودند. کمک های مالی که به گفته‌ی مقامات این مناطق داده نشدند می‌توانست گرفتاری را تا حدی کاهش دهد. در بُعد جنسیتی اگرچه مردان بیشتر از زنان قربانی کووید می‌شدند اما زنان بیشتر تحت فشار بودند؛ فشار روانی از یک سو، و از سوی دیگر به خاطر کار در خانه مسئولیت فرزندان هم دوچندان بر دوش زنان افتاده‌بود. تحقیقات نشان دادند احتمال اینکه زنان ساعت کارشان را افزایش بدهند ۴۳ درصد بیشتر از مردان بود. و این یعنی بار روانی.

یک بُعد دیگر مربوط به نسل ها بود؛ سالمندان شکننده ترین گروه در مقابل ویروس بودند و در بریتانیا نود درصد مرگ و میر در میان ۶۵ سال به بالاها بود. جوانان اگرچه تلافات کمتری دادند اما زندگی‌شان به شدت متزلزل شد. چه نوزادانی که نتوانستند با دیگران ارتباط برقرار کنند، چه کودکانی که در خانه تحصیل کردند و چه آنهایی که از ماه مارس تا سپتامبر از تحصیل محروم شدند. حتی آنهایی که از لغو شدن امتحانات نهایی خوشحال شدند بعد از مدت کمی دریافتند که کار ناتمام مهمی دارند. شانزده ساله ها که تازه وارد دوران جوانی می‌شوند لذت این دوران را از دست دادند. رویای دانشگاه هجده ساله ها خراب شد. ویروس کرونا در اینجا هم یک الگوی قدیمی تر از خودش را بزرگنمایی کرد؛ هرکه بیشتر دارد امکانات بیشتری می‌گیرد!

آنهایی که در دانشگاه بودند یا به خانه هایشان فرستاده شدند یا در خوابگاه ها حبس شدند. فارغ‌التحصیلان به بازار کاری روانه شدند که هیچوقت به این بی رونقی نبوده‌است. شانزده تا بیست و چهار ساله ها بیش از ۶۰ در صد بیکار شدگان را تشکیل می‌دادند آن هم در شرایطی که نرخ بیکاری به مرز هفده درصد نزدیک می‌شود. بخشا به این دلیل که افراد زیر بیست و پنج سال اکثرا در بخش هایی مشغول به کار می‌شوند که بیشتر از بخش های دیگر تحت تاثیر قوانین قرنطینه قرار گرفته‌است. اما این مهر تاییدی بود بر یک روندی که پیش از کرونا هم در بریتانیا قابل مشاهده بود؛ جوانان با وام های دانشجویی و اجاره های بالا، به وابستگی فقیر

کشور برتر جهان قرار گرفتند. در حالی که در بریتانیا به ازای هر یک میلیون نفر جمعیت – در حین نوشتن این مقاله – ۸۷۳ نفر فوت می‌کنند، در آلمان که توسط مرکز شیمی‌دان اداره می‌شود این رقم تنها ۲۰۰ نفر است.

اما هیچکدام از این وقایع جدید نیستند. حتی پیش از پاندمی هم مرکل به توانایی تکنوکراتیک بها می‌داد در حالی که کابینه‌ی جانسون بر اساس شعار و افسانه و قول و قرارهای پوچ استوار بود. کرونا این تضاد ها را آشکار کرد. جانسون و تیمش با بی عرضگی بی نظیری با این مسئله برخورد کردند. حتی هنگامی که ایتالیایی ها فریاد می‌زدند که بحران به این سمت می‌آید و باید قرنطینه اعلام کنیم، جانسون چانه می‌زد تا دست دادن را طبیعی جلوه دهد و مجوز کنسرت ها و گردهمایی ها را صادر کند؛ مواردی که بعدها به عنوان دلایل عمده‌ی گسترش ویروس شناخته شدند. اهمال کاری‌ای که اگر از آن اجتناب می‌شد جان بیست هزار نفر نجات پیدا می‌کرد. حتی هنگامی که قرنطینه اعلام شد نقاط کور بسیاری وجود داشت؛ بیست میلیون نفر به بریتانیا سفر کردند بدون اینکه حتی بررسی های اولیه روی آنها صورت بگیرد. و باوجود وعده های دولت برای ایجاد حلقه های محافظت در اطراف خانه های سالمندان شاهد شراپطی عکس آن بودیم. سالمندان بدون تست شدن از بیمارستان ها مرخص شدند و به سراهای سالمندان بازگردانده شدند و یک پاندمی در دل پاندمی را رقم زدند.

بریتانیا در فراهم کردن وسایل ایمنی کُند عمل کرد و هفده میلیارد پوند هزینه به بار آورد و باعث شد میلیونها پوند به جیب شرکت هایی برود که هیچ تخصصی در این زمینه نداشتند، اما دوستانی در بین مقامات بالا. در ماه نوامبر اداره ملی ممیزی اعلام کرد که بعضی شرکتهای خاص، صرفا به خاطر داشتن دوستی در پارلمان، بیش از ده برابر دیگر شرکت ها شانس داشتند برای بستن قرارداد با دولت. و کووید شکی باقی نگذاشت که بریتانیا یک رفیق سالاری، است و اینکه داشتن رابطه و دوستانی در قدرت بسیار مهم است.

همین داستان را با شعار ,تست و ردیابی, هم داشتند. با ایده‌ی ,مصونیت گله‌ای, کاری کردند که دولت باز هم عقب بماند. اپلیکیشن های تست، ردیاب های بدون دستور العمل، کامپیوتر هایی که در مکان های اشتباهی تست می‌گرفتند، آمار هایی که می‌گفتند تنها یازده در صد افرادی که با آنها تماس گرفته می‌شد عملا خودشان را چهارده روز قرنطینه می‌کردند. تست و ردیابی خدمات بهداشتی ملی، که جایگاه مذهب گونه‌اش در این سال پاندمی بسیار بزرگنمایی شد، عملا کارش را به شرکتهایی مانند سبرکو و سیپل واگذار کرد.

در این میان بوریس جانسون به دادن وعده های پوچ ادامه داد. ابتدا می‌گفت ویروس کرونا را در عرض سه ماه از بین می‌برد، بعد گفت تا پایان سال و در ماه اکتبر می‌گفت قرنطینه‌ی دوباره فاجعه آمیز خواهد بود. اما بالاخره مجبور به این کار شد. بسیاری از بریتانیایی ها، مانند بسیاری از آمریکایی ها، تمام سال دوهزار و بیست را به زاری پرداختند و دریافتند که در زمان های حساس این چنینی کیفیت یک رهبر چقدر مهم است. وقتی رهبران خودشان را با رهبران آلمان و نیوزیلند و کره جنوبی مقایسه می‌کردند تفاوت ها بسیار دردناک بود.

در این میان رهبران دیگری برای پر کردن خلأ به میدان آمدن. ملکه در یک نطق تلویزونی کم سابقه قول داد که ,باز هم همدیگر را خواهیم دید, حرکتی که پاسخ مثبتی بود به ورا لین، که گاهی می‌گفت در شرایط شبیه به شرایط جنگی هستیم و گاهی می‌گفت که ما بد تر از این را هم از سر گذرانده‌ایم. نفر بعد مهاجم منچستر یونایتد بود که به همه یادآوری کرد که در شرایط سخت این چنینی باید کنار هم باشیم. کارزار او برای دادن غذای مجانی به دانش آموزان فقیر دو بار دولت را مجبور به عقب نشینی کرد. ویروس کرونا همچنین یک ذرمبین بود بر روی این حقیقتی که تا الان به این وضوح دیده نشده بود؛ اینکه بریتانیا یک ,پادشاهی نا متحد, است. این عملا درست بود. به لطف این انحطاط بریتانیا به وصله و پینه هایی تبدیل شده و تعاملات اجتماعی شما به این بستگی دارد که به کدام یک از چهار ملتِ این پادشاهی تعلق دارید. یک لیوان آبجو در هر جایی قیمت متفاوتی دارد. در یک سوی مرز نوزادان جزو شش نفر مجاز برای مهمانی به حساب می‌آیند و

دربین: چگونه بیماری کووید ...

والدین‌شان تبدیل شده بودند. در داخل شرکت ها هم همین داستان بود؛ کارکنان مسن تر در خانه های بزرگ و جوانتر ها مجاله شده در یک اتاق کوچک در حال گفتگو از طریق زوم!

ویروس کرونا با این بی‌رحمی عیب های جامعه را آشکار کرد. با آشکار کردن تضادهای طبقاتی، منطقه‌ای، جنسیتی و نسلی. جای تعجب نبود که تضاد های نژادی را هم آشکار تر کرد. در انگلستان و ولز، مردان سیاهپوست ۲.۷ بار بیشتر از مردان سفیدپوست بر اثر کووید فوت کردند. زنان رنگین پوست حوزه‌ی کارائیب هم بیش از دوبرابر زنان سفیدپوست قربانی شدند. این ویروس اقلیت ها را به نسبت بیشتری می‌کشد. آیا دلایل فیزیولوژیکی و ژنتیکی باعث این مسئله می‌شدند؟ اِی.اِن.اس تاثیر محل زندگی و سطح درآمد را مهمتر می‌داند. کارشناسان نشان دادند که سیاهان و آسیایی ها بیشتر از بقیه در بخشهایی که تماس مستقیم با دیگری اجتناب ناپذیر است کار می‌کنند، و این باعث می‌شود بیشتر در معرض ابتلا به ویروس باشند. اگر بخواهیم دقیق بگوییم این مسئله به کووید بی‌ربط بود اما با آن خیزش دیگر که ،،جان سیاهان مهم است،، نام گرفت عجین شد. خیزشی که در آن مردم با ماسک در میدان هایی که تا آن روز خالی بودند جمع می‌شدند و جمله‌ی آخر جورج فلوید را تکرار می‌کردند که ناخودآگاه باز تاب دهنده‌ی نحوه‌ی مرگ به وسیله‌ی ویروس کرونا بود؛ من نمی‌توانم نفس بکشم.

اگرچه نابرابری نژادی که توسط جنبش جان سیاهان مهم است پررنگ شد همیشه وجود داشته‌است، اما ممکن است شرایط به وجود آمده در پی یک بحران جهانی فضایی را به وجود آورد که مردم این نابرابری را در مقابل چشمانشان دیدند. اولین موج پاندمی باعث داغدار شدن چند صد هزار نفر شد اما یک توقف عجیب را هم به دنیا تحمل کرد. کووید فرصتی شبیه آن عبارت معروف را به وجود آورد که می‌گوید «دنیا را نگه دارید، می‌خواهم پیاده بشوم.» این پاندمی همزمان شد با یکی از دلپذیرترین بهار هایی که بریتانیا تجربه کرده و اوقات خوشی را برای کسانی به وجود آورد که باغچه و بالکن داشتند. بعضی افراد که به جای سر کار رفتن در محله خودشان پیاده روی می‌کردند متوجه مناظر و درختان و چیز هایی شدند که تا قبل از آن ندیده بودند. در فضای مجازی هم تصاویری پخش شده بود از حیواناتی که در خیابان های خالی پرسه می‌زدند و در زیر آن نوشته شده بود ”طبیعت دارد التیام می‌یابد.“

خیلی هم بیراه نبود. مراکز شهر ها خالی شده بودند و آسمان پاک شده بود و دیگر ردّ هواپیماها دیده نمی‌شد. برخی کارشناسان دریافتند که این پاندمی باعث شده بود که در این مدت کیفیت هوا به طرز چشمگیری بهتر شود، گاز های گلخانه‌ای کاهش پیدا کند، آلودگی صوتی و آلودگی آب ها هم کم شود و اینها به روند احیای محیط زیست کمک کرده‌است. البته مضراتی هم داشت؛ زباله‌ی

کشتی نظام در میان طوفان معیشت!

به فراخوان کانون باننشستگان و حمایت سازمانهای کارگری مانند سندیکای هفت تپه و شرکت واحد، امروز سه شنبه ۷ بهمن هزاران نفر از باننشستگان و مستمری بگیران تامین اجتماعی در اعتراض به وضعیت نابسامان معیشت، در شهرهای تهران، یزد، سندانج، قزوین، رشت، کرج، اصفهان، اهواز، کرمان و تبریز در مقابل استانداری ها و وزارت کار و تامین اجتماعی، دست به تجمع و اعتراض هماهنگ زدند. خواسته ها و مطالبات این بخش از طبقه کارگر ایران کاملا روشن و شفاف بود: باننشستگان «وعده وعید نمیخواهند»، «معیشت حق مسلم ماست»، «دستهای ما خالیه، وضع شما عالیه»، «تورم، گرانی، بلای جان مردم»، «خط فقر نه میلیون، حقوق ماهیانه باننشستگان یک میلیون و هفتصد»، «اندوختمون کجا رفت، به جیب ز الوها رفت» و ...

در حالیکه نوراکن رسانه های فارسی زبان روی «موانع احیای برجام» و دامن زدن به فضای انتظار در جامعه ایران تمرکز کرده اند و اخبار تحرکات وسیع اعتراضی کارگران و محرومان در ایران را بایکوت و تحریم کرده اند؛ در حالیکه جناح های حاکمیت در هراس از کسادی بازار انتخابات ۱۴۰۰ دست و پای خود را گم کرده اند و هرکدام دیگری را متهم به «سلب اعتماد مردم از نظام» میکنند؛ در حالیکه فقر، بیکاری، ناایمنی و کرونا سایه کریه خود را بر جامعه ایران بیش از پیش پهن کرده است، صحنه و تصویر به سرعت دگرگون میشوند! ابزار وجود دوباره و مستقل طبقه کارگر و محرومان ایران ورق را برگردانده است!

طوفان مبارزه بر سر رفاه و معیشت از تجمع سراسری امروز باننشستگان در شهرهای ایران تا تپش مبارزه طبقاتی در هفت تپه و فولاد و تا دستگیری بالغ بر ۲۰ نفر از کارگران صنعت نفت در چهارم بهمن، گویای عزم راسخ طبقه کارگر ایران در غلبه بر استیصال تحمیل شده از طرف جمهوری اسلامی و بدست گرفتن

بیمارستانها افزایش پیدا کرد، پلاستیک، دستکش و البته ماسک های بیشتری استفاده شدند.

با این وجود، سال ویروس اشاره‌ای کرد به اینکه چگونه این اوضاع می‌توانست متفاوت باشد. آن کارشناسان محیط زیست از خود پرسیدند که آیا این امکان وجود دارد که همکاری کشورها در مبارزه با کووید برای مبارزه با گرمایش جهانی هم شکل بگیرد. مایک کلمنس از پولستر ایپسوس گزارش داد که درجه‌ی هشپاری محیط زیستی در بریتانیا در طول امسال پنج درجه افزایش پیدا کرده‌است. او از تحقیقاتش به این دیدگاه دست یافت که سال ۲۰۲۰ می‌تواند سالی نمونه باشد برای نشان دادن اینکه تغییرات اجتماعی کلان می‌توانند سریع اتفاق بیافتند، اگر مردم و دولت برای یک رسیدن به یک هدف تلاش کنند. این یک دیدگاه امید بخش است. اگر تمرکزی این‌چینی، که در مقابل یک تهدید یکباره نشان دادیم را در مقابل تهدیدی مزمن مانند بحران محیط زیست نشان بدهیم، چه چیزهایی که ممکن نمی‌شود!

لنز کرونا تا حد زیادی پدیده های دنیا را بزرگنمایی کرد، اما در عین حال چیزهای زیادی درباره خود ما و روش زندگی ما را عیان ساخت. بعضی روندها که قبل از پاندمی هم وجود داشتند سریع تر شدند، کار از خانه پدیده‌ی جدید و فزاینده‌ای بود، اما به قانون تبدیل شد. بعضی از کارگران یقه سفید تصمیم دارند بعد از کرونا هم زیاد به سر کار نروند و بیشتر از خانه کار کنند چون همان کار را در خانه هم می‌توانند انجام بدهند. بعضی شرکت ها که از پاندمی جان سالم به در بردند به این نتیجه رسیدند که دفتر کار چیز بی فایده و اضافه‌ای است و حتی برخی شرکت ها از همین الان هم دفاترشان را فروخته‌اند یا قرارداد اجاره‌شان را تمدید نکرده‌اند.

مردم پیش از ۲۰۲۰ هم به خرید آنلاین رو آورده بودند و این روند هم در پی کووید رو به افزایش گذاشت. تخمین زده می‌شود که پاندمی کرونا این روند را پنج سال به جلو راند. شواهد این امر را در سقوط سهام فروشگاه های بزرگ می‌شد دید. ترکیب این دو روند و سرعت فزاینده‌ی آنها در پی کووید، می‌تواند یک تغییر شکل اساسی برای شهرهای بریتانیا را رقم بزند. هر دوی این روند ها در حال کوچ به خانه هایمان بودند اما پاندمی کووید یک فشار به جلو بود. در سال ۲۰۲۰ شاهد گوشه‌هایی از آینده‌ای عجیب بودیم؛ خیابان های خالی از مشتری و در عین حال کوچه های پر از پیک ها و مرسولات سفارش داده شده که بیشتر آنها را از مغازه ها می‌خریدیم. کافه ها با سرعت بیست کافه در سال در حال بسته شدن بودند و قوانین قرنطینه برای همان هایی که شرایط قبل را تاب آورده بودند به معنای پایان کار بود. نتیجه یک پاندمی ثانویه بود؛ پاندمی تنهایی! مبارزه با این ویروس مردم را از تماس با دیگران محروم کرد؛ عبارت ،،فاصله‌گذاری اجتماعی،، به یکباره خیلی واقعی به نظر آمد. پس از تنها یک هفته قرنطینه تعداد کسانی که گزارش دادند که احساس تنهایی می‌کنند، از ده

سرنوشت خویش است. همه، منجمله خامنه ای و رئیس دولت و مجلس و قوه قضائیه هم، میدانند که «بحران کرونا» تنها سرپوش موقتی بر گسترش مبارزه همه جانبه بر سر رفاه و معیشت مردم بود که بارقه های آن از دیمه ۹۶ و آبان ۹۸ شعله کشید. خوب میدانند که دوران صحنه سازی و بازی دادن مردم به سر رسیده است؛ که حنای «مستضعف پناهی» این نظام و نهادهای زرد آن مانند خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار، مدتها است نزد طبقه کارگر ایران رنگی ندارند. فهمیده اند که «خود را به نفهمی زدن»، مردم را در انتظار نسخه باطل «برجام» و تحمل فلاکت بیشتر نگاه داشتن، عواقب دارد و خشم طبقه کارگر را شعله ورتر میکند. اکنون بازی این نظام با کارت اقتصاد و تعرض به معیشت وارد فاز دیگری شده است. روزی نیست که نشنوم که در فلان تجمع و کارخانه و منطقه، از تهران تا خوزستان و کردستان، از شرکت واحد تا فولاد و هفت تپه و تجمع باننشستگان، شوراهای اسلامی کار و خانه کارگری ها - این نهادهای زرد دولتی - با اردنگی از صفوف کارگران و مردم معترض به بیرون پرت نشوند. این فصل جدیدی از پیشروی طبقه کارگر ایران است! موقعیت نوینی که با اتکا به سازمانهای کارگری خود و روی پای خود قد علم کرده است. از برپایی مجامع عمومی تا قرار گرفتن طیف وسیعی از پیشروان طبقه کارگر در راس اعتراضات و همچنین ایفای نقش در سطح رهبران و صاحبان واقعی جامعه هشتاد میلیونی ایران، گویای فاز جدیدی از مبارزه طبقاتی در ایران است.

امروز کشتی نظام در محاصره امواج اعتراضات توده های مردم بر سر معیشت و رفاه است؛ میتوان حلقه محاصره را تنگ و تنگتر کرد، شرایط مساعدتری را با پرچم مستقل طبقه کارگر به نفع شهروندان و امر آزادی و برابری بوجود آورد.

حزب حکمتیست (خطر رسمی)

۷ بهمن ۱۳۹۹ - ۲۶ ژانویه ۲۰۲۱

درصد به بیست و پنج درصد افزایش یافت. و این نیاز به با هم بودن را بیش از پیش کرد.

این را می‌شد در هفته های اول قرنطینه در قالب تشویق های ساعت هشت هر شب دید. انسجامی که شاید تنها از پدر و مادر ها یا پدربزرگ ها و مادربزرگ هایمان شنیده باشیم. برای مدت کوتاهی حس کردیم که همه با هم هستیم. ما در قرنطینه بودیم و همچنین رئیس‌مان و اکثر افراد مشهور که با پیام های ویدئویی آن را به دنیا نشان می‌دادند. شاید به همین دلیل واکنش مردم به کسانی که عمدا قوانین قرنطینه را نادیده می‌گرفتند بسیار تُند بود. درواقع این افراد تلاش دسته جمعی همه‌ی مردم را بی‌نتیجه می‌گذاشتند. با این خودخواهی‌شان کاری کردند که آنهایی که در لحظات پایانی عمر عزیزانشان از آنها دور مانده بودند احساس حماقت کنند و احساس کنند که حرف رئیس رؤسایشان را زیادی جدی گرفته بودند و نمی‌دانستند که قوانین را باید شکست!

این خشم از قانون شکنان از بین می‌رود. اما چقدر از آن حسی که این خشم را به وجود آورد، یعنی حس تلاش جمعی و سرنوشت مشترک، باقی خواهد ماند. بریتانیایی ها قطعاً به یاد خواهند آورد که چگونه قدردان زحمات کادر درمان بودند؛ کسانی که از ما محافظت کردند، حتی در زمانی که کرونا هنوز ناشناخته بود و مردم نمی‌دانستند چقدر مرگبار است. اما این قدردانی برای دیگر کارگرانی که چرخ های جامعه را می‌چرخاندند کمتر بود.

با وجود همه اینها این پاندمی باعث شد بدانیم چه چیز هایی برای ما با ارزش تر هستند. در کنار کادر درمان، دانشمندان هم قهرمانان دیگر جامعه بودند و فهمیدیم که به آنها احتیاج داریم. در واقع نقش آنها پررنگ تر شد زمانی که از آنها خواستیم، و در واقع خواهش کردیم که واکنس تهیه کنند و آنها هم این کار را با یک سرعت بی‌نظیر انجام دادند. خودمان را با چیزهایی که از دست داده‌بودیم شناختیم. بدون امکان رفتن به کافه، یک شب شاد در تئاتر، اشک ریختن در سینما، یا حس موسیقی زنده، فریاد زدن در یک مسابقه‌ی فوتبال، گپ و گفتگویی در حین لذت بردن از یک نوشیدنی یا یک شام طولانی، گذراندن چند ساعت با والدین یا فرزندانمان یا حتی یک آغوش ساده‌ی، زندگی سخت و تهی شده بود. آرزو می‌کردیم که این لذت ها را دوباره تجربه کنیم.

این پاندمی زندگی های زیادی را گرفت اما در عین حال به ما یاد داد که برای چه چیزی زندگی می‌کنیم: لذت ساده‌ی بودن با دیگران، لذت لمس کردن و لمس شدن. این ویروس مانند یک ذره‌بین که بر روی همه‌ی ما قرار گرفت به ما نشان داد که بزرگترین ضعفمان و با ارزش ترین قدرتمان چیست: نیازمان به همدیگر.

آزادی بشر از نظر بورژوازی، در اساس، آزادی استثمار کردن و استثمار شدن است. آنجا هم که پای حقوق بشر به میان کشیده میشود در بهترین حالت حقوق سیاسی مشروط و محدودک تصویر میشود که استفاده از آن برای اکثریت کسانی هم که شامل آن شده‌اند ممکن نیست. آزادی و برابری با انقیاد اقتصادی متناقض است. حقوق بشر سرمایه دارک با مسکوت گذاشتن این واقعیت نمیتواند پاسخگوی نیاز انسان باشد. بیانیه حقوق بشر تضمین کننده آزادی و برابری انسانها نیست. ابزار جلوگیری از طغیان مردم آزادیخواه و برابری طلب است. وسیله‌ای برای ممانعت از جلب مردم و متفکرین و آزادیخواهان به ابعاد عمیقتر حقوق بشر و درك تناقض حقوق انسان با ماهیت نظام سرمایه‌داری است.

حزب کمونیست کارگری ـ حکمتیست با انتشار بیانیه حقوق جهانشمول انسان تصویر روشنی از مبنای حقوق انسان را بدست میدهد.

حزب کمونیست کارگری ـ حکمتیست این حقوق را حقوق همه انسانها در هر نقطه جهان میداند و برای تحقق آن میکوشد.

بیانیه حقوق جهانشمول انسان

با گذشت بیش از چهار دهه تعرض جمهوری اسلامی به انقلاب و دستاوردهای آن، از حمله به کارخانه ها و «انقلاب فرهنگی» و یورش به کردستان، با گذشت بیش از چهل سال از مقاومت و دفاع مردم کردستان از انقلاب و دستاوردهای آن، دستگاه انتشار دروغ و تحریف و جعل رژیم دست به پخش «مستند»ها و سریالهای مهندسی شده علیه این مقاومت و سازماندندگان آن زده است. جمهوری اسلامی پس از چهار دهه تلاش و شکست در القاء تصویری وارونه از تقابل مردم و نیروهای چپ و کمونیست در کردستان علیه ضد انقلاب اسلامی، تلاش و شکست در منزوی کردن مبارزه انقلابی مردم و کمونیستها در کردستان، بار دیگر به کمک مثنی فیلم ساز بسیجی و مواجب بگیر خود، تلاشی مضحک در خدشه دار کردن چهره این مقاومت و مقابله قهرمانانه و انقلابی و در راس آن چپ و کمونیسم در کردستان ایران را آغاز کرده است.

پروپاگاند بی اعتبار کردن کمونیسم در کردستان، مخدوش کردن چهره رهبران و سازماندهندگان یک مقاومت توده ای در عرصه های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی در دفاع از دستاوردهای خود در انقلاب ۵۷، چهار دهه قبل و در دوره «قدر قدرتی» جمهوری اسلامی مهر باطل خورد. چهار دهه قبل تلاش ارتجاع اسلامی و قداره بندان آن در تسخیر ایدئولوژیک، نظامی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی کردستان ایران با جنگ و مبارزه و مقاومتی ده ساله از طرف یک جنبش مردمی، مترقی، پیشرو، چپ و کمونیستی در این بخش از ایران، شکست خورد! جمهوری اسلامی هرگز قادر نشد در کردستان ایران ریشه بدواند. تنها شکست انقلاب در سراسر ایران، برکات جنگ با عراق و هالوکاست اسلامی توانست کردستان ایران را برای جمهوری اسلامی ایران قابل تحمل کند!

از سرگیری این سیاست شکست خورده، پس از خیزشهای دیمه ۹۶ و آبان ۹۸ و اعتراضات و اعتصابات کارگری و توده ای به وسعت ایران، بیش از هر چیز بیان موقعیت بحرانی امروز جمهوری اسلامی است. تلاش پست و مقتضحانه دستگاههای پروپاگاند جمهوری اسلامی علیه مردم آزادیخواه کردستان، علیه احزاب سیاسی و خصوصا علیه کمونیستها در این دوره، برای مردم ایران بیش از هر چیز حاکی از حقانیت آن مقاومت و معتبر بودن نقش کمونیستها در آن، ماندگاری تأثیرات قابل ستایش آن برای نسل جوان و خواهان مقاومت و انقلاب در امروز ایران است.

صدور حکم جهاد و حمله نظامی اوباش اسلامی به کردستان بدستور خمینی، به عنوان بخشی از پروسه تحمیل جمهوری اسلامی به مردمی بود که در سراسر ایران برای رفاه، آزادی و جامعه انسانی حکومت پهلوی را سرنگون کرده بودند و در

بیش از چهل سال از انقلاب ۵۷ میگذرد. انقلابی توده ای و عظیم برای دستیابی به آزادی و رفاه که توسط ضدانقلاب سیاه و اسلامی به خون کشیده شد. انقلابی که علیرغم گذشت بیش از چهل سال از آن هنوز بورژوازی به زیر کشیده شده و ضد انقلاب به قدرت رسیده علیه آرمانهای رادیکال و برابری طلبانه آن بیشترین تقابل و جنگ را پیش میبرند.

دو قطبی که در حفته کردن این دروغ که منشا و میدا حاکم شدن قدرتی به مراتب هیولایی تر از قبل از انقلاب ۵۷ است، مشترک اند! دو قطبی حکومت «شکست خورده» و«سرنگون شده» و حکومت به قدرت رسیده و«پیروز»، که تلاش میکنند جامعه را با قرانت خود از تاریخ تحولات دوران انقلاب محاصره کنند. با این امید که دهها میلیون جوان و نوجوانی که بخش بزرگی از آنها امروز پا به «میانسالگی» گذاشته اند، میلیونها جوان و نوجوانی که طی این چهل سال در جامعه ای با حاکمیتی قرون وسطایی و مخوف جمهوری اسلامی ایران چشم به جهان گشودند، با نفرین انقلاب ۵۷، از هر تلاش و انقلاب دیگری دوری کنند.

این تاریخ اما نزد نسل میلیونی انقلابیونی که یکی از مستبذترین حکومت های دوران خود را به قدرت خود به زیر کشید، نسلی که آرمانهای انسانی و آزادیخواهانه اش، کمترین ربطی به جریان اسلامی، که به نام این انقلاب برای شکست آن به قدرت رسید، نداشت، تاریخ جدالی پرشور برای آزادی، رفاه، عدالت اجتماعی و برابری است! آرمانهای آزادیخواهانه و برابری طلبانه آن انقلاب، نه تنها با شکست انقلاب دفن نشد، که سینه به سینه و نسل به نسل در اذهان و روح و روان جامعه، جاری است.

در دل تاریخ خونباری از جنگ و مقاومت در مقابل به شکست کشاندن انقلاب ۵۷ توسط ضدانقلاب اسلامی، از کردستان، سنگر یک دهه دفاع توده ای، سازمان یافته و متحذب از دستاوردهای انقلاب، تا مقاومت دانشجویان و ملیون ها زن و دختر جوان در مقابل تعرض به ابتدایی ترین حق انسانی خود، از مقاومت طبقه کارگر در مقابل تعرض به معیشت و حرمت و کرامت انسانی، جنگ و مقاومتی به وسعت سراسر ایران جریان داشت که قریب یک دهه دوام آورد! این مقاومت و جنگ «رویارو» این روزها و پس از چهل سال حاکمیت جمهوری اسلامی، پس از دیمه سه سال قبل بار دیگر به شکل و در قامت دیگری به جدال «قدرت بالا»

هراسی بزرگ و نمایشی مضحک (درحاشیه سریالهای تلویزیونی صدا و سیما)

مقابل بختک اسلامی همه جا دست به مقاومت زده بودند. حمله به کردستان ادامه «انقلاب فرهنگی» و حمله به دانشگاهها، به سازمانهای سیاسی، حمله به نیروهای چپ و کمونیست، حمله به تشکل های کارگری، زنان و رها کردن افسار گله های بسیجی و حزب الهی علیه انقلابیون و آزادیخواهان در تهران و همه شهرهای بزرگ ایران بود. حمله به کردستان، راه انداختن دادگاههای صحرایی توسط جلادانی چون خلخالی و…، بخشی از پروژه ناتمام سرکوب انقلابیون ۵۷ و عقب راندن مردمی بود که برای رفاه و آزادی و برابری انقلاب کرده بودند. مقابله و مقاومت مردم آزادیخواه در مقابل لشکرکشی به کردستان، در مقابل توپ و خمپاره باران شهر و روستاها نیز امتداد مقاومت سراسری مردم ایران در مقابل تعرض جمهوری اسلامی بود. نفرت عمومی مردم کردستان از جمهوری اسلامی و تن ندادن به حاکمیت این ارتجاع به یمن نفوذ و نقش اساسی کمونیستها و سازمانهای چپ، کردستان را به سنگر دفاع از آزادی، دفاع از انقلاب ۵۷ و دستاوردهای آن تبدیل کرد. مقاومت کمونیستها در مقابل ارتجاع حاکم، کردستان سرخ، کردستان چپ و رادیکال که جمهوری اسلامی را به زانو در آورد، را نمیتوان با چنین تبلیغات پوچ و نمایشهای مضحک خدشه دار کرد. کردستان ایران برای همه انقلابیون سنگر دفاع از آزادی و انقلاب، سنگر دفاع از دستآوردهایی بود که به قدرت خود در انقلاب شان بدست آورده بودند. قلب این سنگر، به رهبری جریان چپ و کمونیسمی ایران، بیش از یک دهه در بعد اجتماعی و سراسری در کردستان ایران، پرطپش بود.

از سرگیری این تلاش علیه مردم کردستان و بخصوص علیه سازمانهای چپ و کمونیست، تلاش در منزوی کردن سنگر دفاع از انقلاب و آزادی همان چهل سال پیش شکست خورد و امروز که سراسر ایران، از کردستان تا تهران و خوزستان و خراسان و آذربایجان و گیلان و مازندران و … علیه ارتجاع اسلامی حاکم چون پیکره ای واحد ایستاده است، تلاش برای منزوی کردن کردستان از مبارزات سراسری مردم در ایران، به امید و با نوستالژی چهل سال قبل، از پیش محکوم به شکست است.

حاکمیتی با پرونده صدهزار اعدام، قتلهای زنجیره ای، ترور مخالفین سیاسی، کشتار و جنایت و توحش در موقعیتی نیست که در قامت «قاضی» و «راوی» تاریخ مقاومت برحق مردمی که بیش

قیام بهمن ۵۷ شکست خورد! زنده باد انقلاب سوم در ایران!

آمده است!

اگر پس از چهل سال، چیزی آن گذشته خونبار و آن تاریخ خونین را، به امروز وصل میکند و آنچه که امروز به بررسی انقلاب ۵۷ و یادآوری آن موضوعیت میدهد، میراث آن انقلاب برای جنبش محرومان، برای انقلابیون امروز و برای ما کمونیست ها، بعنوان «شکست نخوردگان» آن انقلاب است. انقلابی که نه پیروزی که شکست آن، حاکم شدن یکی از مخوف ترین اعجوبه های قرون وسطایی قرن، این فرزند خلف و مشروع بورژوازی جهانی برای نجات نظام کاپیتالیستی را ممکن کرد و آن را بر یک جامعه شهری و صنعتی تحمیل کرد! آنچه که آن گذشته را به امروز وصل می کند و برای ما انقلابیون پیگیر، ما کمونیست ها، برای طبقه کارگر و هشتاد میلیون جوان و نوجوان دختر و پسر و مردم به تنگ آمده از فقر و بی حقوقی و توحش حاکمیت، آن احساس و اعمال قدرتی است که در اذهان ما، در روح و روان و خودآگاهی ما، ریشه های عمیق دوانده است.

میراث آن انقلاب برای امروز، نه فجایع و مصائب عظیم و هالوکاستی که بنام آن انقلاب طی چهل سال گذشته صورت گرفت که بذراهی است از بلوغ و خود آگاهی طبقه کارگر، کمونیسم امروز و معاصر ایران که در جامعه ریشه های عمیق و محکمی دوانده است! میراث انقلاب ۵۷ نسل هایی است که چهل سال به امید و در رویای «این ها هم رفتنی هستند»، «قبلی را انداختیم»، «این ها را هم میتوانیم بیندازیم»، متولد شدند و امروز بخشی به «میانسالی» پا گذشته اند!

این آن واقعیتی است که امروز را به دیروز و انقلاب سوم در ایران را به دو انقلاب شکست خورده قبلی، مشروطه و بهمن ۵۷ وصل میکند و وصل نگاه میدارد.

اگر امروز دو صف، طرفدران نظام سرنگون شده و طرفدران نظام در حال سرنگونی را نگاه کنیم دشمنی هردو با هر نوع انقلاب و

کمونیست ۲۵۲

از یک دهه علیه همین «قاضی» و «راوی» جنگیدند، خودنمایی کند. «قاضی» و «راوی»، که بر جامعه شان سراسر خون پاشید.

اتکا به عملکرد جریانات ناسیونالیستی و قومی، نیروهایی که جمهوری اسلامی سنتا به آنها برای مقابله با مبارزه آزادیخواهانه مردم و کمونیستها در کردستان تکیه کرده است، برای مخدوش کردن نفس مقابله و مقاومت بر حق در کردستان و کمونیستها، امروز بیش از هر زمانی مضحک است. جدال ما کمونیستها، ما سازماندهندگان و فعالین شکل دادن به مقاومت در مقابل ارتجاع اسلامی و یورش به کردستان، سازماندهندگان مقاومت از مراکز کارگری و دانشگاهها، تا اعتراضات زنان علیه حجاب اجباری، از ترکمن صحرا تا زندانها و… برگهایی زرین از تاریخ جدال طبقاتی در ایران و برای دستیابی به آزادی و برابری است. _

دلیل «مستند سازی» های ابلهانه صدا و سیما علیه مقامت و مقابله مردم آزادیخواه و کمونیستها در کردستان و این تاریخ، در تمام طول تاریخ چهل ساله حاکمیت جمهوری اسلامی، فقط و فقط گره خوردن آن مقاومت و مبارزه، به مبارزه طبقه کارگر و مردم آزادیخواه، مقاومت در آن روز و تلاش برای سرنگونی جمهوری اسلامی در شرایط امروز است.

تکرار اراجیف چهل سال قبل در مورد آن جدال انقلابی توسط دستگاه پروپاگاند حکومت، هراس از خطر دیگری است تا صرف خطر زنده ماندن آن تاریخ در اذهان جامعه! دلیل واقعی این تلاش جیوانانه هراس از قدرت کمونیستها، هراس از اعتبار و اتوریته کمونیستها دقیقاً به دلیل نقش آنها در سازمان دادن مقاومت و جنبشی توده ای و اجتماعی در کردستان ایران، در همه عرصه ها، سیاسی، اجتماعی، ایدئولوژیکی، نظامی و فرهنگی است. هراس از اعتبار و اتوریته کردستان سرخ و کمونیسم در اذهان مردم آزادیخواه در سرتاسر ایران، هراس از تکرار آن مقابله اجتماعی، مردمی، سازمان یافته و متحذب، در سرتاسر ایران است.

امروز سایه جنبشی توده ای برای سرنگونی، جنبشی که طبقه کارگر و کمونیستهای این طبقه در راس آن قرار دارند، زمین را زیر پای ارتجاع حاکم به لرزه در آورده است. مبارزه ای که علیرغم تلاش جمهوری اسلامی و کل صف ارتجاع برای قومی، ملی، مذهبی کردن آن و دامن زدن به انشقاق در صف مردم آزادیخواه، برای رفاه و آزادی و برابری راه خود را هموار میکند. چنین جنبشی را نمیتوان با دلقک بازیهای اینچینی عقب راند.

حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست (خط رسمی)

۱۵ بهمن ۱۳۹۹- ۳ فوریه

انقلابیگیری برای بهبود و تغییر را میتوان به روشنی دید! یکی با «اعلام عزای عمومی» تلاش میکند مصائبی که ارتجاع اسلامی، برای حفظ نظام کاپیتالیستی آفرینند را دستمایه «مقبولیت» بخشیدن به گذشته بدهد! و دیگری با مراسم دهه فجر و «شادباش» به خاطر تولد هالوکاست اسلامی و به قدرت رسیدن یکی از جنایتکارترین حکومت های قرن، خود را پشت موجودی که آن را به قتل رساند یعنی «انقلاب» و«انقلابیگیری» پنهان کند! هر دو صف، در ترساندن مردم از انقلاب و انقلابیگیری و دخالت پایین به قدرت خود برای تغییر و تعیین سرنوشت خود، برای هر نوع ابراز وجود و اعمال قدرت پایین، همسو و هم جهت اند!

امروز جامعه هشتاد میلیونی ایران با حفظ میراث آن انقلاب، امکان پذیر بودن به زیرکشیدن «قدرت بالای سر» توسط «قدرت پایین»، می رود که انقلاب سوم خود را شکل بدهد. انقلابی که کمونیست ها تضمین میکنند و تلاش میکنند یک انقلاب کارگری پیروز و موفق باشد! انقلاب کارگری که با کمترین خسارت برای پایین و بیشترین تعرض به بالا و علیه بنیادهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و نظامی قدرت حاکم، به پیروزی برسد! روح انقلاب و انقلابیون ۵۷ در تمام چهل سال حاکمیت ضدانقلاب اسلامی، هر لحظه و هر روز زنده بود و چند سالی است که بر بالای سر بورژوازی ایران، در قدرت و در اپوزیسیون، به پرواز در آمده است!

احساس قدرت، احساس احترام به خود در مقابل بالا، احساس قابلیت به زیر کشیده شدن قدرت بالای سر، در حافظه جامعه و در روانشناسی هشتاد میلیون چهل سال گرفتار در چنگال یک حکومت قرون وسطایی، زدوده شدنی نیست.

آن انقلاب شکست خورد و عامل شکست آن به قیمت جنایات قریب به نیم قرن، حاکمیت فعلی است. انقلاب بی تقصیر است! انقلابیگری و قدرت نمایی و ابراز وجود پایین به شیوه رادیکال و ریشه ای اما زنده است. آن انقلاب مرد اما انقلاب و انقلابیگیری بخصوص در حافظه و روانشناسی و روحیه مردمی که دوبار انقلاب کرده اند و یک بار قادر به بزیرکشیدن قدرت بالا شده اند، زنده است و قلبش می تپد.

حزب حکمتیست (خط رسمی)

۱۵ بهمن ۱۳۹۹- ۳ فوریه ۲۰۲۱

نشریه ماهانه کمونیست

نشریه ای از مزب کمونیست کارگری - مکتبیت (فط رسمی) است
مسئولیت مقالات کمونیست با نویسندگان آن است

سر دبیر: خالد حاج محمدی

khaled.hajim@gmail.com

دستیار سر دبیر: هساره ابراهیمی

hasara.ebrahimil@gmail.com

تماس با واحدهای

تشکیلات خارج کشور

حزب حکمتیست خط رسمے

انگلستان: بختیار پیر خضری: تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۲۱۱۳

pirkhezri.bakh@gmail.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۶۸۴۲

rana.karimzadeh@ymail.com

یوتبوری: سیوان رضائی: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۴۱۳۸۳

syvan_rezaei@yahoo.com

آلمان: محمد راستی: تلفن ۰۰۴۹۱۷۶۴۷۶۰۶۴۵۴

mohammedraasti@yahoo.com

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: تلفن ۰۰۴۷۴۰۱۶۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: پیمان حسینی: تلفن ۰۰۳۲۴۸۵۱۲۲۶۰۷

parham.poya@gmail.com

سوئیس: پرشنگ کنعانیان: تلفن ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵

gmail.com@sunshayn2

تورنتو: سهند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

ونکوور: دلشاد امین: تلفن ۰۰۱۶۰۴۷۰۰۸۵۲۲

gmail.com@shashasur1917

آمریکا: اسد کوشا

gmail.com@akosha2000

تماس با حزب

دبیر فانه مزب: هساره ابراهیمی

dabirxane@hekmatist.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دفتر کردستان: محمد راستی

mohammedraasti@gmail.com

تشکیلات فارچ کشور: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

حکمتیست هفتگے نشریہ رسمے حزب،

پنج شنبہ ہامنتشریہ شود (حکمتیست را بخوانید)

www.hekmatist.com